

انجيل مسيح

ترجمه :

ناتاله دل ميسترو

از نشریات سفارت و آيگان - تهران

1

10

از نشریات سفارت واتیکان - تهران

ترجمه : ناتاله دل میسترو

انجیل مسیح



انجيل مسيح

ترجمه

ناتاله دل ميسترو

از نشریات سفارت واتیکان - تهران

چاپ اول ۱۳۵۰

این کتاب تحت شماره ۲۰۲ بتاریخ ۵۰/۲/۲۹ در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

انجيل متى بخش اول

نسب نامه عيسى مسيح

- ۱- كتاب نسب نامه عيسى مسيح پسر داود پسر ابراهيم.
- ۲- ابراهيم اسحق را بوجود آورد،
اسحق يعقوب را بوجود آورد،
يعقوب يهودا و بردارانش را بوجود آورد،
- ۳- يهودا فارص و زارح را از تamar بوجود آورد،
فارص حصرون را بوجود آورد،
حصرون ارام را بوجود آورد،
- ۴- ارام عيناداب را بوجود آورد،
عيناداب نحشون را بوجود آورد،
نحشون شلمون را بوجود آورد،
- ۵- شلمون بو عز را از رحاب بوجود آورد،
بو عز عوبيد را از راعوت بوجود آورد،
عوبيد يسا را بوجود آورد،
- ۶- يسا داود پادشاه را بوجود آورد.

- داود پادشاه سلیمان را ، از زن پیشینی اوریا، بوجود آورد،
- ۷- سلیمان رجبام را بوجود آورد،
 رجبام ابیا را بوجود آورد،
 ابیا آسا را بوجود آورد،
- ۸- آسا یوشافاط را بوجود آورد ،
 یوشافاط یورام را بوجود آورد ،
 یورام عزیا را بوجود آورد،
- ۹- عزیا یوتام را بوجود آورد،
 یوتام آحاز را بوحد آورد،
 آحاز حزقییا را بوجود آورد،
- ۱۰- حزقییا منسی را بوجود آورد،
 منسی آمون را بوجود آورد،
 آمون یوشیارا بوجود آورد ،
- ۱۱- یوشیا یکونیا و برادرانش را در زمان مهاجرت بابل بوجود آورد.
- ۱۲- وپس از مهاجرت بابل :
- یکونیا سالتیئیل را بوجود آورد،
- ۱۳- سالتیئیل زربابل را بوجود آورد،
 زربابل ابیهود را بوجود آورد،
 ابیهود الیاقیم را بوجود آورد،
 الیاقیم عازور را بوجود آورد،
- ۱۴- عازور صادوق را بوجود آورد،
 صادوق یاکیم را بوجود آورد،

- یاکیم ایلیهود را بوجود آورد ،
 ۱۵- ایلیهود ایلغاز را بوجود آورد ،
 ایلغاز متان را بوجود آورد ،
 متان یعقوب را بوجود آورد ،
 ۱۶- یعقوب یوست شوهر مریم را بوجود آورد ، (مریمی را) که عیسی ،
 نامیده به مسیح ، از او بیار آمد .
 ۱۷- پس همهٔ انساب از ابراهیم تا داود ، چهارده نسب ؛ از داود تا
 مهاجرات بابل ، چهارده نسب ؛ از مهاجرات بابل تا مسیح ،
 چهارده نسب میباشد .

ولادت عیسی مسیح

- ۱۸- اما ولادت مسیح چنین بود : هنگامیکه مادرش مریم هنوز نامزد
 ۱۹- یوسف بود ، پیش از آنکه با هم جمع آیند ، او را از روح القدس
 آبتن یافتند و شوهرش یوسف ، چون مردی درستکار بود و
 نمیخواست او را رسوا نماید ، درصدد برآمد ویرا نهانی رها
 کند .
 ۲۰- هنگامی که بدین امر می اندیشید ، ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب
 بوی نمایان شد و گفت :
 « ای یوسف پسر داود ، از پذیرفتن زن خویش مریم مترس ،
 زیرا آنچه در وی قرارگرفت ، از روح القدس است .
 ۳۱- و پسری خواهد زائید و او را عیسی خواهی نامید : زیرا ملت خویش
 را از گناهانشان رهائی خواهد داد » .
 ۲۲- این همه برای آن روی داد ، تا سخنی که خداوند بزبان پیغمبر

- ۲۳- گفته بود بانجام رسد که: «اینک دوشیزه‌ای که آبستن شده ، پسرى خواهد زائید و اورا عمانوئیل، یعنی خدا باما، خواهندخواند.»
- ۲۴- چون یوسف از خواب بیدار شد، آنچه را که فرشته خداوند بدو فرموده بود بجا آورد وزن خویش را پذیرفت .
- ۲۵- وبدون اینکه او را بشناسد، پسرى زائید و ویرا عیسی نام نهاد .

بخش دوم

آمدن مجوسیان

- ۱- هنگامیکه عیسی، در زمان هیروُدس پادشاه ، در بیت لحم یهودیه زاده شد، ناگاه مجوسیان از خاور به اورشلیم آمدند و گفتند:
- ۲- « کجا است آن پادشاه یهودیان که متولد شده است؟ زیرا ستاره او را در خاور دیده و برای پرستش او آمده ایم».
- ۳- چون هیروُدس پادشاه این را شنید، پریشان شد و همه اورشلیم با او (مضطرب شدند) .
- ۴- و همه سران کاهنان و دبیران قوم را جمع آورد و از ایشان پرسید مسیح کجا زاده خواهد شد. ایشان باو گفتند:
- ۵- « در بیت لحم یهودیه؛ زیرا از پیغمبر چنین نوشته‌ای موجود است:
- ۶- « و تو ای بیت لحم ، زمین یهودیه ، هرگز از بزرگترین شهرهای یهودا کمتر نیستی؛ زیرا از تو پیشوائی پیدا شود که بر قوم من اسرائیل فرمانروائی کند.»
- ۷- آنگاه هیروُدس مجوسیان را نزد خود خواند و از ایشان زمان

پدید آمدن ستاره جویا شد.

۸- پس ایشان را به بیت لحم فرستاد و گفت :

بروید و در بارهٔ کودک تفحص کنید؛ و چون او را یافتید ، مرا آگاه نمائید، تا من نیز بیایم و او را پرستش کنم.

۹- چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند. و ناگهان متوجه گردیدند ستاره‌ایکه در خاور دیده بودند پیشاپیش ایشان در حرکت است، تا بجائیکه کودک بود رسید و متوقف شد.

۱۰- وقتی ستاره را دیدند ، بسیار شادمان شدند . و بخانه در آمدند،

۱۱- کودک را با مادرش مریم یافتند و بزانو در افتادند و او را پرستش کردند. پس گنجهای خود را گشودند ، و هدایای طلا و کندر و مر را بوی تقدیم داشتند. و چون در خواب بایشان وحی رسید که نزد هیرودس بازنگردند، از راه دیگری بسرزمین خود برگشتند.

گریختن بمصر

۱۳- هنگامیکه براه افتادند، ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب بیوسف ظاهر شد و گفت :

« برخیز ، کودک و مادرش را بردار و بمصر بگریز و آنجا باش تا بتوبگویم (که چه باید کرد)؛ زیرا هیرودس برای اینکه کودک را بیابد و نابود کند، جستجو خواهد کرد».

۱۴- پس شبانگاه برخاست، کودک و مادرش را برداشت و بمصر گریخت

۱۵- و آنجا تا زمان مرگ هیرودس ماند، تا سخنیکه خداوند از زبان

پیغمبر گفته بود که: «از مصر پسر خود را فرا خواندم» کامل گردد.

کشتار بیگناهان

۱۶- چون هیرودس دید که مجوسیان او را فریب داده‌اند، بسیار خشمگین شد و فرمان داد تا کودکان پسر از دوساله بیائین را، که در بیت لحم و پیرامون آن بودند، متناسب تاریخی که از مجوسیان آگاه شده بود، بقتل رسانیدند.

۱۷- آنگاه سخنی که از زبان ارمیای پیغمبر گفته شده بود، انجام یافت:

۱۸- «آوازی در اما شنیده شد .

با گریه وزاری بزرگ :

راحیل برای فرزندانش گریه میکند،

و تسلی نمی‌پذیرد، زیرا که ایشان وجود ندارند».

بازگشت از مصر

۱۹- چون هیرودس درگذشت ، فرشته خداوند، در مصر ، بیوسف در خواب ظاهر شد و گفت:

۲۰- «برخیز، کودک و مادرش را بردار و بسوی سرزمین اسرائیل روانه شو، زیرا که آنجا که قصد جان کودک را داشتند فوت شده‌اند».

۲۱- برخاست، کودک و مادرش را برداشت و به سرزمین اسرائیل آمد.

۲۲- و چون شنید که ارکلاوس، به جای پدر خود هیرودس ، بر یهودیه

۲۳- پادشاهی می‌کند، از رفتن بآنجا ترسید و در خواب باو الهام شد

و بنواحی جلیل بازگشت و در شهری که نامش ناصره است ،

سکونت نمود، تا آنچه بزبان پیغمبران گفته شده بود که «ناصری خوانده خواهد شد» انجام شود.

بخش سوم

گفتار یحیی

- ۱- در آن روزها، یحیی تعمید دهنده به بیابان یهودیه روی می آورد و چنین اندرز میگفت:
- ۲- «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است».
- ۳- زیرا همان او است آنکه اشعیا پیغمبر در باره اش گفته است:
«صدای کسی که در بیابان چنین ندا میکند:
«راه خداوند را آماده کنید،
و جاده های او را هموار نمائید».
- ۴- و یحیی پوششی از پشم شتر داشت و کمربندی چرمی بر کمر بسته و خوراکش از ملخ و انگبین بیابانی بود.
- ۵- سپس مردم اورشلیم و همه یهودیه و سرزمینهای پیرامون اردن نزد او گرد می آمدند، گناهان خود را اعتراف مینمودند و در اردن از دست وی تعمید می یافتند.
- ۷- چون دید که بسیاری از فریسیان و صدوقیان برای تعمید گرفتن نزد او آمده اند، گفت:
- ۸- «ای زادگان مار، که شما را برای گریختن از خشم آینده،

۹- رهنمائی کرد؟ پس میوه شایسته توبه بیاورید، و در دلتان نگذرد
۱۰- که پدر ما ابراهیم است: زیرا بشما میگویم که خدا بر اینکه از
این سنگها برای ابراهیم فرزندان برانگیزاند، تواناست.
اکنون تیشه بریش درختان نهاده شده است. پس هر درختی که
میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود.

۱۱- من شما را با آب، برای توبه، تعمیر میدهم؛ اما کسی که پس از
من می آید، از من تواناتر است، و من شایستگی برداشتن
کفشش را هم ندارم. اوست که شما را به روح القدس و آتش،
تعمیر خواهد داد.

۱۲- وی بادفشان خود را به دست دارد و خرمن خویش را کاملا
پاک می کند و گندم خود را در انبار فراهم می آورد و گاه را در
آتش خاموش نشدنی میسوزاند.

تعمیر عیسی

۱۳- آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد، تا از دست او تعمیر
۱۴- یابد. ولی یحیی او را از این کار منع میکرد و می گفت:

۱۵- « من نیازمند آنم که به وسیله تو تعمیر یابم درحالیکه تو، برای
تعمیر گرفتن، نزد من آمده ای؟»

عیسی پاسخ داد و گفت:

« اکنون بگذر، زیرا برای ما چنین شایسته است، تا همه عدالت
را بانجام رسانیم.»

پس (یحیی) او را، برای انجام کارش آزاد گذاشت.

۱۶- عیسی، چون تعمیر یافت، بیدرنگ که از آب بیرون آمد،

۱۷- هماندم آسمان بر وی گشاده شد، و روح خدا را دید که، بشکل کبوتر فرود آمد و بر وی نشست. و آوازی از آسمان رسید: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم».

بخش چهارم

روزه عیسی

- ۱- آنگاه عیسی، بوسیله روح به بیابان برده شد تا شیطان، او را آزمایش کند.
- ۲- نماید. پس از چهل شبانه روز که روزه گرفت، گرسنه شد.
- ۳- آن آزمایش کننده نزد وی آمد و گفت:
«اگر پسر خدا هستی، فرمان بده، تا این سنگها نان شوند».
- ۴- در پاسخ گفت:
«نوشته شده است: آدمی نه تنها با نان، بلکه با هر سخنی نیز، که از دهان خدا برمی آید، زیست میکند».
- ۵- آنگاه شیطان، او را بشهر مقدس برد و برکنگره معبد قرار داد و به وی گفت:
«اگر پسر خدا هستی، خود را بزیر افکن، زیرا نوشته شده است که: درباره تو، به فرشتگان خود فرمود که ترا بدستهای خود بگیرند، تا مبادا پایت به سنگ بخورد».
- ۷- عیسی به وی گفت:
«و نیز نوشته شده است که: خداوند سرور خود را آزمایش مکن».

۸- پس شیطان، او را بر سر کوه بلندی برد و همه کشورهای جهان و

۹- شکوه آنها را بوی نشان داد، و (بوی) گفت:

۱۰- «اگر به زانو در آیی و مرا بپرستی، این همه را به تو می بخشم».

آنگاه عیسی باو گفت:

«دور شو، ای شیطان، زیرا نوشته شده است که: خداوند سرور

خود را پرستش نما و تنها او را خدمت کن».

۱۱- آنگاه شیطان او را رها کرد و اینک فرشتگان به خدمت او در آمدند.

عیسی در کفر ناحوم

۱۲- و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به سوی جلیل روانه

۱۳- شد. شهر ناصره را ترک گفت و بکفر ناحوم، در کنار دریا درمرزهای

۱۴- زبولون و نفتالیم، منزل کرد. تا آنچه را که به زبان اشعای پیغمبر

گفته شده بود به انجام رساند:

۱۵- «زمین زبولون و زمین نفتالیم،

راه دریا از آنسوی اردن،

جلیل امتهای،

۱۶- قومی که در تاریکی مینشینند،

روشنائی بزرگی دیدند؛

و برنشینندگان دیار مرگ و سایه آن،

نوری تابید».

۱۷- از آن هنگام عیسی به موعظه کردن آغاز نمود و گفت:

«توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است».

نخستین شاگردان

- ۱۸- هنگامی که عیسی در کنار دریای جلیل قدم میزد، دو برادر، شمعون
۱۹- که پطرس نامیده میشود و برادرش اندریاس را دید که دامی به دریا
می افکندند، زیرا ماهیگیر بودند. بایشان گفت:
« بدنبال من بیائید، تا شما را صیاد مردم گردانم.»
۲۰- بی درنگ دامها را گذاردند و از پی او روان شدند.
۲۱- و چون از آنجا گذشت، دو برادر دیگر، یعقوب پسر زبدی و
۲۲- برادرش یوحنا را دید که در قایق، با پدر خویش، زبدی، دامهای
خود را تعمیر می کنند. ایشان را نیز خواند. بی درنگ، دامها
و پدر خود را رها کردند و بدنبال او آمدند.

جمعیات جلیل

- ۲۳- و عیسی در سراسر جلیل می گردید و در کنیسه های ایشان تعلیم می داد
۲۴- و از مؤده ملکوت آسمان سخن می گفت؛ و هر بیماری و دردی
را در مردم شفا میداد. و نام او در تمام سوریه پراکنده شد و
همه بیماران که بیماریهای گوناگون و بدردهائی مبتلا بودند و
دیوانگان و ماه زدگان و فالجان را، نزد او می آوردند و ایشان
را شفا می بخشید.
۲۵- گروهی بسیار از جلیل و ده شهر و اورشلیم و یهودیه و آنسوی
اردن، بدنبالش روان شدند.

بخش پنجم

گفتار برفراز کوه

- ۱- هنگامیکه گروه بسیاری را دید، برفراز کوه آمد و چون بنشست،

شاگردانش نزدیک به وی شدند.

۲- آنگاه دهان خویش را گشود و در حالی که ایشان را تعلیم می‌داد

گفت:

۳- خوشا به حال بینوایان در روح ، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۴- خوشا به حال فروتنان، زیرا وارث زمین خواهند بود.

۵- خوشا به حال سوگواران ، زیرا ایشان را تسلی خواهد بود.

۶- خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت؛ زیرا ایشان سیران خواهند بود.

۷- خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا ایشان رحم خواهند شد.

۸- خوشا به حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

۹- خوشا به حال صلح‌جویان، زیرا ایشان فرزندان خدا خواهند شد.

۱۰- خوشا به حال تحمل‌کنندگان آزار در راه عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

۱۱- خوشا بحال شما هنگامی که شما را نفرین و جفا کنند و به خاطر من

۱۲- هر سخن بدی را به دروغ درباره شما بیاورند. خوشحال باشید

و شادی کنید که پاداشتان در آسمان بزرگ است، زیرا بر پیغمبران

پیشین نیز چنین ستم کردند.

نمک و رشنائی

۱۳- شما نمک جهانید. لیکن اگر نمک بی‌مزه گردد، چه چیز آنرا نمکین

خواهد ساخت؟ دیگر جز آنکه بدور افکنده و پایمال گردد،

سودی ندارد.

۱۴- شما روشنائی جهانید. شهری که بر فراز کوهی بنا شود ، پنهان کردنی نیست:

۱۵- چراغی را نیفروزند تا آنکه آنرا زیر پیمانانه نهند بلکه بر چراغدان میگذارند تا به همه کسانی که در خانه می باشند، روشنائی بخشد.

۱۶- روشنائی شما نیز باید چنین بر مردم بتابد تا کارهای نیکوی شما را ببیند و پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.

تکمیل شریعت کهن

۱۷- نپندارید که آمده ام تا شریعت یا پیغمبران را بر اندازم ، برای بر انداختن اینها نیامده ام.

۱۸- بر راستی بشما می گویم که تا آسمان و زمین نابود نشود ،

۱۹- همزه ای یا نقطه ای از شریعت زایل نخواهد شد، مگر آن که همه آن تکمیل گردد. پس هر کسی که یکی از کوچکترین این فرمان-ها را بشکند و به مردم چنین بیاموزد، در ملکوت آسمان ناچیز-ترین شخص شمرده خواهد شد. اما هر کسیکه آنرا نگاهدارد و بدیگران نیز بیاموزد در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

عدالت جدید

۲۰- زیرا به شما می گویم: تا ایمان شما بیش از ایمان کاتبان و فریسیان نشود، هرگز به ملکوت آسمان نخواهید آمد.

۲۱- شنیده اید که به پیشینیان گفته اند : مکش و هر که بکشد ، به حکم عدالت دچار خواهد شد.

۲۲- اما من بشما می گویم: هر که به برادر خود خشمگین شود، سزاوار حکم عدالت باشد و هر که به برادر خود «رقا» گوید، سزاوار قصاص

- باشد، و هر که دیوانه گوید، سزاوار آتش جهنم بود.
- ۲۳- پس چون هدیه خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به یاد آوری که برادرت گله مند است، هدیه خود را در آستان قربانگاه بنه :
- ۲۴- نخست برو با برادر خود آشتی کن و آنگاه بیا و هدیه خود را تقدیم نما.
- ۴۵- بامدعی خود به هنگامی که در راه هستی آشتی کن، مبادا او ترا به قاضی و قاضی به داروغه سپارد و بزندان افکنده شوی.
- ۲۶- به راستی به تومی گویم که تا آخرین پیشیز خود را نپردازی ، از آنجا بیرون نخواهی آمد.
- ۲۷- شنیده اید که به پیشینیان گفته اند: زنا مکن . اما من بشما می گویم:
- ۲۸- هر کسی که به زنی نگاه شهوت اندازد، هماندم در دل خود با او زنا کرده است.
- ۲۹- پس اگر چشم راستت سبب لغزش تو شود آنرا برکن و از خود بدور انداز؛ زیرا برای تو بهتر آنست که یکی از اعضایت تباه گردد تا اینکه کالبدت بکلی در جهنم افکنده شود.
- ۳۰- و اگر دست راستت سبب لغزش تو شود، آنرا قطع کن و از خود بدور انداز؛ زیرا برای تو بهتر آنست که یکی از اعضایت تباه گردد ، تا آنکه کالبدت بکلی در جهنم افکنده شود .
- ۳۱- گفته شده است : هر آنکه زن خود را رها کند ، باید طلاقنامه باو بدهد. اما من بشما میگویم :
- ۳۲- هر کسیکه بعلتی غیر از زنا ، زن خود را طلاق گوید، او را براه زنا واداشته. و هر که زنی مطلقه را بزنی گیرد، زنا کرده باشد .

- ۳۳- باز شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده است: سوگند دروغ مخور
وسوگند خود را بخداوند وفا کن.
- ۳۴- امامن بشما میگوییم: هرگز سوگند مخورید: نه بآسمان، زیرا
که عرش خداست، نه بزمین، زیرا که آن پای انداز اوست،
- ۳۵- ونه باورشلیم، زیرا که شهر پادشاه بزرگ است.
- ۳۶- بسر خود نیز سوگند مخور، زیرا که موئی را سیاه یا سفید
نتوانی کرد.
- ۳۷- بلکه سخن شما باید «بلی بلی» «نی نی» باشد زیرا زیاد بر این،
از شیر است.
- ۳۸- شنیده‌اید که گفته‌اند: چشمی بچشمی و دندانی بدندانی. اما من
بشما میگوییم: با بدکار ایستادگی نکنید.
- ۳۹- بلکه، اگر کسی بگونه‌ی راست توسیلی نواخت، گونه‌ی دیگر را بسوی
او بگردان.
- ۴۰- و اگر کسی بخواهد با تو دعوی کند تا قیامت را بستاند، ردای خود
را نیز بوی ده.
- ۴۱- و هرگاه کسی ترا مجبور سازد که یک میل راه بروی، همراه او
دو میل راه برو.
- ۴۲- هر آنکه از تو تقاضائی کند، بدو ببخش و از کسیکه قرض از تو
خواهد، روی مگردان.
- ۴۳- شنیده‌اید که گفته‌اند: همسایه‌ی خود را دوست داشته باش و دشمن
خود را منفور دار.

- ۴۴- اما من بشمامیگویم : دشمنان خود را دوست دارید و بکسانیکه بشما کینه میورزند نیکی کنید.
- ۴۵- و برای هر که بشما ناسزا گوید و جفا رساند، دعای خیر کنید :
تا فرزندان پدر خود که در آسمان است شوید ، زیرا که او آفتاب خویش را بربدان و نیکان یکسان میتاباند و بر عادلان و ستمکاران ، باران میباراند.
- ۴۶- زیرا هر گاه کسانی را دوست بدارید، که شما را دوست میدارند، چه اجری خواهید داشت؟
- ۴۷- آیا باجگیران چنین نمیکنند ؟ و هر گاه فقط بیرادران خود درود بگوئید، چه کار برتری انجام داده اید ؟
- ۴۸- آیا بت پرستان نیز چنین نمیکنند ؟ پس کامل باشید ، چنانکه پدر آسمانی شما کامل است.

بخش هشتم

صدقه

- ۱- زنها را زاینکه نیکی را در انظار مردم بجا آورید ، زیرا نزد پدر خویش که در آسمان است، پاداشی ندارید.
- ۲- پس چون صدقه دهی ، پیشاپیش خود کرنا منواز، چنانکه ریاء کاران در کنیسه ها و کوچه ها انجام میدهند ، برای اینکه مردم ایشان را بستایند. برستی بشما می گویم که ایشان پاداش خود را دریافت داشته اند. اما تو چون صدقه دهی، مگذار دست چپت؛

۴- از آنچه دست راستت میکند، آگاه گردد ، تاصدقه تودرنهان باشد
وپدر توکه درنهان بیند اجر ترا خواهد داد.

نماز

۵- چون نماز کنید ، مانند ریاکاران مباشید ، زیرا آنها خوش دارند که
در کنیسه‌ها و گوشه میدانها بایستند و نماز گذارند، تا مردم ایشان
را به بینند. براستی بشما میگویم که ایشان پاداش خود را دریافت
داشته‌اند.

۶- اماتو، چون نماز کنی، باطاق خود در آی، در را بیند و پدر خود را
در نهان نماز بگذارد، و پدر نهان بین ترا پاداش خواهد داد.

۷- چون نماز کنید، مانند بت پرستان سخن را بسیار مکنید؛ زیرا ایشان
گمان میبرند بسبب زیاد گفتن مستجاب گردند،

۸- مانند ایشان مباشید، زیرا پدر حاجاتتان را، پیش از آنکه بخواهید،
میداند.

۹- پس شما چنین نماز کنید :

ای پدر ما که در آسمانی

۱۰- خجسته باد نام تو،

برساده فرمانروائی تو ،

روان باد خواست تو ،

روی زمین چنانکه در آسمان است.

۱۱- امروز ده نان روزانه مارا ،

۱۲- ببخش گناهان ما را ،

چنانکه مامیبخشیم، آنهائیکه بما بدی نموداند،

۱۳- و مگذار مارا که دروسوسه تن فرو دهیم

بلکه ما را از بدی رهائی ده.

۱۴- زیرا هرگاه گناهان دیگران را ببخشید، پدر شما هم گناهان شما

را خواهد بخشید، اما اگر گناهان مردم را نیامرزد،

۱۵- پدر آسمانی شما، شما را نیز نخواهد آمرزد.

روزه

۱۶- و چون روزه دارید، مانند ریاکاران، غمگین نباشید. زیرا ایشان

چهره خویش را بشکلی که بچشم مردم روزه دار نمایند، اخمو

میکنند. برستی بشمامیگویم، که ایشان نیز پاداش خود را دریافت

نموده اند.

۱۷- اما تو چون روزه داری، سرخود را روغن بمال و روی خویش را

بشوی، تا نزد مردم روزه دار ننمائی، بلکه در حضور پدرت که در

۱۸- نهان است (چنین بنظر آئی) و پدر نهان بین ترا پاداش خواهد داد.

پیش بینی و قدرت الهی

۱۹- برای خود روی زمین؛ جائیکه بید و زنگ زدن زیان میرساند و

دزدان نقب میزنند و دزدی مینمایند، گنج نیندوزید، بلکه

۲۰- برای خود در آسمان، جائیکه بید و زنگ زدن زیان نمیرسانند

و دزدان نقب نمیزنند و دزدی نمیکنند، گنج فراهم آورید. زیرا

- ۲۱- هر كجا كه گنجت باشد، دلت در آنجا خواهد بود.
- ۲۲- چراغ بدنت چشم است . پس اگر چشمت پاك باشد، تمام بدنت روشن است ، اما اگر چشم تو ناپاك و بد باشد، همه بدنت نیز ۲۳- تاریك خواهد بود .
- پس اگر روشنائی كه در درون تو تاریكى باشد ، تاریكى چگونه خواهد بود؟
- ۲۴- كسى دو خداوند را بندگى نتواند كرد : زیرا يكى را دشمن و دیگری را دوست دارد، و یا يكى را عزت دهد و دیگری را خوار كند. نمیتوانید هم خدا وهم مال را بندگى كنید .
- ۲۵- بنا بر این بشما مى گویم ، به زندگانی خود اندیشه مكنید كه چه بخورید و یا چه بآشامید ، و نیز نه از برای تن خویش كه چه پوشید. آیا جان از خوراك و تن از پوشاك برتر نیست ؟
- ۲۶- بمرغان هوا بنگرید كه نه میكارند و نه مید و زند و نه در انبارها ذخیره میکنند ، و پدر آسمانى شما آنها رامپروراند . آیا شما از آنها برتر نیستید ؟
- ۲۷- و كیست از شما كه بتواند ، بقوت اندیشه ذراعى بر طول قامت خود بیفزاید؟ چرا برای پوشاك خود اندیشه ناك میباشید؟ بسوسنهای
- ۲۸ - چمن بنگیرید كه چگونه بدون اینكه زحمت بكشند و یا بیافتند،
- ۲۹- رشد میکنند. بشما میگویم : حتى سلیمان با همه شكوه خود، بآراستگى يكى از آنها نبود .

- ۳۰- پس اگر خدا گیاه چمن را، که امروز هست و فردا آنرا در تنور افکنند . چنین میپوشاند ، ای کم ایمانان ، آيا شما را بیش از آنان نخواهد پوشانید؟
- ۳۱- پس اندیشه مکنید و مگوئید: که چه بخوریم و یا چه بنوشیم و یا چه بپوشیم زیرا که بت پرستان در طلب این چیزها هستند . اما پدر
- ۳۲- آسمانی شما میداند که به همه اینها نیازمندید .
- ۳۳- پس نحست، ملکوت خدا و عدالت او را بخواید و آنگاه اینها همه بشما بفروانی داده خواهد شد.
- ۳۴- پس در اندیشه فردا مباشید، زیرا فردا اندیشه خود را خواهد داشت. گرفتاری امروز، برای امروز کافی است.

بخش هشتم

داوری مکن

- ۱- قضاوت مکنید تا در باره شما قضاوت نشود. زیرا بهمانگونه که قضاوت کنید، درباره شما قضاوت خواهد شد و پیمان که
- ۲- می پیمائید، برای شما نیز خواهند پیمود .
- ۳- چرا خاشاکی را در چشم برادرت می بینی و الواری را که در چشم خود داری نمیجوئی؟
- ۴- چگونه هنگامیکه الوار در چشم خود داری ، برادر خود میجوئی :

خاشاکی را از چشم بیرون کن؟

۵- ای رباکار، نخست السوار را از چشم خود بیرون کن، آنگاه بنگر که چگونه خاشاک را از چشم برادرت بیرون میآوری .

بی حرمتی مکنید

۶- آنچه مقدس است بسگها مدهید و مروارید خویش را پیش خوکان میاندازید ، مبادا آنرا پایمال نمایند و برای دریدن شما برگردند.

نتیجه خواستی

۷- بخواید ، وبشما داده خواهد شد. بجوئید و دریافت خواهید کرد
زیرا هر آنکس که بخواید، بیابد و هر آنکس که بجوید باز یابد،
۸- و هر آنکس که دری بکوبد، براو باز شود.

۹- و کی است از شما که پسرش از او نانی بخواید و باوسنگی بدهد؟

۱۰- و یا اگر ماهی خواست، ماری بدو بخشد؟ در حالیکه شما بدکارید،
میدانید که چگونه بفرزندان خود هدیه دهید، بنابراین پدر شما
۱۱- که در آسمان است ، چه بسا بیشتر از شما ، چیزهای نیکو را
بکسانیکه از وی تقاضا مینمایند، خواهد داد.

در تنگ

۱۲- پس آنچه خواهید که مردم در حق شما کنند، شما نیز نسبت بایشان
چنان کنید. زیرا شریعت و پیغمبران براینند.

۱۳- از در تنگ داخل شوید، زیرا چه بسا در فراخ و راه گشاده است که بهلاکت میکشاند! و داخل شوندگان بدان بسیارند.

۱۴- چه تنگ است در و باریک است راهی که هادی زندگانی است و چه کمند کسانی که آنرا می‌یابند

پیغمبران دروغین

۱۵- از پیغمبران دروغین بر حذر باشید که بلباس میش نزد شمامی آیند و در درون خود گرگان درنده‌اند .

۱۶- ایشان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت . آیا انگور از خارو انجیر از خار خسک چیده میشود؟

۱۷- همچنین درخت نیکو میوه نیکو آورد و درخت بد میوه بد.

۱۸- درخت خوب میوه بد و درخت بد میوه خوب نتواند آورد . هر

۱۹- درختی که میوه نیکو نیاورد ، بریده و در آتش افکنده شود .

۲۰- پس ایشان را از میوه آنان خواهید شناخت .

مسیحیان راستین

۲۱- هر که مرا خداوند ، خداوند ، بخواند بملکوت آسمان داخل نمیگردد ؛ بلکه آنکس که اراده پدر مرا که در آسمان است بجا می‌آورد ، بملکوت آسمان داخل خواهد شد .

۲۲- چه بسیارند کسانی که آنروز بمن خواهند گفت : خداوند ، خداوند ، آیا بنام تو پیام یا نبوت ندادیم و باسم تو شیطان را بیرون نراندیم

و بنام تو معجزات بسیار نکردیم؟
۲۳- آنگاه بایشان صریحاً خواهم گفت: ای تبه کاران، دورباشید از
من که هرگز شمارا نشناختم.

خانه روی سنگ

۲۴- پس هر که این سخنان مرا بشنود و بکار بندد، بمردی دانا ماند
که خانه خود را بر سنگ نهاده است.

۲۵- باران بارید، سیلابها روان گردید، بادهاوزید و همه بسوی آن
خانه روی آور شدند، ولی خانه ویران نگشت، زیرا که بر
سنگ بنا شده بود.

۲۶- و هر آنکه این سخنان مرا بشنود و بکار نبندد بمردی نادان ماند
که خانه خود را روی ریگ ساخت.

۲۷- باران بارید سیلابها جاری شد، بادهها وزید و همه بر آن خانه
آمد و آنرا ویران نمود و خرابی آن بزرگ بود.

۲۸- چون عیسی این سخنان را به پایان رساند، آنگروه از گفتارش در
شگفت ماندند. زیرا او ایشان را مانند کسیکه دارای قدرت
است آموزش میداد، نا مانند کاتبان و فریسیان.

بخش هشتم

شفای يك مبتلا به پيس

۱- و چون از کوه بزیر آمد، گروه بسیاری از او پیروی میکردند. ناگاه

۲- يك مبتلاى برص پيش آمد و براو سجده كرد و گفت :

«خداوندا، اگر ميخواهي ميتواني مرا پاك گرداني.»

۳- عيسى دستش را دراز كرد ، اورا لمس نمود و گفت :

«خواستم ، پاك شو» .

۴- و بيدرننگ پيس او پاك شد . عيسى باو گفت :

«زنهار كسى را آگاه مگردان ، بلكه خودرا بلكه‌مان بنما و آن

قربانى را كه موسى فرمود براى گواهي ايشان، بجا آور.» .

ايمان يك فرمانده صدنفري سر باز

۵- وچون عيسى بكفر ناحوم در آمد ، يك فرمانده دسته صد نفري

سر باز نزد وي آمد، از او درخواست كرد و گفت :

۶- «خداوندا ، خدمتگذار من مبتلا به بيمارى فلج شده ، در خانه

خوابيده و بشدت رنج ميبرد» .

۷- عيسى بدو گفت :

«من مي آيم و او را شفا ميدهم» .

۸- فرمانده دسته صدنفري سر باز در پاسخ گفت :

«خداوندا، شايد آن نيستم كه زير سقف خانه من آئي ، بلكه

تنها سخني بگو و خدمتگذارم شفا مي يابد .

۹- زيرا من نيز مرد زير دستم و سربازاني نيز زير دست خودم دارم

كه چون بيكي ميگويم . «برو» ، ميرود و بديگري ميگويم :

«بيا» ، مي آيد و به خدمتگذار خود فرمان بدهم : «فلان كار را

بكن» ، ميكند» .

۱۰- چون عیسی این سخنان را شنید ، در شگفت شد و به همراهان خود گفت :

۱۱- «براستی بشمامیگویم : چنین ایمانی در اسرائیل نیافته‌ام . بشما میگویم که: بسا اشخاص از خاور و باختر می آیند و در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب می‌نشینند ،

۱۲- اما پسران ملکوت را در تاریکی ، جائیکه گریه و بهم سودن دندان خواهد بود ، بیرون افکنده خواهند شد .»

۱۳- و بفرمانده دسته صدنفری سرباز گفت :

«برو و برای تو همچنانکه بدان ایمان آوردی ، بشود» .
و خدمتگذار همان لحظه شفا یافت .

مادر زن پطرس

۱۴- و چون عیسی بخانه پطرس در آمد ، مادر زن او را دید که تب کرده و خوابیده است .

۱۵- آنگاه دستش را لمس کرد ، تب او را رها ساخت و برخاست و بخدمتگزاری ایشان پرداخت .

۱۶- و چون شبانگاه شد ، بسیار از کسانی را که دچار ارواح پلید شده بودند ، نزد او آوردند و بسخن خود ارواح را بیرون راند

۱۷- و همه بیماران را شفا بخشید ، تا این سخنیکه بزبان اشعیای پیغمبر گفته شده بود :

«بیماریهایمان را گرفت ،

و دردهایمان را برداشت» ،

کامل گردد .

مقتضای دعوت الهی

۱۸- چون عیسی دید که مردم بسیاری گرداگرد او شده‌اند ، فرمان داد تا بکنار دیگر دریا بروند .

۱۹- آنگاه کاتبی پیش آمد و باو گفت :

« ای آموزگار هر جا روی ، ترا پیروی کنم» .

۲۰- عیسی باو گفت:

« برای روباهها لانه و برای مرغان هوا آشیانه است ، اما برای

پسر انسان جائی برای سر نهادن نیست» .

۲۱- دیگری از شاگردانش بوی گفت :

«ای خداوند ، نخست مرا بگذار بروم و پدر خود را بخاک سپارم» .

۲۲- عیسی باو گفت:

« مرا پیروی کن و بگذار مردگان ، مردگان خود را دفن کنند» .

آرام سدن طوفان

۲۳- چون بکشتی نشست ، شاگردانش از وی پیروی کردند . ناگهان

چنان تندباد شدیدی در دریا برخاست که امواج آن کشتی را

۲۴- فرامیگرفت ، و با این حال او در خواب بود .

۲۵- پس شاگردان پیش آمدند ، او را بیدار کردند و گفتند:

«خداوندا ، ما را نجات ده که هلاک شدیم» .

۲۶- بایشان گفت:

« ای کم ایمانان ، چرا میترسید؟»

آنگاه برخاست ، به بادها و دریا نهیب زد و آرامش کامل پدید شد .

۲۷- اما مردم دچار شگفتی شده بودند و میگفتند:

« این کیست که با دها و دریا نیز از او فرمانبرداری میکنند؟ »

گرفتاران ارواح پلید

۲۸- چون بآنسوی دریا، بزمین جرجسیان رسید، دو تن از گرفتاران ارواح

پلید، از گورها بیرون آمدند. اینان بحد تند خوی بودند که هیچ

کسی نتوانست از آن راه بگذرد. به پیشواز وی رفتن،

۲۹- فریاد کردند و گفتند :

« ای عیسی پسر خدا، ما را با توجه کار است؟ مگر پیش از وقت

برای عذاب ما باینجا آمده ای؟ »

۳۰- گله خوک در آن نزدیکی میچرند. شیاطین از او خواهش کردند

و گفتند :

۳۱- « هر گاه ما را از اینجا بیرون کنی ؛ بگله خوک بفرست. »

۳۲- بایشان گفت :

« بروید. »

چون خارج شدند، داخل خوکان گردیدند و بیدرنگ همه آن

گله، با شتاب بدریا پریدند و در آب هلاک شدند.

۳۳- شبانان گریختند، بشهر رفتند و تمام حادثه و ماجرای گرفتاران

ارواح پلید را خبر دادند .

۳۴- آنگاه همه شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمدند و چون او را

دیدند درخواست کردند که از مرزوبوم ایشان بیرون رود.

بخش نهم

شفای افلیح

- ۱- پس بکشتی نشست و گذشت و بشهر خویش آمد .
- ۲- مفلوجی را ، در حال خوابیده بر بستر ، نزد وی آوردند . چون عیسی ایمان ایشان را دید ، بمفلوج گفت :
« ای فرزند ، ایمان داشته باش که گناهایت آمرزیده شد.»
- ۳- اما برخی از کاتبان با خود گفتند :
« این مرد کفر میگوید .»
- ۴- عیسی پندار ایشان را فهمید و گفت :
« برای چه ، پندار بد در دل خود راه می دهید ؟ کدام آسانتر است : گفتن « اینک گناهان تو آمرزیده شد ، یا گفتن آنکه
۵- برخیز و برو » ؟ اما برای اینکه بدانید که پسرانسان را ، روی زمین توانائی آموزش گناهان هست-
۶- در این هنگام به مفلوج گفت : برخیز ، بستر خود را بردار و بخانه خویش برو» .
- ۷- برخاست و بخانه خود رهسپار شد .
- ۸- چون مردم این کار را دیدند ، ترسیدند و خدائی را که چنین قدرتی بمردم عطا فرمود ، ستایش نمودند .

دعوت متی

- ۹- چون عیسی از آنجا میگذشت ، مردی را بنام متی ، که در جایگاه

گمرک نشسته بود دید، باو گفت :

« بدنبال من بیا».

برخاست و از پی وی روان شد.

۱۰- هنگامیکه درخانه به غذا خوردن نشسته بود، گروهی از باجگیران

و گناهکاران آمدند و با عیسی و شاگردانش نشستند.

۱۱- فریسیان چون چنین دیدند ، به شاگردان او گفتند :

«چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا میخورد؟»

۱۲- عیسی چون اینرا شنید گفت:

۱۳- «نه تندرستان، بلکه بیماران نیازمند پزشکند. پس بروید و بدانید

که « ترحم میخوامم نه قربانی » چیست . زیرا من نیامده‌ام

درستکاران را دعوت نمایم ، بلکه برای دعوت گناهکاران آمده‌ام.

گفتگو درباره روزه

۱۴- آنگاه شاگردان یحیی نزد او آمدند و گفتند:

« چرا ما و فریسیان روزه بسیار میگیریم، درحالیکه شاگردان تو

روزه نمیگیرند؟»

۱۵- عیسی بایشان گفت:

«آیا دوستان داماد، تا زمانیکه داماد با ایشان است، سوگواری

میکنند؟ لیکن روزی خواهد آمد که داماد از ایشان گرفته شود

و آنگاه روزه‌دار خواهند بود.

۱۶- هیچ کس برجامه کهنه ، پاره از پارچه نو وصله نمیزند، زیرا آن

پارچه از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر میشود .

۱۷- و شراب تازه در مشگهای کهنه ریخته نمیشود، و گرنه مشگها دریده می‌گردند و شراب میریزد و مشگها تباہ میشود. ولی شراب تازه را در مشگهای تازه میریزند تا هر دو محفوظ بمانند .

شفای بیمار خون‌ریز و برخاستن دختر مردی برجسته

۱۸- در حالیکه این سخنان را بایشان میگفت ، مردی برجسته آمد، او را پرستش نمود و گفت :

« خداوند، اکنون دختر من مرده است، ولی بیا ؛ دست خود را بر وی بگذار که زنده خواهد شد.»

۱۹- عیسی برخاست و باتفاق شاگردانش از پی او روان شد.

۲۰- در این هنگام، زنی که دوازده سال بیماری خون‌ریزی گرفتار بود، از پشت بوی نزدیک بود و دامن لباسش را لمس کرد.

۲۱- زیرا با خود گفته بود : « اگر فقط دامن لباس او را لمس کنم شفای یابم.»

۲۲- عیسی برگشت و گفت:

« ای دختر ، آسوده باش ، زیرا ایمانت ترا شفا داده است.»
آن زن هماندم شفا یافت.

۲۳- چون عیسی بخانه آن مرد برجسته در آمد، نوازندگان نی و پرچوش و خروش را دید، گفت:

۲۴ «راه دهید؛ زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.»

۲۵- پس ایشان بروی خنیدند. چون آن گروه خارج شدند، عیسی

در آمد، دست آن دختر را گرفت و وی هماندم برخاست.
۲۶- و این کار در همه مرزو بوم انتشار یافت .

شفای دو کور

۲۷- هنگامیکه عیسی از آنجا میرفت، دو کور در حالیکه فریاد میزدند،
از پی او در راه افتادند و گفتند :

« ای پسر داود، بر ما رحمت آور.»

۲۸- چون بخانه داخل شد، آن دو کور نزدش آمدند . عیسی بایشان
گفت :

« آیا بانجام این کار بوسیله من، ایمان دارید؟»

پاسخ دادند :

۲۹ « آری ای خداوند.»

۲۹- آنگاه چشمان ایشان را لمس کرد و گفت :

۳۰- « با شما بروقف ایمانتان رفتار شود.»

۳۰- هماندم چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را بتأکید فرمود :

۳۱ «زنهار کسی اطلاع نیابد.»

۳۱- اما ایشان بیرون رفتند و در همه آن نواحی شهرت دادند.

شفای گنگک گرفتار روح پلید

۳۲- هنگامیکه ایشان بیرون رفتند، ناگاه يك نفر گنگک که گرفتار روح
پلید بود، نزد او آوردند.

۳۳- چون شیطان از درون وی رانده شد، گنگک گویا گردید. همه در
شگفت شده گفتند :

« در اسرائیل چنین امری هرگز دیده نشده است».

۳۴- لیکن فریسیان گفتند:

« بوسیله رئیس شیاطین ، شیاطین را بیرون میکند».

دلسوزی عیسی بر حال مردم

۳۵- عیسی در همه شهرها و دهات میگشت، در کنیسه های ایشان تعلیم

میداد، مژده ملکوت و پند و اندرز میگفت و هر بیماری و رنج را

شفا می بخشید .

۳۶- و چون جمع کثیری دید که مانند گوسفندان بی شبان پایشان حال

و پراکنده بودند، دلش برایشان سوخت .

۳۷- آنگاه بشاگردانش گفت :

محصول فراوان است، لیکن کارگران اندکند . پس از صاحب

محصول خواستار شوید تا کارگران را به کشت زار خود اعزام

دارد» .

بخش دهم

اعزام دوازده تن

۱- دوازده شاگرد خود را خواند و ایشان را برای بیرون راندن ارواح

پلید و شفا دادن هر بیماری و رنج توانائی داد.

۲- نام دوازده فرستادگان اینست : نخست شمعون معروف به پطرس و

برادرش اندریاس . یعقوب پسرزیدی و برادرش یوحنا، فیلیپس

۳- و برتولماوس و متی باجگیر .

- یعقوب پسر حلفاوت داؤس، شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی
- ۴- که او را خیانت کرد .
- ۵- این دوازده تن را عیسی فرستاد و بایشان فرمان داد و گفت:
- ۶- « از راه بت پرستان مروید و بشهرهای سامریان نیائید ، بلکه پیش از همه، نزد گوسفندان گمشدهٔ بنی اسرائیل بروید.
- ۷- در حالیکه میروید موعظه کنید و بگوئید که ملکوت آسمان نزدیک است .
- ۸- بیماران را شفادهید، مردگان را رستاخیز نمائید، پیسهارا پاك کنید، مردگان را زنده گردانید ، شیاطین را بیرون نمائید . رایگان یافته اید، بر رایگان ببخشید .
- ۹- نه طلا ، نه نقره و نه پول در کمر بندیهای خود نگاه مندارید . نه توشه دان برای سفر، نه دو جامه، نه کفشی و نه عصا بر ندارید،
- ۱۰- زیرا کارگر سزاوار (در یافتن) غذای خود میباشد .
- ۱۱- بهر شهر یا دهی که در میآئید، از شخص لایق آنجا جو یا شوید و تا هنگام رفتن، نزد وی بمانید.
- ۱۲- و چون بخانه ای در آئید، بر آن درود فرستید و بگوئید :
- « درود بر این خانه ».
- ۱۳- اگر آن خانه سزاوار باشد، درود شما بر آن خواهد رسید و اگر ناسزاوار بود، درود شما بشما بر خواهد گشت .
- ۱۴- و هر که شما را نپذیرفت و سخن شما را نشنید، از آن خانه یا شهر بیرون روید و خاک پاهای خود را بیفشانید،

- ۱۵- براستی بشمامیگویم که در روز داوری حال سدوم وعموره از آن شهر سبکتر خواهد بود.
- ۱۶- اینک من شمارا مانند گوسفندان در میان گرگان میفرستم . پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید .
- ۱۷- اما از مردم بهره‌زید زیرا شما را بدادگاه‌ها خواهند کشانید و در کنائس خود ، شما را تازیانه خواهند زد.
- ۱۸- شما را نزد حاکمان و پادشاهان خواهند برد، تا برایشان و برامتها
- ۱۹- شهادتی باشد. اما چون شمارا تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه
- ۲۰- یا چه بگوئید ، زیرا در آن ساعت آنچه که باید گفت بشما عطا خواهد شد ، زیرا گوینده، شما نیستید بلکه گوینده ، روح پدر شما در شما گوینده گردد .
- ۲۱- برادر برادر خود را ، و پدر پسرش را بمرگ خواهد سپرد و فرزندان برضد والدین خود قیام خواهند کرد و ایشان را خواهند کشت .
- ۲۲- بخاطر نام من مردم بشما کینه خواهند ورزید ؛ لیکن هر که تا پایان صبر کند، نجات مییابد.
- ۲۳- چون در شهری بشما جفا کنند ، بشهر دیگری بگریزید ؛ زیرا براستی بشما میگویم : تا پسر انسان نیاید ، از همه شهرهای اسرائیل فراغت نخواهید یافت.

- ۲۴- هیچ شاگرد از آموزگارش هنرمندتر و بنده از آقايش بزرگتر نیست.
- بسنده است که شاگردی مانند آموزگار خود و بنده‌ای مانند
- ۲۵- آقايش باشد. ولی اگر پدر خانه را بعلذبوب نامیده اند، پس اهل خانه چگونه خواهند بود؟
- ۲۶- پس از ایشان مترسید، زیرا نهانی نیست که آشکارا نشود و نه پنهانی که فاش نگردد.
- ۲۷- آنچه در تاریکی بشما میگویم، شما در روشنائی بگوئید و آنچه در گوش شما گفته می‌شود بر پشت بامها موعظه کنید.
- ۲۸- و از کشندگان تن مترسید، زیرا که آنان توانائی کشتن روح راندارند؛ بلکه از کسی بهراسید که بهلاك گردانیدن روح و تن در جهنم تواناست.
- ۲۹- آیا دوگنجشك به پیشیزی فروخته نمیشود؟ ولی با وجود این، هیچيك از آنها، بدون فرمان پدرشما بر زمین فرو نمی‌افتاد.
- ۳۰- مویهای سرشما نیز شمرده است.
- ۳۱- پس مترسید: شما از گنجشگان بسیاری بهترید.
- ۳۲- پس هر که در برابر مردم مرا اعتراف کند، من نیز او را در برابر پدری که در آسمان است اعتراف خواهم کرد.
- ۳۳- اما هر که مرا در برابر مردم انکار کند، من نیز در برابر پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم کرد.
- ۳۴- میندارید که آمده‌ام تا بر زمین صلح بگذارم، نه برای گذاشتن صلح،

بلکه برای نهادن شمشیر آمده‌ام .

۳۵- زیرا آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادرش و عروس

۳۶- را از مادر شوهرش جدا سازم . دشمنان مرد ، اهل خانه خواهند

بود .

۳۷- هر که پدر و مادرش را بیش از من دوست بدارد سزوار من نباشد.

و هر که پسر یا دخترش را بیش از من دوست بدارد، سزوار من

۳۸- نباشد. و هر که چلیپای خود بر ندارد و مرا پیروی نکند ، سزوار

من نباشد .

۳۹- هر که جان خود را بجوید، آنرا هلاک گرداند و هر که جان خود را

۴۰- بخاطر من هلاک ساخت، آنرا می‌یابد.

هر که شما را بپذیرد، مرا می‌پذیرد و هر که مرا قبول کرده باشد،

فرستنده مرا قبول کرده است.

۴۱- هر که پیغمبری را بنام پیغمبر بپذیرد، پاداشی پیغمبر یابد و هر که

درستکاری را، بنام درستکار بپذیرد ، پاداشی درستکار می‌یابد. و

هر کسی بیکی از این صغار ، محض نام‌شاگرد، کاسه آب سردی

۴۲- بنوشاند ، براستی بشما می‌گوییم :

پاداشش ضایع نمی‌گردد».

بخش یازدهم

۱- چون عیسی این سفارشها را بدوازده شاگرد خود پایان رسانید ،
برای تعلیم و موعظه در شهرهای ایشان، روانه شد.

نمایندگی یحیی

۲- چون یحیی در زندان کارهای مسیح را شنید، دوتن از شاگردان خود
را فرستاد و بایشان گفت:

۳- « آن آینده توئی، یا منتظر دیگری باشیم؟ »

۴- عیسی بایشان پاسخ داد و گفت :

۵- « بروید و یحیی را از هر چه شنیده و دیده‌اید آگاه گردانید : کوران
بینا می‌شوند ، لنگان براه می‌افتند ، بیسان پاك و کران شنوا ،
مردگان زنده و بینوایان بشارت داده میشود. و خوشابحال آنکه
۶- درباره من شك نکنند» .

ستایش یحیی

۷- چون ایشان میرفتند، عیسی بآن گروه، درباره یحیی، چنین آغاز
سخن کرد:

« برای دیدن چه چیز به بیابان رفتید؟ آیا برای دیدن نثی که از وزش
باد به جنبش می‌آید؟

۸- پس برای دیدن چه بیرون رفتید؟ آیا برای دیدن انسانی که لباس
زیبا برداشت ؟

۹- اینک آنانی که رخت زیبا میپوشند ، در کاخهای پادشاهان می‌باشند،

- پس برای دیدن چه بیرون رفتید؟ آیا برای پیغمبری؟ آری، بشما می‌گویم: برای دیدن برتر از پیغمبر؛ زیرا این است آن
- ۱۰- کسیکه درباره‌اش نوشته شده بود: « اینک من فرستاده خود را پیش روی تو میفرستم، تاراهت پیش رویت هموار سازد».
- ۱۱- براستی بشما می‌گویم: در میان فرزندان زنان، از یحیی تعمید دهنده، بزرگترین بوجود نیامده است. اما کوچکترین فردی، در ملکوت آسمان، از او بزرگتر است.
- ۱۲- از روزگار یحیی تعمید دهنده تا کنون، ملکوت آسمان غصب شده و غاصبان آنرا ربوده‌اند: زیرا همه پیغمبران و تورات تا
- ۱۳- یحیی پیشگوئی کرده‌اند و اگر میخواهید بدرستی درک کنید، الیاس که باید بیاید اوست.
- ۱۴- هر که گوش شنوا دارد بشنود.

قضاوت عیسی درباره مردم همزمانش

- ۱۶- این طایفه را بچه چیز تشبیه نمایم؟ بکودگانی مانند است که در
- ۱۷- کوچه نشسته، برفقای خود بانگ برداشته‌اند و میگویند:
- « برای شما نی‌نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه‌گری نمودیم، گریه نکردید».
- ۱۸- زیرا یحیی آمد که نه میخورد و نه می‌آشامید و میگوئید: شیطان با او است، پسرانسان آمد که میخورد و مینوشد و میگوئید:

۱۹- «اینک مردی پر خور و میگسار، دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت بوسیله فرزندان خود تأیید شده است» .

سرزنش شهرهای کنار دریاچه

۲۰- آنگاه بسرزنش شهرهاییکه بیشتر معجزات وی در آنها آشکار شد، آغاز کرد . زیرا که توبه ننموده بودند:

۲۱- «وای بر تو، ای خورازین! وای بر تو، ای بیت صیدا! زیرا اگر در صور و صیدا، معجزاتی که برای شما کرده شده است، نمایان میشد، هر آینه در پلاس و خاکستر توبه مینمودند.

۲۲- لیکن بشما میگویم که در روز داوری ، حالت صور و صیدا از شما سبکتر خواهد شد .

۲۳- و تو، ای کفر تاحوم ، اگر چه تا آسمان سرافراشته ای ، بجهنم سرنگون خواهی شد. زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد، در سدوم عمل شده بود، هر آینه امروز باقی می بودند.

۲۴- لیکن میگویم در روز داوری حالت سدوم از تو آسانتر خواهد شد» .

انجیل برای مردم ساده

۲۵- در آن هنگام عیسی بسخن گفتن آغاز کرد که :

«ای پدر من، خداوند آسمان و زمین ، ترا ستایش میکنم که این چیزها را از دانان و خردمندان پنهان داشتی و حال آنکه برای

۲۶- کودکان آشکارا کردی. بلی ، ای پدر، زیرا اراده تو چنین بود.

۲۷- هر چیزی از پدرم بمن سپرده شده است و کسی پسر را نمیشناسد،
بجز پدر و نیز پدر را هیچکس نمیشناسد، بجز پسر و به هر که
پسر میخواید باو آشکار کند.

۲۸- بیائید نزد من، ای زحمتکشان و گران باران، و من شما را آرامش
خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود بگیرید و از من بیاموزید، زیرا
که فروتن و ساده دل می باشم، و برای خود آسایش بیابید، زیرا
یوغ من نرم و بار من سبک».

بخش دوازدهم

خوشه گندم و روز شنبه

۱- در آن هنگام، عیسی روز شنبه از میان کشتزارها میگذشت و
شاگردانش، چون گرسنه بودند، شروع به چیدن و خوردن خوشه‌ها
۲- کردند. فریسیان چون چنین دیدند باو گفتند :
« اینک شاگردان تو کاری می کنند که ، انجام آن، شنبه شایسته
نیست ».

۳- بایشان گفت :

۴- « آنچه را داود و همراهانش، هنگامیکه گرسنه بودند ، بجا آوردند،
نخوانده اید؟ که چگونه بخانه خدا در آمد و نانهای تقدیمی
را ، که خوردن آن نه برای وی و نه برای همراهانش شایسته
۵- نبود و فقط بکاهنان شایسته بود ، خورد ؟ یا در تورات

نخوانده‌اید که در شنبه کاهنان در معبد، شنبه را محترم نمی‌دارند و برایشان گناهی نیست؟ بشما می‌گوییم که اینجا کسی بزرگتر از معبد است. و اگر این معنی را می‌دانستید که «رحمت می‌خواهم نه قربانی» هرگز بیگناهان را محکوم نمی‌نمود.

۸-- زیرا پسرانسان خداوندگار روزشنبه نیز میباشد.

شفای مرد دست خشکیده

۹-- از آنجا رفت و بکنیسه ایشان درآمد. در آنجا مرد دست‌خشکیده‌ای بود. از عیسی - تا بدین وسیله علیه او مدرک ادعائی بدست آوردند - پرسیدند و گفتند:

۱۱-- آيا شفا دادن روز شنبه جايز است يانه؟

۱۱-- او بایشان گفت:

« کیست از شما که گوسفندش، که روزشنبه درگودالی افتاده داشته باشد، آنرا نگیرد و بیرون نیاورد؟ »

۱۲-- آدمی چه قدر از گوسفند برتر است! بنابراین در شنبه ها نیکوئی کردن مجاز است» .

۱۳-- آنگاه بآن مرد گفت:

« دستت را دراز کن » .

۱۴-- پس آنرا دراز کرد و بشکل دست دیگرش درآمد. اما فریسیان بدر آمدند و برای اینکه او را بهلاکت رسانند شور نمودند.

عیسی بنده خدا

۱۵-- عیسی آنرا دانست و از آنجا روانه شد. گروهی بسیار پی او

رهسپار گردیدند و همگان را شفا داد و بایشان دستور داد که او را
۱۶- شهرت ندهند. تا سخنی را که بزبان اشعیای پیغمبر گفته شده بود،
۱۷- بانجام رسانند:

۱۸- «اینک بنده من که او را برگزیدم،
مهر پرور من که ازوی خرسندم.
روحم در او حلول خواهم داد،
تا عدالت را بر تمام ملل اعلام دارد.

۱۹- ستیزه و فغان نخواهد کرد،
و کسی آواز او را در میدانها نخواهد شنید.
۲۰- نی ترک دارا نخواهد شکست.

و قتیله دود کننده را خاموش نخواهد کرد،
تا آنکه عدالت پیروز گرداند.
۲۱- و بر نام اوامتها امید خواهند بست».

عیسی و بعذبوب

۲۲- آنگاه یکنفر کور و گنگ را، که گرفتار روح پلید بود، نزد وی
آوردند و ویرا شفا داد، بطوریکه گویا و بینا شد.
۲۳- و همه آن گروه دچار حیرت شدند و گفتند:

« آیا این مرد پسر داود نیست؟ »

۲۴ فریسیان شنیدند و گفتند:

« این مرد شیطان را بیرون میراند بیاری بعذبوب رئیس شیاطین».

۲۵- عیسی اندیشه ایشان را دریافت و بدیشان گفت:

« هر کشوری که برضد خود منقسم گردد، ویران شود ، و هر شهری یا خانه‌ای که برضد خود تقسیم شود، برقرار نماند .

۲۶- پس اگر شیطان ، شیطان را بیرون کند، هر آینه برضد خود تقسیم میشود . پس چگونه فرمانروائیش پایدار میماند؟ و اگر من بوسیلهٔ بعلذبوب شیاطین را بیرون میکنم ، فرزندان شما آنها را بیاری که اخراج میکنند؟ بهمین علت ایشان بر شما قضاوت خواهند کرد .

۲۸- اما اگر من بیاری روح خدا، شیاطین را اخراج کنم، هر آینه فرمانروائی خدا بر شما رسیده است .

۲۹- چگونه کسی میتواند بخانهٔ زور آوری در آید و اسباب او را به یغما ببرد، مگر آنکه نخست زور آور را گرفتار کند و سپس ۳۰- خانهٔ او را تاراج نماید؟ هر که با من نیست برضد من است ؛ و هر که با اتفاق من جمع نیاورد ، پراکنده می‌سازد . از این رو بشما می‌گویم ؛ هر گناه و هر کفر مردم آمرزیده می‌شود ، اما ۳۲- کفر ضد روح، آمرزیده نمی‌گردد . و هر که مخالف پسر انسان سخنی گوید ، آمرزیده میشود ، اما کسیکه برضد روح القدس سخن بگوید ، نه در این جهان و نه در جهان آینده ، آمرزیده نخواهد شد .

درخت و میوه اش

۳۳- یا درختی را نیکو می‌دانید، که میوهٔ نیکو داشته باشد ، یا آنکه درختی را که فاسد می‌شمارید، که میوه اش فاسد باشد : زیرا که درخت را از میوه اش می‌شناسند . ای مازادگان ! چگونه

- ۳۴- می‌توانید سخن نیکو بگوئید، در حالیکه بدکارید؟ زیرا زبان از افزویش آنچه دردل است سخن می‌گوید .
- ۳۵- مرد نیکو کار از گنجۀ خوب چیزهای نیک برمی‌آورد و مرد بدکار از گنجۀ بد خود، چیزهای بد بیرون می‌آورد .
- ۳۶- بشمامی گویم که: هر سخن بیهوده که مردم میگویند، پاسخ آنرا در روز داوری خواهند گفت .
- ۳۷- زیرا از سخن است که مبرا و پاک میگردی و از سخن است که محکوم می‌گردی» .

آیت یونس

- ۳۸- در این هنگام برخی از کاتبان و فریسیان در پاسخ او گفتند:
« ای استاد میخواهیم از طرف تو آیتی ببینیم» .
- ۳۹- در پاسخ ایشان گفت:
« طایفه بد و زناکار، آیتی میخواهد ولی بایشان آیتی ، جز از آیت یونس پیغمبر ، داده نخواهد شد .
- ۴۰- زیرا همچنانکه یونس سه‌شنبه روز در شکم ماهی بود، پسرانسان نیز سه‌شنبه روز در شکم زمین خواهد بود .
- ۴۱- مردم نینوا، در روز داوری ، برضد این طایفه برخاسته و برایشان قضاوت خواهند کرد، زیرا باپند یونس توبه کردند: و اینک کسی بزرگتر از یونس در اینجا است .
- ۴۲- ملکه سبا، در روز داوری ، برضد این طایفه بر خواهد خاست و در کار ایشان حکم خواهد کرد ، زیرا که از اقصای زمین برای شنیدن حکمت سلیمان آمد و بزرگتری از سلیمان اینجا است .

۴۳- هنگامی که روح پلید از انسان خارج شد، سرگردان بجا‌های خشک روی می‌آورد و راحتی میجوید که نمی‌یابد.

۴۴- در این هنگام می‌گوید: «بخانه ایکه از آن بیرون آمدم برمیگردم».

می‌آید و آنرا خالی و جاروب شده و آراسته می‌یابد. آنگاه می‌رود، هفت ارواح دیگر بدتر از خود را همراه می‌آورد،

۴۵- می‌آیند و در آنجا منزل میکنند و سرانجام آن مرد، از آغازش بدتر می‌گردد. برای طایفهٔ بدکارچنین خواهد بود».

خانواده حقیقی عیسی

۴۶- هنوز با آن گروه سخن میگفت، مادر و برادرانش بیرون ایستاده بودند و میخواستند با وی سخن بگویند.

۴۷- کسی باو گفت:

«مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند با تو سخن بگویند.»

۴۸- در پاسخ گفت:

«مادرم کیست و برادران من کیانند؟»

۴۹- با دست خود بسوی شاگردانش اشاره کرد و گفت:

۵۰- «مادرم و برادرانم اینند. زیرا هر که خواست ارادهٔ پدرم را که در آسمان است بجا آورد، او برادر و خواهر و مادر من است.»

بخش میز دهم

امثال ملکوت

- ۱- در همان روز عیسی از خانه درآمد و بکنار دریا نشست. گروهی بسیار براو گرد آمدند.
- ۲- بکشتی سوار شد و نشست، در حالی که آن گروه بر ساحل ایستادند، و با مثلهای فراوان برای ایشان سخن میگفت.

مثل کشاورز

- ۳- کشاورزی برای آنکه کشته خود را بکارد، بدرآمد. در اثنای اینکه میکاشت، کمی ازدانه‌ها روی جاده افتاد و مرغان آسمان آمدند
- ۵- و آنرا خوردند. کمی دیگر، از آن دانه‌ها، بر سنگلاخ، جائیکه خاک
- ۶- زیادی نداشت، افتاد؛ بزودی سبز شد، زیرا خاک عمق نداشت؛ اما
- ۷- هنگامیکه آفتاب برآمد، بسوخت و چون ریشه نداشت، خشکید.
- ۸- نمودند. اندکی از آنها در میان خارها افتاد؛ خارها نمودند و آنرا خفه
- محصول داد، دیگری يك تخم شصت تخم و دیگری يك تخم
- سی تخم.
- ۹- هر که گوش شنوا دارد بشنود.

علت سخن گفتن با امثال

- ۱۰- آنگاه شاگردانش نزد او آمدند و از او پرسیدند:

« چرا برای ایشان با امثال سخن میگوئی؟ »

۱۱- پاسخ داد و گفت:

۱۲- « دانستن رازهای ملکوت آسمانها، بشما عطا شده؛ ولی بایشان نگر دیده است، زیرا هر که دارد باو داده شود و افزونی یابد، اما کسیکه ندارد، آنچه دارد هم، از او گرفته خواهد شد.

۱۳- بنابراین برای ایشان از آنرو با امثال سخن میگویم که نگاه میکنند، ولی نمی بینند و گوش میدهند و نمی شنوند و نمی فهمند.

۱۴- و پیشگویی اشعیا پیغمبر در باره ایشان تحقق یافت که
۱۴- میگوید:

« گوشی خواهید کرد و نخواهید شنید، و با چشم خواهید نگرید
و نخواهید دید:

۱۵- زیرا دل این قوم سخت و گوشهای ایشان سنگین شده است.

و چشمان خود را برهم مینهند،

که نه با چشمان به بینند،

و نه به گوشها بشنوند،

و نه بادلها بفهمند،

تابسوی من بگردند

و شفایشان بدهم.

۱۶- لیکن خوشا بحال چشمانتان، زیرا که می بینند و بگوشهائتان

زیرا که می شنوند. برآستی بشما می گویم که بسا پیغمبران و

۱۷- نیکوکاران که خواستند آنچه شما می بینید به بینند و ندیدند و

آنچه میشنوید، بشنوند، و نشنیدند.»

شرح مثل کشاورز

۱۸- پس مثل کشاورزی را بشنوید:

۱۹- «کسیکه سخن ملکوت را می شنود و آنرا نمیفهمد، او همان است که در جاده کاشته شده است. شیطان میآید و آنچه را که در دلش کاشته شده است میرباید. و آنچه بر سنگلاخ کاشته شده، او کسی است که سخن خدا را شنیده، آنرا باخوشنودی و بزودی می پذیرد،

۲۰- اما برای اوریشه ای نیست

۲۱- و برای لحظه ای است: هر گاه سختی یا جفائی بسبب سخن برای او پیش آید، تردید و شك میکند.

۲۲- آنچه در میان خار ها کاشته شد، کسی است که سخن را بشنود، ولی غم این جهان و فریب ثروت، سخن را خفه کند و بی بار گردد.

۲۳- اما آنکه در زمین نیکو کاشته شد، کسی است که سخن شنیده را میفهمد و باو یک تخم صد، و برخی شصت و برخی سی تخم، عطا میشود.»

مثل گندم و تلخه

۲۴- و مثلی دیگر برای ایشان زد و گفت:

ملکوت آسمان، مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت. چون مردم خفتند، دشمنش آمد و در میان گندم تلخه ریخت و رفت.

۲۵-- چون گندم روئید و خوشه بر آورد، تلخه نیز پدیدار شد.

۲۶- پس خدمتکاران صاحب خانواده آمده بوی گفتند:

۲۷- «ای ارباب ، مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس، تلخه از کجاست؟»

۲۸- بایشان گفت :

- دشمنی این کار را کرده است.

خدمتکاران گفتند :

« آیا می‌خواهی برویم و آنرا جمع کنیم؟»

۲۹- گفت :

۳۰- « نه ، مبادا هنگام برچیدن تلخه ، گندم را با آن ریشه کن کنید.

بگذارید که هر دو تا هنگام درو با هم برویند و وقت درو ، به

دروگران خواهیم گفت: « نخست، تلخه را جمع و برای سوختن

دسته دسته کنید، اما گندم، آنرا برای انبار کردن جمع کنید».

مثل دانه خردل

۳۱- برایشان مثل دیگری زد و گفت:

«ملکوت آسمان مانند دانه خردلی است که مردی آنرا بگیرد و

در زمین خویش بکارد.

۳۲- هر چند که از دانه های دیگر کوچکتر است، چون نمو کند ،

بزرگترین گیاه گردد و آنگاه درختی شود، تا پرنندگان آسمان

بیایند و در شاخهایش لانه کنند» .

مثل خمیر

۳۳- مثلی دیگر بایشان گفت:

«ملکوت آسمان مایه خمیری را ماند که زنی آنرا بگیرد و در سه کیلی آرد بیامیزد، تا همه خمیر شود».

۳۴- همه اینها را عیسی بآن گروه با امثال گفت و بدون مثل سخنی نگفت، تا آنچه را که بزبان پیغمبر گفته شده است که:

۳۵- «دهان خود را بمثلها میکشایم ،

واز رازهای آغاز جهان سخن میگویم».

شرح مثل تلخه

۳۶- آنگاه عیسی آن گروه را رها کرد و بخانه برآمد.

شاگردان نزد وی رفتند و گفتند:

« مثل تلخه کشتزار را برای ما بیان فرما».

۳۷- در پاسخ بایشان گفت :

« آنکه تخم نیکو میکارد، پسر انسان است ، کشتزار این جهان

است، تخم نیکو فرزندان ملکوت و تلخه فرزندان بدکارند،

۳۸- دشمنی که آنرا کاشت شیطان است و هنگام درو، پایان این جهان

است، دروگران فرشتگانند:

۴۰- پس همچنانکه، تلخه میچینند و در آتش میسوزانند ، در پایان این

جهان چنین خواهد شد :

۴۱- که پسر انسان فرشتگان خود را میفرستد و همه لغزش دهندگان و

تمام گناهکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را در تنور آتش ،

۴۲- جاییکه گریه و سائیدن دندان است خواهند انداخت.

۴۳- آنگاه درستکاران ، در ملکوت پدر خود ، مانند آفتاب درخشان

خواهند شد. آنکه گوش شنوا دارد، بشنود» .

مثل گنج

۴۴- «ملکوت آسمان گنجی پنهان شده در زمین را ماند، که کسی آنرا یافته ، پنهان نمود و از خوشی رفت، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید»

مثل مروارید

۴۵- «باز ملکوت آسمان بازرگانی را ماند که جویای مروارید های خوب است .
۴۶- پس يك مرواریدگر انبهارا می یابد و همه دارائی خود را میفروشد و آنرا میخرد».

مثل ۴۵

۴۷- باز ملکوت آسمان را مانند دامیست که بدریا افکنده شده و از هر گونه ماهی در آن جمع گردد.
۴۸- چون پرشود، آنرا بکنار میکشند و مینشینند: خوبها را در ظروف جمع میکنند و بدها را دور میزنند.
۴۹- در پایان جهان، چنین خواهد شد: فرشتگان می آیند و بدکاران را
۵۰- از میان نیکوکاران جدا میکنند، و در تنور آتش، جائیکه گریه و فشار دندان میباشد ، می افکند.
۵۱- آیا همه این چیزها را دریافته‌اید ؟
گفتند :
« آری » .
۵۲- بایشان گفت :

«بنابر این هر کاتبی که در ملکوت آسمان آموزش می یابد، مانند

مردی خانه‌دار است که از گنج خود چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد».

باور نکردن اهل ناصره

۵۳- چون عیسی این مثل‌ها را بپایان رسانید، از آنجا روانه شد و بوطن خود آمد و در کنیسه ایشان تعلیم میداد، بطوریکه دچار حیرت

۵۴- میگردند و میگفتند:

۵۵- «این مرد را چنین حکمت و معجزات از کجاست؟ آیا این پسر

دروغ‌نمیباشد؟ و آیا مادرش، مریم نامی نیست؟ و برادرانش

یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا نیستند؟

۵۶- و همه خواهراش در میان ما نمیباشند؟ پس این همه برای او

از کجاست؟»

۵۷- و در باره اوشک کردند. لیکن عیسی بایشان گفت:

۵۸- «پیغمبری محقر نیست مگر در وطن و خانه خویش».

۵۸- و بسبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا نمایان ساخت.

بخش چهاردهم

هیروُدس و عیسی

۱- در آن هنگام، هیروُدس تیرارک، شهرت عیسی را شنید و بغلامان

خود گفت:

۲- «این یحیی تعمید دهنده است که از میان مردگان برخاست و بدین

علت باین شگفتیها دست میزند».

یحیی سر بریده

۳- زیرا که هیرودس یحیی را، بخاطر هیرودیا زن برادر خود فیلیپس ، گرفتار کرده ، دربند نهاده و بزندان انداخته بود . زیرا یحیی باو می گفت:

۴- «نگاه داشتن وی ، برای تو حلال نیست».

۵- هنگامیکه آهنگ کشتن او کرد ، از مردم ترسید، زیرا یحیی نزد مردم در شمار پیغمبر بود.

۶- و چون جشن تولد هیرودس را می آراستند ، دختر هیرودیا در آن مجلس رقصید و هیرودس را شاد نمود.

۷- از این روسو گند خورد و پیمان بست که : هر چه بخواهد باو خواهد داد.

۸- او بتحریرک مادر خود گفت :

« هم اکنون ، سر یحیی تعمید دهنده را در طبقی بمن عطا کن».

۹- آنگاه پادشاه اندوهگین شد، لیکن بخاطر سوگند و حضور هم نشینان خود فرمود، آنرا بوی بدهند.

۱۰- فرستاد تا سر یحیی را در زندان بریدند.

۱۱- سر او را در طبقی آورده و تسلیم دختر کردند و او آنرا نزد مادر خود برد.

۱۲- شاگردان یحیی کالبد او را گرفتند و بخاک سپردند. پس آمدند و عیسی را آگاه گردانیدند .

نخستین افزودن نان

۱۳- چون عیسی اینرا شنید، بکشتی سوار شده، از آنجا بتنهائی رفت.

- چون مردم خیردار شدند، از شهرها بدنبالش براه افتادند.
- ۱۴- عیسی در آمد، گروهی بسیاری دید، برایشان ترحم کرد و بیماران ایشان را شفا داد.
- ۱۵- شبانگاه، شاگردانش نزد او آمدند و گفتند:
- «جایگاه بیابان است و وقت گذشت: جماعت را مرخص فرما تا بدهات بروند و برای خود خوراکی بخرند».
- ۱۶- عیسی بایشان گفت:
- « برفتشان نیازی نیست، شما بایشان چیزی برای خوردن بدهید».
- ۱۷- باو گفتند:
- « در اینجا، جز پنج کرده نان و دوماهی، چیزی نداریم».
- ۱۸- گفت:
- « آنها را باینجا بیاورید».
- ۱۹- بدان گروه دستور نشستن بروی علف داد، پنج نان و دوماهی را گرفت، بسوی آسمان نگریست و آنرا برکت داد. نان را پاره کرد و بشاگردانش بخشید و شاگردان آنرا بمردم دادند.
- ۲۰- همه خوردند و سیر شدند و از تیکه های باقی مانده، دوازده سبد پر کردند و برداشتند.
- ۲۱- و خورندگان، بجز زنان و کودکان، نزدیک پنج هزار مرد بودند.
- عبور عیسی بروی دریا
- ۲۲- بیدرنگ عیسی با شاگردان خود فرمود که بکشتی سوارو پیش از

وی بکناره دیگر روانه شوند ، تا او آن گروه را مرخص گرداند .

۲۳- چون مردم را روانه نمود ، بخلوت برای نماز ، برفراز کوهی برآمد و شبانه در آنجا بود.

۲۴- در آن هنگام کشتی در میان امواج دریا گرفتار بود، زیرا که بادی مخالف می‌وزید.

۲۵- در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامید و بسوی ایشان روانه گردید .

۲۶- هنگامیکه شاگردان ، او را روی آب خرامان دیدند ، ترسیدند و گفتند :

« شبحی است ! »

۲۷- و از ترس فریاد برآوردند . در همان هنگام عیسی بایشان گفت :
« آسوده خاطر و مطمئن باشید، که منم : مترسید.»

۲۸- بطرس در پاسخ گفت :

« خداوندا ! اگر توئی، مرا بفرما تا روی آب نزد تو آیم.»
گفت :

۲۹- «بیا!»

بطرس از کشتی فرود آمد و برای آنکه نزد عیسی بیاید ، روی آب روانه شد.

۳۰- لیکن چون باد تند را دید، ترسید و نزدیک بود که غرق گردد.
فریاد برآورد و گفت :

« خداوندا ، مرا دریاب !»

- ۳۱- عیسی بیدرنگ دست خود را دراز کرد ، اورا گرفت و گفت:
 « ای کم ایمان ، چرا شك آوردی ؟ »
- ۳۲- چون بکشتی سوار شدند، باد ایستاد.
- ۳۳- کسانیکه در کشتی نشسته بودند، وی را پرستش کردند و گفتند:
 « براستی که تو پسر خدا هستی ! »
- ۳۴- آنگاه گذشتند و بزمین «جنسیره» آمدند . چون مردم آنجا اورا شناختند، نزد تمام اهالی فرستادند و بیماران را نزد وی آوردند.
- ۳۵- واز اودرخواست کردند که فقط دامنش را لمس کنند.
- ۳۶- و هر که لمس کرد شفا یافت.

بخش پانزدهم

مخالفت با عقیده موروثی

- ۱- آنگاه کتابان و فریسیان ، از اورشلیم ، نزد وی آمدند و گفتند:
 ۲- « چرا شاگردان تو از انجام تقالید پیشینیان سرپیچی میکنند و پیش از خوردن نان دست خود را نمی شویند؟ »
- ۳- پس او در پاسخ ایشان گفت:
 « شما نیز چرا فرمان خدا بسبب رسوم موروثی خود سرپیچی میکنید ؟ زیرا خدا فرموده است:
- ۴- « پدر و مادر خویش را گرامی دار و هر که پدر یا مادر خود را دشنام دهد ، هلاک گردد ».
- ۵- لیکن شما میگوئید: * « آنچه از من بتو نفع رسد هدیه ایست » و

* هر که پدر یا مادر خود میگوید :

- پدر یا مادر خود گرامی نمی‌مائید .
- ۶- پس شما بانجام رسوم موروثی خود، فرمان خدا را تباه گردیده .
- ۷- ای ریاکاران، اشعیا درباره شما چه خوب گفته است که:
- ۸- «این قوم با دواب خود مرا گرامی میدارند ، اما دلشان از من دور است .
- ۹- درحالیکه فرمانها و سفارشهای مردم را بکار می‌بندند ، مرا بیهوده گرامی میدارند» .
- ۱۰- آن گروه را خواند و بدیشان گفت :
- ۱۱- بشنوید و بفهمید : آنچه انسان را ناپاک میگرداند، چیزی که به دهان فرو میرود نیست، آن چیزی است که از بیرون دهان می‌آید و آن است که انسان را ناپاک می‌گرداند».
- ۱۲- آنگاه شاگردان وی آمدند و گفتند :
- «میدانی که فریسیان، چون این سخن را شنیدند ، شك کردند».
- ۱۳- درپاسخ گفت :
- « هر درختی که پدر آسمانی من آنرا نکاشته باشد ، ریشه کن گردد. ایشان را رها کنند: زیرا که کوران و راهنمایان کورانند،
- ۱۴- و اگر کوری عصاکش کور دیگر گردد، بناچار هر دو درگودالی فروافتند» .
- ۱۵- بطرس درپاسخ او گفت :
- « این مثل برای ماروشن کن» .
- ۱۶- عیسی گفت:
- ۱۷- « شما نیز ندانید؟ آیا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو میرود،

- وارد شکم می‌گردد و بعد دفع می‌شود؟
- ۱۸- لیکن آنچه از دهان بر آید، از دل بدر می‌آید و آنست که انسان را ناپاک می‌سازد.
- ۱۹- زیرا از دل، اندیشه‌های بد، قتل، زنا، بدکاری، دزدی، گواهی به دروغ و کفر خارج می‌گردد.
- ۲۰- اینست آنچه که انسان را ناپاک سازد، لیکن خوردن با دست‌های ناشسته، انسان را ناپاک نمی‌گرداند».

زن کنعانی

- ۲۱- پس عیسی از آنجا بیرون آمد و بدیار صور و صیدا رفت .
- ۲۲- نگاه زنی کنعانی از آن ناحیه در آمد و بانك کنان بوی گفت:
- ۲۳- « خداوندا، پسر داود ، بر من رحم کن، زیرا دختر من از شیطان رنج می‌برد».
- در پاسخ، سخنی نگفت تسا شاگردانش پیش آمدند و خواهش نمودند که :
- « اورا مرخص فرما، زیرا در پی ما فغان میزند » .
- ۲۴- در جواب گفت :
- « جز برای گوسفندهای گمراه بنی اسرائیل فرستاده نشده‌ام».
- ۲۵- پس آن زن پیش آمد. اورا پرستش کرد و گفت :
- « خداوندا مرا یاری کن».
- ۲۶- در پاسخ گفت :
- « نان فرزندان را گرفتن و به پیش سگان انداختن ، شایسته و سزاوار نیست ».

۲۷- او پاسخ داد:

« بلی، ای خداوند، زیرا که سگان نیز از ریزه افتاده از سفره صاحبان خویش می‌خورند».

۲۸- آنگاه عیسی در پاسخ وی گفت:

« ای زن، ایمان تو بزرگ است: آنچه که خواستی باشد».
و در همان ساعت دخترش شفا یافت.

۲۹- و چون عیسی از آنجا گذشت، بکناره دریای جلیل آمد؛ بر فراز کوه رفت و آنجا نشست.

۳۰- توده کثیری که لنگان و کوران و گنگان و شلان و گروهی دیگران را با خود همراه داشتند، نزدیک شدند و ایشان را در پی عیسی افکندند، پس آنان را شفا داد.

۳۱- بطوریکه آن مردم از دیدن گنگانی که گویا شده و شلانی که تندرست گردیده و لنگانی که خرامان شده و کورانی که بینا گردیده بودند، در شگفت شدند و خدای اسرائیل را تمجید نمودند.

دومین افزایش نان

۳۲- عیسی شاگردان را نزد خود خواند و گفت:

« دلم بحال این گروه بسوخت، زیرا اکنون سه روز است که همراه من میباشند و چیزی برای خوردن ندارند. نمیخواهم ایشانرا گرسنه بگردانم، مبادا در راه بیحال شوند».

۳۳- شاگردان گفتند:

« آنقدر نانی که چنین گروهی را سیر کند، در بیابان از کجا

است؟»

۳۴- عیسی بایشان گفت :

«چقدر نان نزد شماست؟»

گفتند :

« هفت نان و کمی ماهی کوچک ».

۳۵- پس فرمود تا مردم بزمین بنشینند، آن هفت نان و ماهی را گرفت،

شکرگزاری را نمود، آنرا پاره کرد و بشاگردان خود داد ، و

۳۶- شاگردان بمردم دادند .

۳۷- وخورندگان ، بجز زنان و کودکان، چهارهزار مرد بودند.

۳۸- آن گروه را مرخص کرد، بکشتی سوارشد وبمرزمجدل آمد.

بخش شانزدهم

فریسیان ونمونه آسمانی

۱- آنگاه فریسیان وصدوقیان نزد او آمدند وبرای آزمایش، از وی

خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان آشکار سازد. بایشان

پاسخ داد:

۲- «سرسب میگوئید : چون آسمان سرخ است هوا خوش خواهد

بود ؛ بامدادان (میگوئید) چون آسمان سرخ فراهم است، امروز

هوا بد خواهد شد.

۳- ای ریاکاران ، میتوانید صورت آسمان را تمیز دهید ، حال آنکه

نشانه های زمانهارا تشخیص نمیدهید.

۴- این نژاد بدکار و زناکار آیتی میخواهد و بایشان آیتی داده نخواهد شد ، مگر آیه یونس پیغمبر .

خمیر مایه فرسیان و صدوقیان

۵- شاگردانش هنگامیکه بآن سوی میرفتند ، فراموش کردند باخود نان بردارند. او بایشان گفت:

۶- «آگاه بشوید و ازخمیرمایه فرسیان و صدوقیان پرهیز کنید».

۷- پس ایشان با خود اندیشیدند و گفتند که :

« نان برنداشته ایم.»

۸- عیسی آنرا دانست و بایشان گفت :

۹- « ای کم ایمانان ، چرا برای برداشتن نان فکر میکنید؟ آیا هنوز

نمی فهمید و آن پنج نان و پنج هزار مردم و چند سببی را که

برداشتید ، بیاد نمی آورید؟

۱۰- و آن هفت نان و چهار هزارتن و چند سببی را که برداشتید، بخاطر

۱۱- ندارید؟ پس چرا نفهمیدید برای چه گفتم: از خمیر مایه فرسیان

و صدوقیان پرهیز کنید؟

۱۲- آنگاه دریافتند که نه ازخمیر مایه نان ، بلکه ازتعلیم فرسیان و

صدوقیان دستور فرموده است.

اعتراف پطروس

۱۳- هنگامیکه عیسی بولایت قیصریه فیلیپس آمد ، از شاگردان خود

پرسید :

« مردم در باره پسر انسان چه میگویند ؟ »

۱۴- گفتند :

« برخی (میگویند) یحیی تعمید دهنده و برخی الیاس و برخی
ارمیا یا یکی از پیغمبران است».

۱۵- بایشان گفت :

« پس شما مرا میگوئید که هستم؟ »

۱۶- شمعون پطرس در پاسخ وی گفت :

« توئی مسیح پسر خدای زنده ».

عیسی بوی گفت:

۱۷- «خوشا بحال تو ای شمعون پسر یونا، زیرا گوشت و خون اینرا

بر تو کشف و روشن نکرد ، بلکه پدر من که در آسمان است .

۱۸- من نیز بتو میگویم که: توئی پطرس و بر این سنگ کلیسای خود

را بنا خواهم نهاد و درهای دوزخ بر آن برتری و تسلط نخواهد

۱۹- یافت . کلید های ملکوت آسمان را بتو میسپارم و آنچه بر زمین

ببندی، در آسمان نیز بسته گردد؛ و آنچه بر زمین بگشائی، در آسمان

نیز گشاده شود».

نخستین خبر از مصیبت مسیح

۲۰- آنگاه بشاگردان خود دستور داد که به هیچکس نگویند که او

مسیح است.

۲۱- از آن روز عیسی برای شاگردان خود روشن نماید که چگونه او

میبایستی به اورشلیم رفته و از طرف بزرگان و کاهنان و کاتبان مورد

آزار قرار گرفته و کشته شود و در روز سوم برخیزد. پطرس اور

۲۲- بسوی خود کشید و شروع بمنع کردن نمود و گفت:

« ای خداوند، این از تو دور باد و هرگز بتو مرسد » .

۲۳- اما او برگشت و بطرس گفت :

« ای شیطان ، از من دور شو : زیرا موجب لغزش من میشی ،
چونکه امور خدائی فکر نمیکنی بلکه انسانی میاندیشی.»

برای پیروی از عیسی

۲۴- آنگاه عیسی بشاگردان خود گفت:

« اگر کسی میخواهد از پیروان من باشد، باید خود را رها کند و
چلیپای خویش را بردارد و از پی من بیاید.

۲۵- زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آنرا گم سازد؛ و هر که،
جان خود را برای من گم کند، آنرا بیابد .

۲۶- زیرا برای مرد، بدست آوردن همه دنیا در حال باختن جان خود،
چه سود دارد؟ و در مقابل جان خود، چه بهائی میتواند بپردازد؟

۲۷- زیرا پسرانسان در فروشکوه پدر خویش، با فرشتگان خود خواهد
آمد و آنگاه هر کس را به تناسب کارهایش ، مزد خواهد داد.

۲۸- برستی بشما میگویم: برخی از کسانی که در اینجا ایستاده اند، تا
پسر انسان را در حالیکه در ملکوت خود می آید نه بینند، مرگ
را نخواهند دید

بخش هفدهم

تجلی عیسی

۱- پس از شش روز، عیسی بطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشت
و ایشان را در خلوت، بکوهی بلند برد ، و در برابر ایشان تجلی

۲- کرد. چهره‌اش مانند خورشید درخشید و جامه‌اش چون برف سفید‌گردید.

۳- آنگاه موسی و الیاس پدید آمدند و با او سخن می‌گفتند .

۴- بطرس بسخن آمد و به عیسی گفت:

« ای خداوند ، بودن ما در اینجا نیکو است : اگر بخواهی ،

سه سایه‌بان در اینجا بسازیم : یکی برای تو و یکی برای موسی

و دیگری برای الیاس.»

۵- و هنوز سخن برزبان‌ش بود، که ناگاه ابری روشن بر ایشان سایه

افکند و سپس آوازی از ابردر رسید: « اینست پسر عزیز من که

ازوی خوشنودم : باو گوش فرا دارید!»

۶- چون شاگردان این را شنیدند ، رو بر زمین در افتادند و بی‌اندازه

ترسیدند.

۷- عیسی نزدیک آمد، ایشان را لمس کرد و گفت:

« برخیزید و ترسان مباشید.»

۸- چشمان خود را گشودند و هیچکس را جز عیسی ، ندیدند.

۹- و چون از کوه فرود می‌آمدند، عیسی بایشان (این) دستور فرمود :

« زنه‌ار این رؤیا را ، تا پسر انسان از میان مردگان برخیزد ،

بکسی باز مگوئید.»

بازگشت الیاس

۱۰- شاگردانش از او پرسیدند :

« پس چرا کاتبان می‌گویند که نخست باید الیاس بیاید؟»

۱۱- در پاسخ گفت :

۱۲- « براستی الیاس باید بیاید و همه چیزها درست کند . لیکن بشما میگویم که الیاس آمده است ولی او را نشناختند و هر چه خواستند با وی کردند. پسر انسان نیز از ایشان چنین رنج خواهد برد».

۱۳- آنگاه شاگردان دریافتند که در باره یحیی تعمید دهنده سخن گفته است .

شفای يك ماه زده گرفتار شیطان

۱۴- چون نزد مردم رسیدند ، کسی پیش آمد و نزد عیسی زانو زد و گفت :

۱۵- «خداوندا ، بر پسر من رحم کن، زیرا ماه زده است و سخت رنج میکشد و بارها در آتش و آب میافتد.

۱۶- او را پیش شاگردان تو آوردم و نتوانستند شفایش دهند».

پس عیسی پاسخ داد و گفت:

۱۷- « ای نژاد بی ایمان و کج رفتار، تا بکی باشما باشم؟ و تا چند با شما بردباری کنم؟ او را نزد من بیاورید».

۱۸- پس عیسی شیطان را نهیب داد و شیطان از وی خارج شد و آن پسر هماندم شفا یافت .

۱۹- اما شاگردان نزد عیسی آمدند و در تنهایی از او پرسیدند:

« چرا ما نتوانستیم شیطان را اخراج کنیم؟»

۲۰- عیسی بایشان گفت :

بسبب بی ایمانی شما؛ زیرا بشما میگویم: اگر باندازه دانه خردلی ایمان میداشتید، بدین کوه میگفتید: از اینجا بآنجا منتقل شو ،

منتقل می‌شد. و هیچ‌کاری برای شما نشدنی نمی‌بود.

۲۱- لیکن این جنس شیطان، بیرون رانده نمی‌شود، مگر با نماز و روزه».

دومین خبر از مصیب مسیح

۲۲- هنگامیکه در جلیل بودند عیسی بایشان گفت :

۲۳- « پسر انسان بدست مردم سپرده خواهد شد، او را خواهند کشت و روز سوم برخواهد خاست».

پس بسیار غمگین شدند.

عیسی برای خود و بطروس مالیات می‌پردازد

۲۴- چون وارد کفرناحوم شدند، تحصیلداران برای گرفتن دو درهم

مالیات، نزد بطرس آمدند و گفتند :

« آیا استاد شما، دو درهم را نمیدهد؟ »

۲۵- گفت :

« بلی ».

و بخانه آمد. عیسی براو پیشی گرفت و گفت :

« ای شمعون، چه گمان داری : پادشاهان جهان از که باج یا مالیات

میگیرند، از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟ »

۲۶- بطرس بوی گفت :

« از بیگانگان ».

۲۷- عیسی بدو گفت .

« پس فرزندان معاف‌اند. لیکن مبادا که ایشان را بلغزانیم، بکنار

دریا رفته، قلابی بیندازد و نخستین ماهی که بیرون بیاید بگیر،

دهانش را باز کن ، مبلغ چهار درهم خواهی یافت . آنرا بردار
واز جانب من و خود بپرداز».

بخش هجدهم

بزرگترین کس در ملکوت آسمان

- ۱- در آن هنگام شاگردان عیسی نزدش آمدند و گفتند :
« چه کسی را ، گمان میکنی ، در ملکوت آسمان بزرگتر باشد؟ »
- ۲- عیسی کودکی را بخواند و در میان ایشان بر پا داشت و گفت :
- ۳- « برستی بشما میگویم: اگر تغییر نکنید و مانند کودکان نشوید ،
هرگز بملکوت آسمان در نخواهید آمد.
- ۴- و هر که مانند این کودک ، خود را فروتن سازد ، هم او در ملکوت
آسمان بزرگ است.
- ۵- و هر که چنین کودکی را ، بنام من می پذیرد، مرا پذیرفته است ، و
- ۶- هر که بیکمی از این خردسالانی که بمن ایمان دارند ، لغزش دهد
برای او شایسته تر اینست که سنگ آسیابی برگردنش بیاویزند و به ته
دریایش بیفکنند .
- ۷- وای بر این جهان از لغزشها ! زیرا که ناچار لغزش واقع می شود ؛
ولی وای برای انسانیکه لغزش بوسیله او واقع شود.
- ۸- پس اگر دستت یا پایت ترا بلغزند ، آنرا ببر و از خود دور کن ؛
زیرا برای تو ، از افکنده شدن در آتش جاویدانی ، بهتر آنست
که لنگ یا شل وارد زندگی شوی.

۹- واگر چشمت ترا لغزش دهد، آنرا بر کن و از خود بدور انداز: زیرا برای تو، بایک چشم بزنگی درآمدن، از با دو چشم به آتش دوزخ در افتادن، بهتر است.

۱۰- زنهار یکی از این خردسالان را خوار م شمارید، زیرا بشما میگویم که فرشتگان ایشان همیشه روی پدر آسمانی مرا میبینند.

۱۱- زیرا پسر انسان برای آن آمده است، تا آنچه را که هلاک گردید رهائی بخشد».

گوسفند گمشده

۱۲- «آیا چه می پندارید؟ اگر کسی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا او نزد و نه گوسفند را رهانمیکند و بجستجوی

گمشده نمی رود؟

۱۳- و هنگامیکه آنرا یافت، براستی بشما میگویم که برای آن بیشتر از نود و نه گوسفندی که گم نشده اند، شادی میکنند.

۱۴- و نیز خواست پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از ابن خردسالان هلاک گردد».

سرزنش برادرانه

۱۵- اگر برادرت نسبت بتو گناه کرده باشد، برو و او را در تنهائی سرزنش نما.

۱۶- اگر بسخن تو گوش دهد، او را دریافته ای؛ اگر بتو گوش فراندهد، بک یا دوتن دیگر را با خود بردار، تا هرسختی، بزبان دو یا سه شاهد استوار گردد.

۱۷- واگر سخن ایشان را نشنود بکلیسا بگو؛ واگر از کلیسا نشنود،

در نزد تو مانند بت پرست یا باجگیری باشد.

۱۸- براستی بشما میگویم: هر چه بر زمین ببندید، در آسمان بسته شده باشد و هر چه بر زمین بکشائید، در آسمان گشوده باشد».

نماز دسته جمعی

۱۹- «باز بشما میگویم: اگر دو تن از شما در جستجوی چیزی با هم کردند، آن چیز را برای ایشان، از طرف پدر من که در آسمان است، اعطا خواهد شد.

۲۰- زیرا هر جائیکه دو یا سه تن بنام من گرد بیایند، من آنجا، در میان ایشان، میباشم».

بخش بیحساب

۲۱- آنگاه بطرس نزد او آمد و گفت:

«خداوندا، اگر برادرم درباره من گناه کند چندبار او را ببخشم،

آیا هفت بار؟»

۲۲- عیسی باو گفت:

«بتو نمیگویم تا هفت بار؛ بلکه هفتادبار هفت بار».

مثل بنده بیرحم

۲۳- «ملکوت آسمان پادشاهی ماند که از بندگان خود حساب ستاند.

۲۴- و چون آغاز بحساب ایشان نمود، کسی را نزدش آوردند که ده هزار قنطار باو بدهکار بود.

۲۵- چون چیزی برای ادا کردن نداشت، آقايش بفرمود تا او، زن و فرزندان او و هر چه را که دارد بفروشند و وام پرداخت شود.

۲۶- پس آن بنده روی بزمین نهاد و او را پرستش کرد و گفت:

«مرا مهلت ده، تا همه بدهی خود را ادا کنم».

- ۲۷- آنگاه آقای آن بنده، بروی رحمت آورد و وام به بخشید.
- ۲۸- لیکن چون آن بنده، بدر آمد، یکی از همکاران خود را یافت که از او صد دینار طلبکار بود او را بگرفت و گلویش بفشارد و همی گفت :
- « طلب مرا پرداز» .
- ۲۹- آن همکار برپایش افتاده، خواهش کرد که :
- « مرا مهلت ده، تا همه وام را ادا نمایم».
- ۳۰- اما او نپذیرفت بلکه برفت و وی را بزندان افکند تا وام را ادا نماید.
- ۳۱- چون همکاران وی، واقعه را دیدند، بسیار غمگین شدند. رفتند تا آقای خود را از آنچه روی داده است آگاه گردانیدند.
- ۳۲- آنگاه آقای او را بخواند و گفت:
- « ای بنده بدرفتار، من همه وام را برای خواهش تو، بتو بخشیدم:
- ۳۳- آیا برای تو شایسته این نبود که آنچنانکه بر تو رحم کردم، تونیز بر همکار خود رحمت آوری؟»
- ۲۴- پس آقای درخشم شد و او را بشکنجه دهندگان سپرد تا همه وام را ادا نماید .
- ۳۵- پدر آسمانی من نیز، اگر یکی از شما برادر خود را قلباً نبخشد، با شما چنین خواهد کرد».

بخش نوزدهم

بسوی اورشلیم

۱- و چون عیسی این سخنان را بپایان رسانید، از جلیل روانه شد و بمرز یهودیه در آنسوی اردن آمد.

۲- در آنجا گروه بسیاری از او پیروی کردند و ایشان را شفا بخشید.
پایداری درزناشوئی

۳- پس فریسیان برای آزمایش کردن او آمدند و گفتند :

« آیا رواست مردی، بهر علت، زن خود را طلاق دهد؟ »

۴- در پاسخ ایشان گفت :

« مگر نخوانده اید: کسیکه در آغاز انسان را آفرید، انسان ذکر و
و ائنی گردانید و گفت:

۵- باین علت است که مرد پدر و مادر خود را رها میکند و بزنی خویش
می پیوندد و هر دو، یک تن واحد می گردند.»

۶- بنا بر این دو تن نیستند، بلکه یک تن واحد اند. و آنچه خدا گرد آورد،
انسان نباید آنرا پراکنده کند.»

۷- بوی گفتند:

« پس چرا موسی دستور داد زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟ »

۸- بایشان گفت :

« موسی برای سنگدلی شما ، اجازه طلاق گفتن زنان را داد ،
اما در آغاز چنین نبود.

۹- من بشما میگویم : هر که زن خود را، بجز بعلت زنا، طلاق دهد و با دیگری زناشوئی کند، زانی است؛ و هر که با زن رها شده زناشوئی نماید، زنا میکند».

۱۰- شاگردان باو گفتند:

«اگر شرط شوهر بازن چنین باشد ، زناشوئی نکردن بهتر است».

۱۱- بایشان گفت :

«این سخنان را در کس نمیفهمد ، مگر آنکه (این تحمل) باو عطا شده است.

۱۲- زیرا اختگانی هستند که اخته مادرزاد میباشند و اختگانی یافت میشود که بوسیله مردم اخته شده اند و اختگانی وجود دارند که برای ملکوت آسمان خود را اخته نموده اند . هر که توانائی پذیرفتن دارد ، باید بفهمد».

عیسی و کودکان

۱۳- آنگاه چند کودک را نزد او آوردند، تا دست خود را برایشان نهد و دعا کند . اما شاگردان ، ایشان را مانع میشدند . عیسی گفت:

۱۴- «بگذارید کودکان پیش من آیند و مانع ایشان نشوید ، زیرا ملکوت آسمان از آن مانند ایشان است».

۱۵- دستهای خود را برایشان نهاد و از آنجا روانه شد.

خطر ثروت

۱۶- ناگاه کسی آمد و گفت:

- « ای استاد نيك ، برای آنکه زندگانی جاودانی یابم ، چه کار نیکی کنم! »
- ۱۷- بوی گفت:
- « برای چه از من درباره نیکی پرسیدی؟ زیرا تنها يك نیكوکار وجود دارد و آن خداست.
- ۱۸- اگر میخواهی بزندگی در آئی ، سفارشها را نگاهدار.»
- باو گفت:
- « اینها کدامند؟ »
- ۱۹- عیسی گفت :
- ۲۰- «مکش، زنامکن، دزدی مکن، گواهی دروغ مده، پدر و مادر خود را گرامی دار و نزدیکان خود را ، مانند خود دوست مدار.
- ۲۰- آن جوان بوی گفت :
- « همه اینهارا از کودکی نگاهداشته‌ام. پس از این مرا چه باید؟ »
- ۲۱- عیسی باو گفت :
- «اگر میخواهی کامل شوی، برو، هر چه داری بفروش و به بینوایان ببخش که برای تو در آسمان گنجی خواهد بود؛ آنگاه بیا و مرا پیروی کن.»
- ۲۲- چون جوان این سخن را شنید ، اندوختگین شد و برفت، زیرا که مال بسیار داشت .
- ۲۳- عیسی بشاگردان خود گفت :
- « براستی بشما میگویم که: شخص ثروتمند، بملکوت آسمان بدشواری در آید .

۲۴- و باز بشمامیگویم که: گذشتن شتر از سوراخ سوزن، از درآمدن دولت‌مند در ملکوت خدا، آسانتر است».

۲۵- شاگردان چون چنین شنیدند، بسیار مبهوت گردیدند و گفتند: « بنا بر این که می‌تواند نجات یابد؟»

۲۶- عیسی بسوی ایشان نگریست و گفت:

« پیش مردم نشدنی است، ولی پیش خدا هر چیز شدنی است».

پاداش کسانی که همه چیز برای عیسی رها میکنند

۲۷- آنگاه بطرس در پاسخ وی گفت:

« اینک ما همه چیز را رها کرده و در پی تو آمده ایم: پس برای ما

چه خواهد بود؟»

۲۸- عیسی بایشان گفت:

« برستی بشما میگویم: شما که مرا پیروی نموده‌اید، در راه

جدیدی زمانیکه پسرانسان بر کرسی مجدوشکوه خود خواهد نشست،

شما نیز بر دوازده کرسی خواهید نشست و درباره دوازده قبیله

اسرائیل، داوری خواهید کرد.

۲۹- و هر که، بخاطر نام من، خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر

یا زن یا فرزندان یا زمینها را رها کند، صدچندان خواهد یافت

و زندگانی جاودان را خواهد برد.

۳۰- و چه بسا اولین که آخرین و آخرین که اولین میگردند».

بخش بیستم

مثل تاك نشان

۱- «ملکوت آسمان بمرد پدر خانواده‌ای ماند که بامدادان بقصد مزدور کردن کارگرانی، برای تاکستان خود، بیرون رفت.

۲- پس با مزدوران يك دینار قرار گذاشت و ایشان را بتاکستان خود فرستاد.

۳- در ساعت سوم خارج شد و برخی دیگر را در بازار بیکار و ایستاده دید.

۴- بایشان نیز گفت :

« شما هم بتاکستان من بروید و آنچه حق شما است ، به شما می‌دهم » .

۵- پس رفتند. و نیز حدود ساعت ششم ونهم خارج شد و همچنین کرد.
۶- نزدیک ساعت یازدهم ، بیرون رفت و چندتن دیگر را بیکار ایستاده، یافت . بایشان گفت:

« چرا همه روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟»

۷- گفتند:

«برای اینکه هیچکس ما را بمزد نگیرد».

بایشان گفت :

« شما نیز بتاکستان من بروید».

۸- و چون شبانگاه رسید ، صاحب تاکستان به پیشکار خود گفت:

« مزدوران را بخوان و از آخرین آغاز کرده تا اولین ،مزدایشان را ادا کن.»

۹- سپس کسانی که ساعت یازده بودند، آمدند و هریک دیناری گرفتند.
۱۰- اما چون اولیها آمدند، اندیشیدند که بیشتر خواهند گرفت ، ولی ایشان نیز، نفری يك دینار داشتند.

۱۱- درحالی که میگرفتند ، با صاحب خانه شروع باعتراض نمودند و گفتند :

۱۲- « این آخریها ، يك ساعت کار کردند و تو ایشان را باما، که سختی و گرمی روز را بر خود هموار نمودیم، مساوی قرار دادی.»
۱۳- درپاسخ یکی از ایشان گفت:

« ای دوست ، بر تو سختی نکردم . مگر با دیناری با من معامله
۱۴- نمودی ؟ حق خود را بگیر و برو، میخوامم باین آخری نیز مانند تو دهم.»

۱۵- آیا نمیتوانم با مالم آنچه میخوامم بکنم؟ و یا آنکه ، در حالیکه
من خوبم ، چشم تو بد است؟»

۱۶- بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد: زیرا دعوت
شدگان بسیار و برگزیدگان کمند.»

سومین خبر از مصیب عیسی

۱۷- عیسی درحالی که فرزاز اورشلیم میرفت ، فقط دوازده شاگرد خود
را برداشت و بایشان گفت :

۱۸- « اینک بسوی اورشلیم میرویم و پسر انسان تسلیم سران و کاهنان و
کاتبان خواهد شد و بکشتن او فرمان خواهند داد.

۱۹- اورا بیت پرستان خواهند سپرد، تا استهزایش کنند و تازیانه زنند و بچلیپا بیاویزند، و در روز سوم برخواهد خاست».

ادعای پسران زبدي

۲۰- آنگاه مادر پسران زبدي، با پسران خود، نزديك آمد، سجود کرد و از وی چیزی درخواست کرد.

۲۱- عیسی پرسید :

« چه میخواهی ؟ »

گفت :

« بفرما که این دو پسر من، در ملکوت تو، یکی بردست راست و دیگری بردست چپ بنشینند ».

۲۲- عیسی در پاسخ گفت :

« نمیدانید چه میخواهید . آیا می‌توانید از جامی که من باید

بنوشم ، بنوشید؟ »

ایشان گفتند:

« می‌توانیم ».

۲۳- گفت :

« جام مرا خواهید نوشید، اما نشستن بدست راست یا دست چپ

من (اعطاء آن) مربوط بمن نیست: بلکه مخصوص کسانیست

که پدر آنرا برایشان مهیا ساخت.»

۲۴- چون ده شاگرد این را شنیدند، بر آن دو برادر قلباً رنجیدند. عیسی

ایشان را پیش خواند و گفت:

۲۵- « شما میدانید که سران اقزام ، برایشان حکمرانی میکنند

و آن‌ها تیکه بزرگانند، بر آن مسلطند.

۲۶- در میان شما چنین نخواهد، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، باید خدمتکار شما باشد.

۲۷- و هر که در میان شما می‌خواهد پیشوا باشد، باید بنده شما باشد.

۲۸- همچنانکه پسرانسان نیامد تا او را خدمت کنند، بلکه برای آنکه تا بندگی کند و جان خود را برای رستگاری بسیاری فدا نماید».

دوکور اربحا

۲۹- هنگامیکه از اربحا بیرون میرفت، گروه بسیار او را پیروی نمودند.

۳۰- ناگاه دومرد کور که کنار راه نشسته بودند، چون شنیدند که عیسی در گذر است، بانگ بر آوردند و گفتند:

« خدواندا، پسرداود، بر ما رحم کن! »

۳۱- جمعیت ایشان را سرزنش میکردند که خاموش شوند، ولی به فریادشان میافزودند و میگفتند:

« خدواندا، پسر داود بر ما رحم کن! »

۳۲- پس عیسی ایستاد، ایشان را خواند و گفت:

« چه می‌خواهید برای شما انجام دهم؟ »

۳۳- بوی گفتند:

« خدواندا، اینکه چشمان ما را بگشائی! »

۳۴- عیسی چشمان ایشان را لمس کرد؛ هماندم بینا گشتند و بدن‌بالش روان گردیدند.

بخش بیعت و یگم

پیشواز با شکوه در اورشلیم

- ۱- چون بنزدیک اورشلیم رسیدند، به بیت فاجی نزد کوه زیتون آمدند. آنگاه عیسی دوتن از شاگردانش فرستاد و گفت:
- ۲- «باین ده که روبروی شماست بروید و در آنجا الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنرا بگشایید و نزد من بیاورید.
- ۳- اگر کسی بشما چیزی گوید، بگوئید: خداوند باینها نیازمنداست، و بیدرنک آنها را خواهند فرستاد».
- ۴- این همه برای آن است که آنچه بزبان پیغمبر گفته شده بود، بانجام رسد:
- ۵- «بدختر صهیون بگوئید:
- اینک پادشاه تو، با فروتن،
در حالیکه بر الاغ و کره الاغ نشسته است،
نزد تومی آید».
- ۶- پس شاگردان رفتند و هر چه عیسی بایشان فرموده بود بکار بستند:
- ۷- الاغ را با کره‌اش آوردند، رخت خود را بر آنها گسترده و او را بر روی آن نشاند.
- ۸- گروه بسیاری رخت‌های خود را در راه گسترده و گروهی، از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترده
- ۹- و جمعیت از پیش و پس او می‌رفتند فریاد کنان و می‌گفتند: «اوشعنا، پسر داود،
- ۱۰ خجسته باد کسیکه بنام خداوند می‌آید، اوشعنا در بلندیاها!»

۱۱- چون وارد اورشلیم شد، همه شهر بیهجان در آمده و می گفتند :

« این کیست ؟ »

مردم می گفتند :

« این عیسی پیغمبر از ناصره جلیل است. »

راندن بازرگان از معبد

۱۲- عیسی بمعبد خدا درآمد و کسانی را که در پرستشگاه خرید و فروش

میکردند ، بیرون راند و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر

فروشان را و از گون ساخت و بایشان گفت :

۱۳- « چنین نوشته شد که : « خانه من خانه نماز نامیده میشود » و شما

آنرا مغاره دزدان کرده اید. »

۱۴- و کوران و شلان در معبد نزد او آمدند و ایشانرا شفا بخشید .

۱۵- اما رؤسای کاهنان و کاتبان ، چون کارهای شگفتی را که می نمود

و کودکان را که در معبد فریاد بر آورده بودند و او شعنا پسر داود

می گفتند، دیدند، خشمگین گردیدند و بوی گفتند :

۱۶- « آیا آنچه را اینها میگویند، نمیشنوی؟ »

عیسی گفت :

« بلی . آیا هرگز نخوانده اید : « از دهان کودکان و شیرخواران

حمد را آماده گردیدی؟ »

۱۷- پس ایشان را رها کرد و از شهر بسوی بیت عنیا رفت و شب رادر

آنجا بسر آورد.

لعن درخت انجیر

۱۸- بامدادان چون بشهر برگشت ، گرسنه شد. در کنار راه ، درخت انجیری دید، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت .

۱۹- بآندرخت گفت :

« دیگر از این پس هرگز میوه نخواهی داد» .

ودرخت هماندم خشکید .

۲۰- چون شاگردانش چنین دیدند ، دچار شگفتی شدند و گفتند :

« چه زود خشک شده است!»

۲۱- عیسی در پاسخ ایشان گفت :

«براستی بشمامیگویم: اگر ایمان مبداشتید و شك نمیگردید، نه

فقط آنچه بدرخت انجیر کردم قادر بودید، بلکه هر گاه باینکوه

میگفتید: جابجا شو و در دریا فرو رو، چنین میگردید.

۲۲- و هر چه از روی ایمان هنگام نماز بخواهید، خواهید یافت».

مباحثه درباره قدرت عیسی

۲۳- و چون به معبد درآمد، رؤسای کاهنان و سران قوم نزد او آمدند و

گفتند :

« با کدام قدرتی چنین کارها میکنی ؟ و کیست آنکه این توانائی

را بتو داده است ؟»

۲۴- عیسی در پاسخ بایشان گفت :

« من نیز از شما سخنی میپرسم ، اگر آنرا پاسخ دهید ، من هم

بشما پاسخ خواهم داد که این کارها را با کدام توانائی انجام

می دهم .

۲۵- تعمیم یحیی از کجا بود: از آسمان یا از مردم؟»

باخود اندیشیدند و گفتند :

۲۶- «اگر گوئیم از آسمان، گوید: پس چرا بوی ایمان نیاوردید؟ و

از گفتن اینکه از مردم بود، نیز میترسیم، زیرا همه یحیی را

پیغمبر میدانند.»

۲۷- پس در جواب عیسی گفتند:

«نمیدانیم.»

بایشان گفت :

«من هم بشما نمیگویم با کدام قدرتی این کارها را انجام میدهم.»

مثل دوپسر

۲۸- «در این باره چه می‌پندارید: شخصی را دوپسر بود. نزدنخستین آمد

و گفت:

«پسر، امروز برو و در تا کستانم کار کن.»

۲۹- در پاسخ گفت :

«نخواهم رفت.»

اما بعد، پشیمان گشت و رفت .

۳۰- نزد دومین آمد و باو چنین گفت، او در پاسخ گفت :

«ای آقایم، می‌روم.»

ولی نرفت .

۳۱- از این دو کدام خواهش پدر را بجا آورد؟»

گفتند :

«اولی.»

عیسی بایشان گفت:

«براستی بشمامیگویم: باجگیران و روسپیان پیش از شما بملکوت خدا درخواهند آمد: زیرا یحیی از راه راستی نزد شما آمد و باو ۳۲- ایمان نیاوردید، اما باجگیران و روسپیان باو ایمان آوردند و شما چون دیدید، پشیمان نشدید تا باو ایمان آورید» .

تاك نشانان آدمکش

۳۳- «مثلی دیگر بشنوید: مردی پدر خانزاده‌ای بود که تا کستانی کاشت و گرد آن خار بند کشید و چرخشتمی در آن کرد و برجی بنا ساخت. پس آنرا بدهقانان سپرد و عازم سفر گردید.

۳۴- چون میوه نزدیک شد، غلامان خود را پیش دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را جمع آوری کنند.

۳۵- اما دهقانان، غلامان را گرفتند، برخی را زدند، برخی را کشتند و برخی را سنگسار نمودند .

۳۶- باز غلامان دیگری بیش از اولیها فرستاد. بایشان نیز همان رفتار را نمودند .

۳۷- در پایان پسر خود را نزد ایشان فرستاد و گفت :

« از پسر من شرم خواهند داشت ».

۳۸- اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند:

« این وارث است: بیائید، او را بکشیم و میراثش را ببریم».

۳۹- او را گرفتند، بیرون تا کستان افکندند و کشتند.

۴۰- وقتیکه صاحب تا کستان آید، بآن دهقانان چه خواهد کرد؟»

۴۱- گفتند :

« آن بدکاران را بسختی هلاک خواهد نمود و تا که تان را به باغبانان دیگری، که میوه را در موسم آن تحویلش دهند، خواهد سپرد».

۴۲- عیسی بایشان گفت :

« مگر در کتابها نخوانده‌اید :
سنگی را که بناءها آنرا نپذیرفتند،
همان سنگ سرزایه بنا قرار گرفت؟
این از خداوند بود،
و در چشمان ما شگفت‌انگیز است».

- ۴۳- و برای این بشما می‌گویم که: ملکوت خدا از شما پس گرفته، به ملتی که میوه را بیاورد داده خواهد شد، و کسیکه بر این سنگ ۴۴- افتاد خرد شود و اگر آن سنگ بر کسی افتاد، او را خواهد کوبید» .
- ۴۵- چون رؤسای کاهنان و فریسیان مثل‌هایش را شنیدند ، دریافتند که درباره‌ی ایشان سخن میگفت.
- ۴۶- و چون خواستند گرفتارش گردانند ، از مردم ترسیدند، زیرا که او را پیغمبر میدانستند .

بخش بیست و دوم

مثل عروسی شاهانه

۱- عیسی سخن از سرگرفت و باز بایشان بامثل آوردن گفت :

- ۲- «ملکوت آسمان ، پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.
- ۳- گماشتگان خود را برای دعوت بعروسی پی مدعوین فرستاد ، ولی آنان نخواستند بیایند .
- ۴- باز غلامان دیگری را فرستاد که بمدعوین بگویند:
 « اینک غذای من وگوساله ها وحیوانهای پروار ، کشته شده و هرچیز آماده است ، پس بعروسی بیائید».
- ۵- ولی آنان غفلت کردند، بعضی از ایشان به کشتزار خود رفتند ، بعضی دیگر از پی تجارت خویش و بعضی ها غلامان او را گرفتند،
- ۶- دشنام دادند و کشتند .
- ۷- پادشاه چون چنین شنید، خشمگین شد: لشکریان خود را فرستاد ،
- ۸- ایشان را کشت و شهرهایشان را آتش زد . آنگاه غلامان خود را فرمود:
- ۹- « جشن عروسی آماده است، لیکن مدعوین شایستگی نداشتند . به چهار راهها بروید و هر که را بیابید، بعروسی بخوانید » .
- ۱۰- آن غلامان بسر راهها رفتند و هر خوب و بدی را که یافتند ، گرد آوردند و خانه عروسی از مهمانان پرگشت .
- ۱۱- آنگاه پادشاه بدیدن مهمانان آمد و در آنجا کسی را دید که جامه عروسی دربر نداشت.
- ۱۲- بوی گفت :
- « ای دوست ، چگونه درحالی که جامه عروسی دربرنداری ، باین جا آمدی ؟»

- ۱۳- اما او خاموش ماند. آنگاه پادشاه بغلامان خود فرمود :
 «دست و پایش را به بندید و او را بتاریکی بیرون، بجائیکه گریه
 و دندان قروچه خواهد بود، بیاندازید .
 ۱۴- زیرا مدعوین بسیارند و برگزیدگان اندک» .

مالیت به قیصر

- ۱۵- در این هنگام فریسیان رفتند و در این باره که چگونه او را درسرخن
 ناتوان کنند، شور نمودند .

- ۱۶- شاگردان خود را ، با هیرودیان نزد وی فرستادند و گفتند :
 « ای استاد ، می دانیم که برحق هستی و راه خدا را براستی
 می آموزی و از کسی باک نداری ، زیرا بظاهر آدم نمینگری .
 ۱۷- پس بما بگو چه میپنداری: آیا مالیات بقیصر رواست یا نه؟»

- ۱۸- عیسی بدخواهی ایشان را دریافت و گفت:
 ۱۹- « ای ریاکاران ، چرا مرا آزمایش می کنید؟ مالیات نقد خود را ،
 بمن نشان بدهید» .

پس برایش دیناری آوردند. بایشان گفت :

۲۰- «این تصویر و نوشته از کیست؟»

۲۱- گفتند :

۲۲- « از آن قیصر » .

پس در پاسخ ایشان گفت :

«مال قیصر را بقیصر و مال خدا را بخدا بپردازید» .

- ۲۳- ایشان چون این را شنیدند، در شگفت ماندند و او را رهانمودند و
 باز گشتند .

صدوقیان و رساخیز

۲۳- در همان روز صدوقیان که منکر قیامتند ، نزد او آمدند و پرسیدند:
۲۴- «ای استاد، موسی گفت: اگر کسی بی‌فرزند بمیرد، پس باید برادرش
با زن او زناشوئی کند، تا نژادی برای برادر خود برپا بدارد .
۲۵- در میان ما هفت برادر بودند که اولی با زنی ازدواج کرده بود و
درگذشت و برای او نسلی باقی نماند و زنش برای برادرش
گذاشت .

۲۶- دومین و سومین تا هفتمین نیز چنین کردند.

۲۷- سرانجام ، آن زن نیز مرد.

۲۸- پس در رساخیز، وی زن کدام يك از آن هفت برادر خواهد بود؟
زیرا همه او را بزنی گرفته بودند».

۲۹- عیسی در پاسخ ایشان گفت :

«گمراهی هستی که نه نوشته‌ها و قدرت خدا را دریافته‌اید .

۳۰- زیرا که در رساخیز نه زناشوئی میکنند و نه زناشوئی کرده‌میشوند
بلکه مانند فرشتگان در آسمان مینشینند.

۳۱- اما دربارهٔ رساخیز مردگان ، آیا آنچه را که از جانب خداوند
گفته شده است نخوانده‌اید:

۳۲- «من خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب هستم ؟»

خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است».

۳۳- چون مردم چنین شنیدند از تعلیم او دچار شگفتی شدند.

بزرگترین سفارش

۳۴- چون فریسیان دریافتند که صدوقیان را به خاموشی واداشته است،

گرد هم آمدند.

۳۵- یکی از ایشان که فقیه بود ، درحالیکه می خواست اورا آزمایش

کند ، پرسید :

۳۶- «ای استاد، بزرگترین سفارش در شریعت چیست؟»

۳۷- عیسی بوی گفت :

« خداوند خدای خود را از ته قلب و با تمام هستی و همه اندیشه

خود دوست بدار.».

۳۸- این است سفارش اول و اعظم؛ و دوم که شبیه بآن است، این که

۳۹- «همسایه خود را دوست بدار.» .

۴۰- همه شریعت و پیغمبران باین دو سفارش مربوط است.».

مسیح پسر داود

۴۱- در هنگامی که فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسید:

۴۲- «درباره مسیح، چه گمان می برید؟ پسر کیست؟»

بوی گفتند :

۴۳- « پسر داود.».

بایشان گفت :

۴۴- «پس چگونه داود در حال الهام، اورا خداوند می خواند، آنجائی

که می گوید : «خداوند بخداوندم گفت: بطرف راست من بنشین،

تادشمنانت را بیایت کنم؟» پس اگر داود اورا خداوند می خواند،

۴۵- چگونه ممکن است پرشش باشد؟»

۴۶- و هیچکس یارای پاسخ گفتن بوی را نداشت و از آن روز دیگر

کسی جرأت پرشش ازوی را ننمود .

بخش بیست و نهم

سخن برضد فریسیان و کاتبان

- ۱- آنگاه عیسی با مردم و شاگردان خود سخن گفت :
- ۲- «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند: آنچه بشما گویند، حفظ
- ۳- کنید و بجا آورید، اما مانند کارهای ایشان مکنید، زیرا که آنان میگویند و خود نمیکنند.
- ۴- بارهای سنگین و دشوار را مینندند و بردوش مردم مینهند و خود نمی-خواهند آنرا بقدر يك انگشت حرکت بدهند.
- ۵- و همه کارهای خود را برای آن میکنند که مردم ایشان را به بینند.
- ۶- تعویذ خود را به‌ناور و عباهای خود را شکوه میگردانند، در مهمانی شبانه، اولین جا و در مجامع صدر مجلس را دوست میدارند؛
- ۷- و درود ها را در خیابانها و این را که مردم ایشان را «ربی» بخوانند دوست میدارند.
- ۸- لیکن شما «ربی» خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکیست و جمع شما برادرانید.
- ۹- و هیچکسی را در روی زمین پدر خود مخوانید، زیرا پدر خود یکیست که در آسمان است.
- ۱۰- و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است و او مسیح است.

۱۱- و هر که از شما بزرگتر است، باید خدمتگذار شما باشد، و هر که
۱۲- خود را بلند گرداند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد،
بلند گردد.

۱۳- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا ملکوت آسمان را
بروی مردم می‌بندید، نه خود داخل آن می‌شوید و نه کسانی را که
میخواهند داخل گردند، می‌گذارید.

۱۴- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا بوسیله نمازهای
طولانی خود، خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعید و باین سبب به
بزرگترین عذاب خواهید رسید.

۱۵- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا زمین و دریا را می-
گردید، تا پیروی پیدا کنید: و چون برایتان حاصل گردید، آن را
دو برابر بیشتر از خود، فرزند دوزخ می‌سازید.

۱۶- وای بر شما، ای رهنمایان کور که می‌گوئید: هر که به معبد سوگند
خورد، چیزی نیست، لیکن هر که به طلالی معبد سوگند خورد،
انجام سوگند خود را مجبور است.

۱۷- ای نادانان و نابینایان، کدام برتر است: طلالی معبد، یا معبد که طلا
را مقدس می‌سازد؟

۱۸- و هر که بقربانگاه سوگند می‌خورد، چیزی نیست، لیکن هر که
بقربانی که بر آنست سوگند بخورد، انجام سوگند خود را مجبور
است.

۱۹- ای کوران، کدام برتر است. قربانی یا قربانگاه که قربان را
مقدس می‌سازد؟

۲۰- پس هر که بقربانگاه سوگند بخورد، بآن و بهره بر آن است، سوگند خورده است.

۲۱- و هر که به معبد سوگند خورد، بآن و بساکن آن، سوگند خورده است.

۲۲- و هر که به آسمان سوگند خورد، بتخت خدا و بنشسته بر آن، سوگند خورده باشد.

۲۳- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و بادیان و زره را ده یک می دهید. وای مهمترین چیزهائی را که در شریعت است، یعنی عدالت و مهربانی و ایمان را، رها میکنید. شایسته اینست که این را بجا آورید و آنرا هم ترك مکنید.

۲۴- ای رهنمایان کور که پشهر را میرانید و شتر را می بلعید.

۲۵- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار که بیرون جام و بشقاب را پاك می کنید، در حالیکه درون آن از غضب و پلیدی پر است.

۲۶- ای فریسی کور: نخست درون جام و بشقاب را پاك ساز، تا بیرونش نیز پاك شود.

۲۷- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار که مانند گورهای سفید شده میباشید، که بنظر از خارج زیبا می نماید، در حالیکه درون آنها از استخو ای مردگان و تمام پلیدیها پر است.

۲۸- همچنین شما بنابر مردم، ظاهر تان مانند مردم درستکار است، در حالیکه شما، در درون، پراز ریا و گناهید.

۲۹- وای بر شما، ای کاتبان و فریسیان ریاکار که گورهای پیغمبران بنا میکنید و آرامگاه های درستکاران را زینت می دهید و میگوئید:

۳۰- «اگر در زمان پدران خود میبودیم، در ریختن خون پیغمبران شرکت نمیکردیم» .

۳۱- پس بر خود گواهی میدهید که فرزندان قاتلان پیغمبران هستید.

۳۲- پس شما پیمانۀ پدران خود را لبریز کنید.

۳۳- ای ماران و فرزندان افعی ها ، از رنجهای دوزخ چگونه خواهید گریخت؟

۳۴- باین علت است که پیغمبران و خردمندان و کاتبان نزد شما میفرستم که برخی را خواهید کشت و بدار خواهید کشید و برخی را در مجامع خود تازیانه خواهید زد و از شهر بشهری خواهید راند،
۳۵- تا همه خون درستکاران که بر زمین ریخته شد، از خون هاییل درستکار تاخون زکریا پسر برخیا که او را میان معبد و قربانگاه کشتید، بر شما وارد آید.

۳۶- براستی بشما میگویم که این همه ، بسر این نسل خواهد آمد.

۳۷- ای اورشلیم، اورشلیم، کشتندۀ پیغمبران و سنگسارکنندۀ آنانیکه نزد تو فرستاده شدند، چندبار خواستم فرزندان ترا مانند مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود میگیرد گرد آورم ، ولی
۴۸- نخواستی ! اینک خانۀ شما ویران ، برای شما رها می شود .
پس من بشما می گویم، تا اینکه نگوئید: «خجسته باد آنکه بنام خداوند می آید»، از این پس مران خواهید دید».

بخش بیست و چهارم

گفتار دربارهٔ آخرت

۱- آنگاه عیسی از معبد خارج شد و رفت. شاگردانش برای آنکه بنای معبد را نشان دهند، پیش او آمدند. او در پاسخ ایشان گفت:

۲- «آیا همهٔ این چیزها را می‌بینید؟ برآستی بشما می‌گویم: در اینجا سنگی بروی سنگی گذاشته نخواهد ماند، مگر بزیر افکنده شود».

۳- هنگامیکه بر کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش بانفرد نزد او آمدند و گفتند:

«بما بگو این کی خواهد بود و نشان آمدن تو و پایان جهان چیست؟»

۴- عیسی در پاسخ گفت:

۵- «زنهار کسی شمارا گمراه نکند. زیرا بسا کسانی که بنام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من مسیح هستم» و بسیار گمراه خواهند کرد».

۶- جنگها و خبرهای آنرا می‌شنوید. بنگرید تا پریشان مشوید؛ زیرا گریزی از انجام همهٔ اینها نخواهد بود، اما اکنون پایان کار نیست.

۷- زیرا ملتی بر ضد ملتی و کشوری بر ضد کشوری برخواید خاست

- ووبا و قحطی و زلزله ها ، از همه جانب ، پدید خواهد آمد.
- ۸- همه اینها آغاز دردها است.
- ۹- در این هنگام ، شمارا به سختیها می سپارند و میکشند و بسبب نام من مورد خشم همه مردم قرار خواهید گرفت.
- ۱۰- و در آن روزگار بسیاری از مردم لغزش خواهند خورد و یکدیگر را تسلیم خواهند نمود و بعضی از بعضی دیگر نفرت خواهد داشت .
- ۱۱- و بسا پیغمبران دروغین بر می خیزند و بسیار را همراه میکنند و بسبب بسیاری گناهان ، محبت بسیاری نیز سرد خواهد شد.
- ۱۳- لیکن هر که تا پایان شکیبائی کند، نجات یابد.
- ۱۴- و این انجیل ملکوت در همه نقاط مسکون ، برای گواهی تمام ملت ها، موعظه خواهد شد. در این هنگام پایان کار میرسد .
- ۱۵- پس هنگامیکه دیدید مکروه ویرانی را که از زبان دانیال پیغمبر
- ۱۶- گفته شده است - هر که می خواند آنرا دریابد - آنگاه هر که در یهودیه باشد، باید بکوهستان بگریزد ؛ و هر که در پشت بام باشد ،
- ۱۷- برای گرفتن چیزی از بام خانه خود فرود نیاید؛
- ۱۸- و هر که در کشتزار است، برای برداشتن لباس خود، باز نگردد.
- ۱۹- در آن روزگار، وای بر آبستانان و شیردهندگان. پس نماز کنید ، تا فرار شما در زمستان یاد روز شنبه نباشد.
- ۲۰- زیرا که در آن روزگار چنان سختی خواهد بود، که از آغاز جهان تا کنون مانندش نبوده است و نخواهد بود.

- ۲۱- واگر آن روزها کوتاه نمیشد، هیچ موجودی نجات نمی‌یافت؛
- ۲۲- لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.
- ۴۳- آنگاه اگر کسی بشما گوید: « اینک مسیح اینجا است، باور ننمائید.»
- ۲۴- زیرا مسیحها و پیغمبران دروغین برمیخیزند که نشانها و شگفتیهای خواهند نمود که، در صورت امکان، برگزیدگان را نیز گمراه کنند. اینک بشما پیشاپیش گفتم.
- ۲۶- پس اگر بشما بگویند: «اینک در بیابان است»، بیرون نروید و یا « در اندرون است»، مپندارید.
- ۲۷- زیرا چنانکه برق از خاور خارج شده، در باختردیده میشود، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد شد.
- ۲۸- هر جا مرداری باشد، کر کسان در آنجا گرد آیند.
- ۲۹- بیدرنگ پس از دشواریهای آن روزها، آفتاب تاریک گردد و ماه روشنائی خود را نهد و ستارگان از آسمان فرود افتد و قدرتهای آسمان متزلزل گردد.
- ۳۰- آنگاه نشان پسرانسان در آسمان پدید آید و تمام قبائل زمین نوحه و زاری کنند و پسر انسان را به بینند که بروی ابرهای آسمان با نیرو و شکوه بزرگ می‌آید.
- ۳۱- و فرشتگان خود را با شیپوری و آواز بلند می‌فرستد و برگزیدگان او را، از چهار باد، ازدورترین تا نزدیکترین کرانه‌های آسمان، گرد می‌آورند.
- ۳۲- از درخت انجیر مثل فرا بگیرید؛ زیرا که چون شاخهایش نرم شود

و برکها بیرون آید ، می فهمید که تابستان نزدیک است.

۳۳- همچنین شما، چون این همه را به بینید، بدانید که پسرانسان بدرها نزدیک است.

۳۴- براستی بشما میگویم : این طایفه نخواهد رفت، مگر این همه واقع شود.

۳۴- آسمان وزمین زایل می گردد، اما سخنان من هرگز نخواهد گذشت.

مثل طوفان

۳۵- اما آن روز و آن ساعت ، جز پدر، کسی و فرشته ای نمی داند . و چنانکه در روزگار نوح بود ، آمدن پسر انسان نیز خواهد بود .

۳۷- همچنانکه در روزگار پیش از طوفان ، تاروزیکه نوح وارد کشتی
۳۸- شد ، می خورند و می آشامیدند، زن می گرفتند وزن میدادند و از
۳۹- چیزی خبر نداشتند ، تا طوفان آمد و همه آنها را کاملا برد ، آمدن
پسرانسان نیز چنین خواهد بود .

۴۰- آنگاه ازدونفری که در کشتزار میباشند ، یکی گرفتار و دیگری
رها میگردند.

۴۱- واز دو زنیکه آسیا دستی می گردانند، یکی گرفتار و دیگری رها
می شود .

اندرز برای احتیاط

۴۲- پس بیدار باشید ، زیرا نمی دانید خداوند شما در چه ساعتی می آید.

اینرا بدانید که صاحب خانه ، اگر آگاه باشد که دزد در چه ساعتی می آید ، بیدار می ماند و نمی گذارد خانه اش را نقب بزنند .

۴۴- شما نیز آماده باشید. زیرا پسرانسان در ساعتی می آید که نمیدانید.
بنده وفادار

۴۵- آن بنده وفادار ودانائی که آقایش، برای اینکه افراد خانواده را بموقع غذا بدهد، برایشان بگمارد کیست؟

۴۶- خوشا بحال آن بنده ای که آقایش بیاید و او را در چنین کاری
۴۷- بیابد . براستی بشما می گویم که وی را بر همه دارائی خود خواهد گماشت.

۴۸- لیکن اگر آن بنده بدرفتار، باخود بگوید: آقای من در آمدن دیر میکند ، و شروع بزدن همکاران خود و خوردن و نوشیدن با
۴۹- می خواران نماید ، آقای آن بنده ، در روزی که گمان ندارد و ساعتی که نمی داند،

۵۰- می آید، او را معزول می کند و بهره او را باریا کاران ، در جائیکه گریه و فشار دندان خواهد بود ،
۵۱- قرار می دهد .

بخش بیست و پنجم

دوشیزگان دانا و ندان

۱- در آن هنگام ملکوت آسمان بمانند ده دوشیزه خواهد بود که چراغ

- خود برداشته ، باستقبال عروس و داماد آمده‌اند.
- ۲- پنج تن از ایشان نادان و پنج تن دانا بودند .
- ۳- اما پنج تن نادان چراغهای خویش را برداشته ، روغن با خود
- ۴- نبردند . لیکن دانایان در روغندان‌های خود روغن برداشتند.
- ۵- چون آمدن داماد طول کشید، همه چرت‌زده بخواب رفتند.
- ۶- چون شب بنیمه رسید، ناگهان صدائی شنیده شد:
- « اینک داماد می‌آید، برای استقبالش خارج شوید!»
- ۷- در این هنگام دوشیزگان برخاسته، چراغهای خود را آماده کردند.
- ۸- نادانان به دانایان گفتند:
- « از روغن خود بما بدهید، زیرا چراغ‌های ما خاموش میشود».
- ۹- اما دانایان پاسخ دادند :
- « ما دا روغن برای ما و شما کافی نباشد، بهتر آنست که نزد
- فروشدگان بروید و برای خود بخرید» .
- ۱۰- در هنگامیکه برای خریدن می‌رفتند داماد رسید و کسانی‌که آماده بودند با وی بعروسی داخل شدند و در بسته‌گردید.
- ۱۱- پس از آن، باقی دوشیزگان نیز آمدند و گفتند:
- « خداوندا، خداوندا، برای ما در را بگشا» .
- ۱۲- ولی او در پاسخ گفت:
- « براستی بشما می‌گویم که شما را نمیشناسم».
- ۱۳- پس بیدار باشید زیرا که نه روز و نه ساعت را نمیدانید».

مثل قنطار

۱۴- واین مانند مرد مسافری است که بندگانش را بخواند و دارائی خود را بایشان بسپارد.

۱۵- بیکی پنج قنطار و بدیگری دو و آن دیگری يك قنطار، بقدر توانائی هر یکی، بداد و بیدرننگ بسفر برفت.

۱۶- پس آنکه پنج قنطار یافته است، با آن تجارت کرد و پنج قنطار دیگر سود برد.

۱۷- همچنین آنکه دو قنطار یافته است، دو قنطار دیگر سود برد.

۱۸- اما آنکه يك قنطار گرفته است، رفت، زمین را کند و پول آقای خود را پنهان نمود.

۱۹- پس از زمانی دراز، آقای آن بندگان آمد و از ایشان حساب خواست.

۲۰- آنکه پنج قنطار گرفته بود پیش آمد و پنج قنطار دیگر آورد و گفت:

« خداوندا، پنج قنطار بمن سپرده ای: اینك پنج قنطار دیگر سود بردم.»

۲۱- آقایش بوی گفت:

« آفرین ای بنده نیک و وفادار، چون بر چیزهای اندك وفادار بودی، ترا بر چیزهای بسیار خواهم گماشت: درشادی ارباب خود شرکت کن.»

۴۲- و آنکه دو قنطار یافته بود، نیز آمد و گفت:

« ای آقا ، دو قنطار بمن سپرده‌ای : اینک دو قنطار دیگر سود یافته‌ام ».

۲۳- آفایش بوی گفت :

« آفرین ای بندهٔ نیک و وفادار ، چون براندک وفادار بودی ، ترا بر بسیاری می‌گمارم : درشادی خداوند خود شرکت کن ».

۲۴- پس آنکه یک قنطار گرفته بود ، پیش آمد و گفت .

« ای آقا چون ترا میشناختم که مرد درشت خوئی و بیاشی و از جائیکه نکاشته‌ای میدروی و از جائیکه نیفشانده‌ای گردمی آوری ،

۲۵- رفتم و قنطار ترا در زمین نهفتم : اینک مال تو نزد تو است ».

۲۶- آفایش در پاسخ وی گفت :

« ای بندهٔ بد و بیکاره ، میدانستی که من از جائیکه نکاشته‌ام میدروم

۲۷- و از جائیکه بذر نیفشانده‌ام حاصل برمیدارم : از این رو برای تو

شایسته آن بود که پول مرا بصرافان میدادی تا چون باز گردم دارائی خود را با سود آن بگیرم .

۲۸- آن قنطار را از او بگیری و بآنکه ده قنطار دارد بدهید .

۲۹- زیرا کسیکه دارد افزونی یابد و هر که ندارد ، آنچه رامیپندارد که

داراست ، از او گرفته میشود .

۳۰- و آن بندهٔ بیکار را در تساریکی بیرون ، جائیکه گریه و فشار دندان

خواهد بود ، بیاندازید ».

داوری نهائی

۳۱- اما چون پسر انسان باشکوه خود و با همه فرشتگان خویش آید ، بر

تخت جلال خود نشیند.

۳۲- همه ملت‌های پیش‌آیند. آنها را از یکدیگر آنچنان که شبان می‌شها را از بزها جدا کند، جدا می‌نماید.

۳۳- می‌شها را بردست راست و بزها را بردست چپ خود قرار می‌دهد.

۳۴- آنگاه پادشاه بآن‌نیکه بردست راستند گوید:

« بیائید ای برکت یافتگان از پدر من، ملکوتی را که از آغاز جهان برای شما آماده شده است، دارا گردید:

۳۵- زیرا گرسنه بودم و شما بمن خوراک دادید؛ تشنه بودم، سیرابم نمودید؛ غریب بودم، مرا جادادید؛ برهنه بودم، مرا پوشانیدید؛

۳۶- بیمار بودم از من بازدید کردید؛ در زندان بودم، نزد آمدید».

۳۷- آنگاه درستکاران در پاسخ گویند:

«خداوندا، کی ترا گرسنه دیدیم و خوراک دادیم، تشنه یافتیم و سیراب نمودیم؛

۳۸- و کی ترا غریب دیدیم و جادادیم، یا برهنه ات یافتیم و پوشانیدیم؛

۳۹- و کی ترا بیمار یا زندانی دیدیم و نزد تو آمدیم؟»

۴۰- پادشاه بایشان پاسخ دهد:

«براستی بشمامی‌گویم: هر چه بیکی از این کوچکترین برادران

من کردید، نسبت بمن کرده‌اید».

۴۱- پس بآن‌نیکه بردست چپ قرار دهند، گوید:

«از من دور شوید، ای نفرین‌شدگان، در آتش جاویدانی که برای

شیطان و فرشتگان او آماده شده است:

۴۲- زیرا گرسنه بودم و بمن خوراك و تشنه بودم و بمن آب ندادید؛
۴۳- غریب بودم، مرا جان دادید؛ برهنه بودم، مرا مپوشانیدید؛ بیمار
و زندانی بودم و از من دیدن نکردید».

۴۴- پس ایشان در پاسخ نیز گویند:

«ای خداوند، کی ترا گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا بیمار

یا زندانی دیده و خدمت نکرده ایم؟»

۴۵- آنگاه بایشان پاسخ دهد:

«براستی بشمامی گویم: آنچه درباره یکی از این کوچکان نه نمودید،

در حق من نه نموده اید».

۴۶- ایشان بسوی رنجهای جاویدان و درستکاران بجانب زندگی جاویدانی

روند».

بخش بیست و ششم

توطئه ضد عیسی

۱- چون عیسی همه این سخنان را بپایان رسانید، بشاگردان خود
گفت:

۲- «میدانید که دوروز دیگر عید فصح است و پسرانسان تسلیم کرده
میشود، تا بر جلیلیا آویخته گردد».

۳- آنگاه سران کاهنان و کاتبان و بزرگان مردم، در دیوانخانه رئیس

کاهنان که باو «فیافا» گفته میشد، گرد آمدند و شوری نمودند که عیسی بفریب گرفتار و مقتول سازند.

۴- اما گفتند :

۵- «اینکار نباید در روز عید باشد، مبادا بین مردم آشوبی بر پا گردد».

تدهین عیسی در بیت عنیا

۶- هنگامیکه عیسی در «بیت عنیا» در خانه شمعون ابرص بود، زنی با شیشهٔ عطر خوشبو و گرانبها، نزد او آمد و در حالی که عیسی نشسته بود، آنرا بر سرش ریخت.

۸- اما شاگردانش چون اینرا دیدند، خشمگین شدند و گفتند:

۹- « چرا این تلف شده است؟ زیرا ممکن بود این عطر به بهای گران فروخته و به بیچارگان داده شود».

۱۰- عیسی اینرا شنید و بایشان گفت :

« چرا این زن را که کار نیکی نسبت بمن کرده است، رنج میدهید؟

زیرا که بیچارگان را همیشه نزد خود دارید، ولی مرا همیشه

۱۱- ندارید. و اینکه این عطر را بر تنم ریخته است، این کار را برای

۱۲- دفن من بجا آورد. بر استی بشمامی گویم: هر جائیکه در تمام عالم

بدین انجیل موعظه کرده شود، کار این زن نیز، بیادگار او، بیاد

آورده خواهد شد».

قرارداد یهودا

۱۴- آنگاه یکی از آن دوازده تن که یهودا نام داشت ، نزد رؤسای کاهنان رفت و بایشان گفت :

۱۵- « اگر او را تسلیم شما کنم، بمن چندخواهید داد؟ »
ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند .

۱۶- و از آن هنگام ، برای تسلیم کردن وی ، فرصت میجست .

آمادگی برای عید فصح

۱۷- روز نخست جشن فطیر ، شاگردانش نزد او آمدند و گفتند :

« کجا میخواهی فصح را برای خوردن تو ، آماده کنیم؟ »

۱۸- گفت:

« بشهر نزد فلان کس بروید و باو بگوئید : « استاد میگوید: وقت

من نزدیک است و فصح را درخانه تو، باشاگردان خود، صرف

می نمایم.»

۱۹- شاگردان چنانکه عیسی بایشان فرمود، عمل نمودند و فصح را

آماده ساختند.

عشاء ربانی

۲۰- چون شامگاه رسید با دوازده شاگردان خویش نشست و هنگامی

که غذا میخورند گفت :

۲۱- « براستی بشما می گویم که یکی از شما ، مرا تسلیم میکند.»

۲۲- بسیار اندوهگین گردیدند و هر یک از ایشان با وی شروع بسخن

گفتن نمودند که :

«آیا او منم، ای خداوند»؟

۲۳- در پاسخ گفت :

«آنکه بامن دست در ظرف فروبرد، هم او مرا تسلیم مینماید .

۲۴- پسرانسان همانطوریکه درباره اش نوشته شده است خواهد گذشت،

اما وای بر آنکسیکه از دست او تسلیم میگردداند. برای آن شخص

بهتر آن بود که زاده نمیشد» .

۲۵- یهودا، تسلیم کننده او، در پاسخ گفت :

«ای استاد ، آیا او منم»؟

بوی گفت :

«خود تو گفتی» .

برقراری او کاریستی

۲۶- وچون غذا میخوردند ، عیسی نان را گرفت ، سپاسگزاری کرد ،

برکت بخشید ، خورد کرد ، بشاگردان داد و گفت :

« بگیریید و بخورید : این کالبد من است» .

۲۷- وپیاله را گرفت، سپاسگزاری نمود و بایشان داد و گفت :

۲۸- «این است خون من از آن عهد جدید ، که در راه بسیاری، برای

آمرزش گناهان، ریخته میشود .

۲۹- بشما میگویم که پس از این ، دگر باره از شیرۀ موء ، تاروزیکه

آنرا باشما درملکوت پدرم بتازگی بیاشامم، نخواهم نوشید.»

بسوی جتسیمانی

۳۰- پس سرود خواندند و بسوی کوه زیتون روانه شدند . آنگاه عیسی

بایشان گفت :

۳۱- «همه شما امشب، درباره من بلغزش درمیآئید : زیرا که نوشته شده

است :

۳۲- «شبان را میزنم و گوسفندان گله پراکنده میشوند» ؛ لیکن پس از

برخاستنم، پیش از شما بجلیل خواهم رفت» .

۳۳- پطرس در پاسخ وی گفت :

« هر گاه همه درباره تو بلغزش در آیند، من هرگز شك نخواهم

کرد» .

۳۴- عیسی بوی گفت :

«براستی بتو میگویم که هم امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار

مرا انکار خواهی کرد» .

۳۵- پطرس بوی گفت :

«هرگاه مردنم باتولازم شود، هرگز ترا انکار نکنم» .

و همه شاگردان نیز چنین گفتند .

احتضار عیسی در باغ زیتون

۳۶- آنگاه عیسی با ایشان بجائیکه نامش جتسیمانی است ، رسید و

بشاگردان خود گفت :

«اینجا بنشینید، تا من با نجا بروم و نماز کنم» .

۳۷- پطرس و دو پسر زبدی را با خود برداشت و بی نهایت غمگین شد.

پس بایشان گفت :

۳۸- «جان من تا بدم مرگ اندوهگین است: اینجا بمانید و با من بیدار

باشید» .

۳۹- پس اندکی دور شد و بروی درافتاد ، نماز میکرد و میگفت :
«ای پدرم، اگر ممکن است، این پیاله را از من دور گردان: لیکن
نه بخواست من، بلکه بخواست خود» .
۴۰- آنگاه نزد شاگردانش آمد و ایشان را در خواب دید و بطرس
گفت :

۴۱- «آیا نتوانستید يك ساعت با من بیدار باشید؟ نماز کنید، تا دچار
آزمایش نشوید . روان آماده است، ولی جسم ناتوان میباشد» .

۴۲- و باردیگر رفت و باز نماز کرد و گفت :
«ای پدرم، اگر ممکن نیست که این پیاله بدون نوشیدن آن ، از
من دور گردد ، آنچه خواست توست بشود» .

۴۳- باردیگر آمد و ایشان را خفته دید، زیرا چشمان آنان سنگین شده
۴۴- بود . ایشان را رها کرد و رفت و بار سوم ، با همان سخنان ، نماز
کرد .

۴۵- آنگاه نزد شاگردانش آمد و بایشان گفت :
«اکنون بخوابید و آسوده باشید . اینک هنگام آن رسیده است
۴۶- که پسرانسان بدست گناهکاران سپرده شود . برخیزید، برویم: اینک
تسلیم کننده من ، نزدیک است» .

دستگیری عیسی

۴۷- هنوز سخن میگفت که ناگاه یهودا ، یکی از آن دوازده تن ، با
گروهی بسیار با شمشیر و چوبها ، از جانب روسائی کاهنان و
بزرگان قوم، آمدند .

۴۸- تسلیم کننده او بایشان نشانی داد و گفت :

«هر که را ببوسم ، همانست: اورا بگیرید» .

۴۹- نزد عیسی آمد و گفت :

« درود بر تو ای استاد! »

۵۰- و اورا بوسید . عیسی بوی گفت :

ای دوست ، برای چه آمدی ؟»

آنگاه پیش آمدند، دست بر عیسی نهادند و اورا گرفتند .

۵۱- یکی از همراہان عیسی ، دست کرد و شمشیر خود را از نیام کشید و بر غلام رئیس کاهنان زد و گوشش را برید . عیسی بوی گفت :

۵۲- «شمشیر خود را در نیام کن ، زیرا هر که با شمشیر بکشد ، بشمشیر

۵۳- کشته شود . آیا گمان مبری، اکنون نمیتوانم از پدر خود درخواست

۵۴- کنم که بیش از دوازده فوج فرشتگان را برای من آماده گرداند ؟

لیکن چگونه نوشتها راجع باینکه باید چنین شود ، تکمیل

میگردد ؟»

۵۵- آنگاه عیسی بآن گروه گفت :

« گویا بردزد ، برای گرفتن من ، با شمشیرها و چوبها بیرون

آمده اید: هر روز باشما در معبد نشسته بودم و تعلیم میدادم و مرا نگرفتید .

۵۶- لیکن همه اینها، برای آن انجام گرفت که نوشتهای پیغمبران کامل

شود .»

آنگاه شاگردان ، اورا گذاردند و بگیر بختند .

عیسی در برابر دادگاه قیافا

۵۷- آنانیکه عیسی را گرفته بودند، اورا نزد قیافا، رئیس کاهنان، بجائیکه

۵۸- کاتبان و بزرگان قوم، گردآمده بودند، بردند. اما پطرس از دور بدنبال او آمد و بخانه رئیس کاهنان وارد شد و برای اینکه پایان کار را به بیند، با خدمتکاران نشست .

۵۹- رؤسای کاهنان و همه اهل مجمع، در جستجوی يك گواهی به دروغ ۶۰- بودند، تا او را محکوم بمرگ نمایند .

با اینکه شاهدان دروغگو بسیار بودند، شاهی برای خود نیافتند، تا اینکه دو شاهد دروغ پیش آمدند و گفتند :
۶۱- « او گفته است که میتوانم معبد خدا را ویران گردانم و آنرا سه روزه بسازم» .

۶۲- رئیس کاهنان برخاست و باو گفت :

«بچیزهاییکه اینها بر تو گواهی میدهند، پاسخی نمیدهی؟»

۶۳- اما عیسی خاموش بود، تا آنکه رئیس کاهنان روبروی کرد و گفت:
«ترا بخدای زنده سوگند میدهم که بگوئی آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟»

۶۴- عیسی بوی گفت:

«تو خود گفتی. و نیز بشما میگویم که : پس از این، پسرانسان را خواهید دید که بدست راست قدرت خدانشسته و بر روی ابرهای آسمان می آید».

۶۵- پس رئیس کاهنان رخت خود را چاك زد و گفت :

« کفر گفت . دیگر بشهود چه احتیاجی داریم ؟ اینك کفر را

شنیدید . چه نظر میدهید؟»

۶۶- در پاسخ گفتند :

« سزاوار مرگ است » .

۶۷- سپس تف برویش انداختند و او را مشت میزدند . دیگران سیلی مینواختند و میگفتند :

۶۸- «ای مسیح، بر ما غیب گوئی کن، آنکه ترازد کیست؟»

انکار عیسی بوسیله پطرس

۶۹- اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد او آمد و گفت :

«تو هم با عیسی جلیلی بودی؟»

۷۰- او انکار کرد و گفت :

«نمیدانم چه میگوئی.»

۷۱- و چون باز بیرون آمد، کنیزی دیگر او را دید و بحاضرین گفت :

«این مرد نیز با عیسی ناصری بود.»

۷۲- دوباره پطرس سوگند خورد و انکار نمود که :

«این مرد را نمی‌شناسم.»

۷۳- پس از مدت کوتاهی، آنانیکه ایستاده بودند، پیش آمدند . به پطرس گفتند :

«براستی که تو هم از اینها هستی ؛ زیرا که لهجه تو بر این دلالت میکند.»

۷۴- پس بدشنام دادن و سوگند خوردن آغاز کرد که :

«این مرد را نمی‌شناسم.»

۷۵- و همان دم خروس بانگ زد . آنگاه پطرس سخن عیسی را بیاد آورد که گفته بود :

«پیش از بانگ زدن خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»

پس بیرون رفت و بتخلی گریست .

بخش بیست و هشتم

عیسی در حضور پیلاتس

- ۱- چون بامداد شد : رؤسای کاهنان و بزرگان قوم ، برای کشتن عیسی
- ۲- شور کردند . آنگاه او را دست بند نهادند و به پیلاتس فرماندار سپردند .

سرانجام یهودا

- ۳- آنگاه یهودا، تسلیم کننده ، او را دید که بروی فتوی دادند، پشیمان شد و سی پاره نقره را بر رؤسای کاهنان بازگردانید و گفت :
- ۴- «اینک خون بیگانه را تسلیم نمودم، خطا کردم» .
- ۵- پس آن نقره را در معبد انداخت و روانه شد . رفت و خود را خفه کرد .
- ۶- رؤسای کاهنان نقره را برداشتند و گفتند :
« انداختن این پول در خزانه حلال نیست ، زیرا که خون بها میباشد» .
- ۷- پس شوری نمودند و بان نقره، زمین کوزه کری را، برای گورستان
- ۸- بیگانان، خریدند . از این جهت آن زمین تا امروز «حقل الدم» یعنی کشتزار خون ، نامیده میشود .
- ۹- در این هنگام سخنی که بزبان ارمیای پیغمبر گفته شده بود:

۱۰- «سی پاره نقره را، بهای آن قیمتی که بنی اسرائیل براو گذاشته بودند، پرداختند، آنرا برای زمین کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند بمن فرمود» بانجام رسید.

عیسی در حضور پپلاطس

۱۱- عیس در حضور فرماندار ایستاده بود. پس فرماندار از وی پرسید:

«آیا تو پادشاه یهود هستی؟»

عیسی باو گفت:

«تو خود گفتی».

۱۲- و چون رؤسای کاهنان و بزرگان از او شکایت میکردند، هیچ پاسخ نداد.

۱۳- پس پپلاطس بوی گفت:

«آیا آنچه را برضد تو گواهی میدهند، نمی‌شنوی؟»

۱۴- در پاسخ وی هیچ نگفت، بطوریکه فرماندار بسیار متعجب گردید.

آزادی برابا و حکم مصلوب کردن عیسی

۱۵- عادت فرماندار این بود که در هر جشن، یکی از زندانیان که مردم

۱۶- می‌خواستند، آزاد میگردانید. در آن هنگام نزد اوزندانی مشهور بود، که اورا «برابا» میخواندند.

۱۸- پس چون مردم جمع آمدند، پپلاطس بایشان گفت:

«کی را میخواهید، بخاطر شما آزاد کنم: برابا یا عیسی که

اورا مسیح می‌نامند؟»

- ۱۸- زیرا میدانست که از روی حسد او را تسلیم بوده بودند .
- ۱۹- در هنگامیکه بر کرسی قضاوت نشسته بود ، زنش نزدش فرستاد و گفت :
- « با این مرد درستکار کاری نداشته باشی ، زیرا که در خواب ، بخاطر او درد ورنج فراوان کشیدم» .
- ۲۰- اما رؤسای کاهنان و بزرگان ، مردم را وادار کردند که «برابا» را
- ۲۱- بخوانند و عیسی را هلاک سازند. فرماندار در پاسخ ایشان گفت :
- « کدام يك ميخواهيد ، بخاطر شما رها کنم؟ »
- گفتند :
- «برابا» .
- ۲۲- پیلطس بایشان گفت :
- «پس با عیسی مشهور بمسیح ، چه کنم؟»
- ۲۳- همه گفتند :
- «اورا مصلوب کن» .
- فرماندار گفت :
- « پس چه بدی کرده است؟»
- ایشان بیشتر فریاد زدند و گفتند :
- « اورا مصلوب کن» .
- ۲۴- چون پیلطس دید که چیزی سود ندارد و آشوب زیاد میگردد ، آب خواست ، پیش مردم دستهای خود را شست و گفت :
- « من از خون این مرد درستکار ، بری هستم . شما به بینید ! » .
- ۲۵- همه مردم در پاسخ گفتند :

«خون او بر ما و بر فرزندان ما باد» .

۲۶- آنگاه بر ابا را بخاطر ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زد و سپرد تا او را بر چلیپا کنند .

استهزاء سر بازان عیسی را

۲۷- آنگاه سپاهیان فرماندار، عیسی را بدیوانخانه بردند و همه فوج را گرد وی آوردند .

۲۸- برهنه‌اش گردانیدند و ردای قرمز باو پوشانیدند ؛ و تاج از خار
۲۹- بسته، بر سرش گذاردند و بدست راستش نی دادند و پیش وی زانو زده ، استهزاء کنان، باو میگفتند :

«درود، ای پادشاه یهود !»

۳۰- و تف برویش می افکندند ، نی را میگرفتند و بر سرش میزدند .

۳۱- پس از آنکه او را استهزاء کردند ، جامه را از وی کردند و جامه

۳۲- خود او را پوشانیدند و وی را برای مصلوب کردن آوردند .

و چون بیرون آمدند باشخصی قیروانی شمعون نام برخورد کردند و او را برای بردن چلیپای عیسی مجبور نمودند.

آویختن عیسی به چلیپا

۳۳- و چون بجائیکه به « جلجلاه » یعنی جای کاسه سر نامیده میشود،

۴۳- رسیدند ، شراب آمیخته بامر، برای نوشیدن باو دادند و چون چشید، نخواست بنوشید .

۳۵- پس از آنکه او را بچلیپا کشیدند ، رختش را تقسیم کردند و بر آن

قرعه انداختند . تا آنکه بزبان پیغمبر گفته شده بود کامل شود

که : «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند» .

۳۶- وبنگهبانی اونشستند .

۳۷- وعلت محکومیت اونوشتند و بالای سرش آویختند که : «این است عیسی پادشاه یهود» .

۳۸- آنگاه دودزد، یکی بردست راست و دیگری بردست چپش، باوی مصلوب شدند .

۳۹- رهگذران دشنام گویان، سرخود را می جنبانیدند و میگفتند :

۰۴ - « ای کسیکه معبد خدا را ویران میکنی و درسه روز آنرا دوباره میسازی ، خود را نجات ده . اگر پسر خدا هستی از چلیپا فرود بیا» .

۴۱- رؤسای کاهنان باتفاق کاتبان، استهزاء کنان نیز چنین میگفتند :

۴۲- «دیگران رانجات داد، ولی خودش رانمیتواند برهاند. اگر پادشاه

۴۳- اسرائیل است، از چلیپا فرود بیاید تا باو ایمان بیاوریم . برخدا

امید بست ، اکنون اگر از او خرسند است رهائی دهد ، زیرا

میگفت: پسر خدا هستم» .

۴۴- و همچنین آن دو دزد نیز که با او مصلوب بودند ، او را دشنام

میدادند .

واپسین دم

۴۵- از ساعت ششم تا ساعت نهم ، تاریکی تمام زمین را فراگرفت .

۴۶- نزدیک ساعت نهم عیسی با آواز بلند فریاد زد :

«ایلی ایلی لما شبتنی؟» «یعنی خدایا، خدایا، چرا مرا رها کردی؟»

۴۷- برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند :

«ایلیاء را میخواند» .

۴۸- آنگاه یکی از آن میان دوید ، اسفنجی را گرفت، آنرا پراز سر که کرد و بر سرنی گذارد .

۴۹- پیش او آمد تا باو بنوشاند . دیگران میگفتند :

« بگذار به بینیم آیا ایلیا برای رهانیدن او ، می آید» .

۵۰- عیسی با آواز بلند فریاد زد و جان سپرد .

پس از مرگ عیسی

۵۱- ناگهان پردهٔ معبد از سرتا پا دوباره شد ، زمین متزلزل ، سنگها

۵۲- شکافته و گورها گشاده گردید و بسیاری از بدنهای مقدسین که

۵۳- آرامیده بودند، برخاستند و پس از رستاخیز او از گورها برآمدند،

بشهر مقدس رفتند و به بسیاری نمایان شدند .

۵۴- اما رئیس صد نفری سربازان و آنانیکه با او بودند و عیسی را

نگهبانی میکردند ، چون زلزله و این چیزها را دیدند ، سخت

ترسیدند و گفتند :

« براستی که این مرد پسر خدا بود» .

۵۵- زنان بسیاری نیز که از جلیل بدنبال عیسی آمده بودند، تابا و خدمت

کنند، آنجا بودند .

۵۶- مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و یوسف و مادر پسران زبدي ،

در میان ایشان بودند .

دفن کردن عیسی

۵۷- چون شبانگاه رسید، مرد توانگری از اهل رامه که یوسف نامیدند

۵۸- واونیز از شاگردان عیسی بود، نزد پیلطس رفت و جسد عیسی
۵۹- راخواست. آنگاه پیلطس فرمان داد تا جسد را باو بسپارند.
۶۰- یوسف جسد را برداشت و آنرا در کتان پیچید و در گور جدیدی
که برای خود، از سنگ تراشیده بود، نهاد و سنگ بر سر آن
چرخانید و روانه شد.

۶۱- مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا روی گور نشسته بودند.

گور نگاهداری شده

۶۲- فردای آن روز، که پس از روز تهیه بود، رؤسای کاهنان و فریسیان
نزد پیلطس گرد آمدند و گفتند:

۶۳- «ای آقا، بیاد داریم که آن گمراه کننده، چون زنده بود گفت:

۶۴- «پس از سه روز برمیخیزم.» پس بفرما گور را، تا سه روز، نگاهبانی

کنند، مبادا شاگردانش در شب بیایند، او را بدزدند و بمردم

بگویند: «از میان مردگان برخاست.» و این گمراهی آخر، از اول

بدتر شود.

۶۵- پیلطس بایشان گفت:

«پاسبانان نزد شما هستند، بروید و چنانکه میدانید، پاسبانی

کنید.»

۶۶- پس رفتند، سنگ را مهر کردند و گور را پاسبانان نگاهبانی

نمودند.

بخش بیست و هشتم

گور خالی

۱- و پس از شنبه، سپیده دم روز نخست هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر
۲- برای دیدن گور آمدند. ناگاه زلزله بزرگی شد. زیرا در این هنگام،
۳- فرشته خدا از آسمان فرود آمد، سنگ را از روی گور برداشت و
بر آن نشست. چهره او مانند برق و جامه اش چون برف
سفید بود.

۴- از ترس او، پاسبانان بلرزه در آمدند و مانند مرده شدند. اما فرشته
بزنان رو کرد و گفت:

۵- «ترسان مباشید. من میدانم که عیسی مصلوب را جستجو میکنید.
۶- او اینجا نیست؛ زیرا جاییکه گفته بود، برخاست. بیائید و جائی را
که آرامگاه خداوند بود به بینید.

۸- شتاب کنید، بروید و بشاگردانش بگوئید که او برخاست و پیش از
شما بجلیل میرود. او را در آنجا خواهید دید. اینک بشما گفتم».
۸- از آرامگاه در حالیکه ترس و شادی عظیمی داشتند، بیرون آمدند و
برای خبر دادن شاگردان اورفتند.

ظاهر شدن عیسی بزنان

۹- نگاه عیسی با ایشان برخورد کرد و گفت:

« درود بر شما».

- ۱۰- باو نزدیک شدند ، پاهایش را گرفتند و باو سجده کردند . در این هنگام عیسی بایشان گفت :
- «مترسید ، بروید، به برادرانم بگوئید که بجلیل بروند. در آنجا مرا خواهند دید» .

نقشۀ کاهنان

- ۱۱- در حالیکه روانه شده بودند، برخی از یاسبانیان بشهر آمدند و رؤسای
- ۱۲- کاهنان از همه آنچه روی داده بود، آگاه گردانیدند. ایشان بابزرگان گرد آوردند و مشورت کردند ، بسر بازان پول فراوان دادند و گفتند :

۱۳- «بگوئید که شبانگاه، در حالیکه ما در خواب بودیم، شاگردانش آمدند و او را ربودند .

۱۴- و هرگاه این سخن بگوش فرماندار رسانده شود ، ما او را قانع میکنیم و شمارا آسوده خاطر میگردانیم».

۱۵- پول را گرفتند و همانطور که تعلیم یافته بودند، بجای آوردند . و این گفتار در میان یهود تا امروز منتشر است .

ظاهر شدن عیسی بشاگردانش در جلیل و مأموریت دادن بایشان

۱۶- اما دوازده شاگرد بسوی جلیل، بکوهی که عیسی فرمان داده بود

۱۷- رفتند. چون او را دیدند، سجده نمودند. لیکن برخی شك کردند.

۱۸- پس عیسی پیش آمد و بایشان گفت :

۱۹- «همه قدرت در آسمان و زمین بمن داده شده است. هم اکنون بروید

و همهٔ مردم را تعلیم دهید و ایشان را بنام پدر و پسر و روح القدس،
تعمید کنید و بایشان بیاموزید همهٔ آنچه را که بشما سفارش کرده‌ام،
۲۰- نگاه دارند . و اینک من همواره، تا پایان جهان، با شما هستم .

پایان انجیل متی

انجیل مرقس

بخش اول

۱ - آغاز انجیل عیسی مسیح پسر خدا .

یحیی تعمید دهنده

۲ - چنانکه در اشعیای پیغمبر نوشته است :

«اینک پیغام آور خود را پیشاپیش تو میفرستم ،

تا راه ترا برایت هموار سازد .

۳ - بانگ نداکننده ای در بیابان :

راه خداوند را آماده سازید ،

جاده های او را هموار گردانید».

۴ - یحیی تعمید دهنده ، در بیابان میشد و برای آمرزش گناهان، تعمید

۵ - توبه را موعظه مینمود. همه مرزوبوم و همه اهل اورشلیم نزد وی

می آمدند، گناهان خود را اعتراف میکردند و در رود «اردن» از وی

تعمید می یافتند .

۶ - یحیی را جامه ای از پشم شتر و کمر بندی چرمی بر کمر و خوراک وی

از ملخ وانگوبین بیابانی بود و موعظه میکرد و میگفت :

۷ - «پس از من کسی توانا تر از من می آید که من شایستگی اینرا که خم

۸ - شوم و بند کفشش را بگشایم، ندارم. من شما را بآب تعمید دادم،

لیکن او شمارا بروح القدس تعمید خواهد داد.»

تعمید عیسی

۹ - در آن روزها، عیسی از ناصرهٔ جلیل آمد و در «اردن» از یحیی تعمید

۱۰- یافت . چون از آب بر آمد، آسمان گشاده و روح مانند کبوتر دید

که فرود آمد و بروی نشست .

۱۱- و آوازی از آسمان در رسید که :

«تو پسر عزیز من هستی و از تو خوشنودم» .

آزمودن عیسی

۱۲- روح بیدرنگ وی را به بیابان برد. چهل روز و چهل شب در بیابان

۱۳- بود و شیطان او را می آزمود . با جانوران بود و فرشتگان او را

پرستاری می نمودند .

آغاز پند گفتن عیسی

۱۴- پس از گرفتاری یحیی ، عیسی بجلیل آمد و بانجیل ملکوت خدا

موعظه میکرد و میگفت :

۱۵- «زمان پایان رسید، ملکوت خدا نزدیک است: توبه کنید و بانجیل

ایمان بیاورید .

نخستین چهار شاگرد

- ۱۶- در حالیکه بکناره دریاى جلیل میگذشت ، شمعون و برادرش
۱۷- اندریاس را دید که دامی در دریای افکندند، زیرا که ماهیگیر بودند.
عیسی بایشان گفت :
- «از من پیروی کنید، تا شما را صیاد مردم گردانم».
- ۱۸- بیدرنگک تورهای خود را گذاردند و از پی وی روانه شدند .
- ۱۹- از آنجا کمی بیشتر رفت و یعقوب، پسر زبدی، و برادرش یوحنا را
۲۰- دید که در کشتی تور خود را اصلاح میکنند. آنگاه ایشان را خواند.
سپس پدر خود زبدی را، با مزدوران در کشتی گذاردند و از پی
وی روان شدند .

تعلیم عیسی

- ۲۱- چون وارد کفرناحوم شدند، بیدرنگک، در روز شنبه ، بکنیسه در-
۲۲- آمد و بآموزش پرداخت. از آموزشش حیران شدند ، زیرا ایشان
را، نه مانند کاتبان، بلکه مانند کسی که صاحب قدرت باشد، تعلیم
میداد .

شفای يك گرفتار شیطان

- ۲۳- در میان ایشان مردی بود گرفتار روح پلید که فریان زد و گفت:
۲۴- «ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا برای هلاک کردن ما
آمدی؟ ترا هی شناسم کیستی: قدوس خدا».
- ۲۵- عیسی بوی نهیب زد و گفت :

«خاموش گرد و از این مرد خارج شو».

۲۶- آنگاه روح پلید او را سخت تکان داد و با آواز بلند بانگ برداشت

و از وی خارج شد .

۲۷- همه متعجب گردیدند، تا بدانجای که شروع پرسیدن از یکدیگر

نمودند که :

« این کار چیست و این چه تعلیم تازه است، که وی بر روحهای پلید

هم با قدرت امر میکند و از وی اطاعت مینمایند؟»

۲۸- نام او بزودی در همه مرزوبوم جلیل انتشار یافت .

شفای مادر زن پطرس

۲۹- و چون از آن کنیسه خارج گردید، با یعقوب و یوحنا بخانه شمعون

و اندریاس درآمدند .

۳۰- مادر زن شمعون تب کرده و خوابیده بود . بیدرنگ ویرا از حال

او آگاهی دادند .

۳۱- نزدش آمد، دستش را گرفت و او را برخیزانید. هماندم تب از وی

زایل شد و بخدمت ایشان پرداخت .

شفای همگانی

۳۲- شامگاه ، نزدیک غروب آفتاب ، همه بیماران و گرفتاران ارواح

۳۳- پلیدرا، نزدش آوردند و همه شهر بدرخانه گرد آمده بودند و بسیاری

۳۴- از کسانی که از بیماریهای گوناگون رنج می بردند، شفا داد.

شیاطین بسیاری را بیرون راند؛ اما چون او را شناخته بودند،

نمیگذاشت حرفی بزنند .

سفر مخفی از کفر ناجوم به جلیل

۳۵- سحر گاهان فردا برخاست، به محل خلوتی رفت و در آنجا نماز
۳۶- گزارد. شمعون و رفقایش از پی او شتافتند. چون او را یافتند
گفتند:

۳۷- «همه ترا می جویند».

۳۸- بایشان گفت:

«بدهات و شهرهای نزدیک برویم، تادر آنجا نیز، موعظه کنم: زیرا
که برای این کار آمده ام».

شفای يك پيس

۳۹- پس، در همه جلیل، در کنیسه های ایشان وعظ مینمود و شیاطین را
بیرون میراند. مردی پيس نزد وی آمد و در حالیکه بسجده افتاده
بود، تقاضا کرد و گفت:

«اگر میخواهی، میتوانی مرا پاك گردانی».

۴۱- عیسی بروی ترحم نمود، دست خود را دراز کرد، وی را لمس
نمود و گفت:

۴۲- «خواستم، پس پاك شو».

۴۳- و چون سخن گفت، پيس از اوزایل شد و پاك گردید. باو سفارش
کرد و بیدرنگ مرخصش فرمود و گفت:

۴۴- زنهار که بکسی چیزی نگوئی، برو و خود را برئیس کاهنان بنما و
آنچه را که موسی، برای شهادت بآنها برای پاك شدن تو، امر نموده
است، بجای آور».

۴۵- ولی او هنگامیکه خارج شد، شروع کرد، بنقل و انتشار این خبر، بطوریکه، پس از آن، او نتوانست آشکارا وارد شهر شود، ولی در جاهای خلوت، بسر میبرد و مردم از هرسو نزدش می آمدند .

بخش دوم

شفای مردی فالج

- ۱ - پس از چند روز، باردیگر بکفر ناحوم در آمد .
- ۲ - چون شنیده شد که او در داخل خانه ای است، بیدرنگ، گروه بسیاری در آنجا گرد آمدند، بعدی که حتی در آستانه در نیز، جائی یافته نمیشد. پس برای ایشان شروع بسخن گفتن نمود .
- ۳ - مفلوجی را که چهار نفر حامل میکردند، نزدش آوردند و چون ،
- ۴ - بسبب ازدحام، نتوانستند او را نزدش برسانند، پشت بام جائی را که او در آن بود، شکافتند و آنگاه تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پائین آوردند .
- ۵ - عیسی چون ایمان ایشان را دید بمفلوج گفت :
«ای پسر، گناه تو آمرزیده شد» .
- ۶ - برخی از کاتبان که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشند :
۷ - «چرا این مرد چنین سخن میگوید. کفر میگوید؟ چه کسی ، جز خدای یگانه ، میتواند گناهان را بیامرزد؟»
- ۸ - هماندم عیسی با روح خود فهمید ایشان با خود چه اندیشند ، گفت:
- ۹ - «چرا دردتان چنین می اندیشید؟ کدام آسانتر است: به مفلوج گفتن

که گناهان تو آمرزیده شد، یا اینکه : برخیز، بستر خود را بردار
وراه برو؟

۱۰- لیکن برای اینکه بدانید، پسرانسان را، در روی زمین، توانائی

۱۱- آمرزیدن گناهان هست - بمفلوج گفت - بتو میگویم: برخیز، بستر
خود را بردار و بخانه خود برو».

۱۲- فوری برخاست، بستر خود را برداشت و درپیش چشم همه براه
افتاد، بطوریکه همه دچار شگفتی شدند و خدا را ستایش کردند
و گفتند :

«هرگز کاری مانند این ندیده ایم» .

دعوت «لاوی»

۱۳- باردیگر عیسی بکناردریا رفت و همه آن مردم نزد او آمدند و بایشان
تعلیم میداد .

۱۴- آنگاه رفت و لاوی، پسر حلفی را، بر باجگاه نشسته، دید . باو
گفت :

«از پی من بیا» .

پس برخاست و از پی وی شتافت .

۱۵- زمانیکه او در خانه این شخص سر میز نشسته بود، بسیاری از باجگیران
و گناهکاران باتفاق عیسی و شاگردانش نیز نشستند، زیرا کسانیکه
او را پیروی نمودند، بسیار بودند .

۱۶- چون کاتبان و فریسیان او را در حال غذا خوردن با باجگیران و
گناهکاران دیدند، بشاگردانش گفتند :

«چرا استاد شما باباجگیران و گناهکاران میخورد و می آشامد؟»

۱۷- عیسی چون اینرا شنید، بایشان گفت :

«تندرستان محتاج پزشک نیستند، ولی بیماران نیازمندند ؛ و من برای دعوت درستکاران نیامدم، بلکه برای خطاکاران آمدم.»

مباحثه درباره روزه

۱۸- شاگردان یحیی و فریسیان روزه داشتند. پس آمدند و باو گفتند:

«چرا شاگردان یحیی و فریسیان، روزه دارند، درحالیکه شاگردان

توروزه ندارند؟»

۱۹- عیسی بایشان گفت :

«آیا پرافیان داماد، هنگامیکه داماد بایشان هست، میتوانند روزه

بگیرند؟ تا زمانیکه داماد بایشان است نمیتوانند روزه بگیرند . لیکن

۲۰- روزهایی میرسد که داماد از ایشان گرفته میشود و در آن هنگام روزه

خواهند داشت.»

۲۱- هیچ کس بر جامه کهنه پارچه نونمی دوزد ، و گرنه آن وصله نواز

کهنه جدا میگردد و دریدگی بدتر میشود .

۲۲- و کسی شراب تازه را در مشکهای کهنه نمیریزد، و گرنه آن شراب

تازه مشکهارا میشکافد .

احترام روز شنبه

۲۳- اتفاقاً روز شنبه، که از میان کشتزارها میگذشت، شاگردانش در حال

عبور، مشغول چیدن خوشه هامیکنند. فریسیان باو گفتند :

۲۴- نگاه کن! چرا در روز شنبه کاری را که حلال نیست، انجام میدهند؟»

۲۵- بایشان گفت :

« آیا هرگز نخوانده‌اید ، روزی که داود و کسانیکه باو بودند و
۲۶- نیازمند و گرسنه گردیدند، چه کردند؟ که چگونگی، در روزگار «ابیاتر»
رئیس کاهنان، داخل خانه خدا شد و نان تقدیمی را که خوردن آن
جز برای کاهنان شایسته نبود ، خورد و بکسانیکه باوی بودند
نیز داد ؟»

۲۷- بایشان گفت :

«شنبه برای انسان وضع شده است، نه انسان برای شنبه . بنابراین
۲۸- پسرانسان صاحب روز شنبه نیز هست.»

بخش سوم

شفای مرد خشکیده دست

۱ - باز به کنیسه درآمد و در آنجا مردی بود که دستش خشک شده
۲ - بود. فریسیان مراقب عیسی بودند، تا اگر روز شنبه شفا دهد ، بوی
تهمت بزنند .

۳ - پس بمرد دست خشکیده گفت :

«در وسط بایست.»

۴ - بایشان گفت :

« آیا در روز شنبه کدام روا است نیکوئی یا بدی کردن ؛ وجودی
را نجات دادن یا نابود کردن؟»

- ۵ - ایشان خاموش ماندند . پس چشمان خود را با خشم برایشان گردانید، زیرا از سنگدلی ایشان غمگین بود و آن مرد گفت :
- «دست خود را دراز کن» .
- آنرا دراز کرد و دستش سالم شد .
- ۶ - آنگاه فریسیان بدرآمدند و با هیرودیان ، درباره اوشور کردند تا چگونه نابودش کنند .

ازدحام مردم

- ۸ - عیسی باشاگردانش بطرف دریا آمد و گروه بسیاری، از جلیل، در
- ۸ - پی وی بودند. از یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن سوی اردن و از حوالی صور و صیدا نیز، گروه بسیاری که چون کارهای او را شنیده بودند، نزدش آمدند .
- ۹ - بشاگردان خود فرمود زورقی برای او نگاه دارند، تا بسبب جمعیت در فشار نباشد .
- ۱۰ - زیرا چون بسیاری از آنها را شفا میداد ، هر که دردی داشت ،
- ۱۱ - بسویش هجوم می آورد تا او را لمس کند . و ارواح پلید چون او را می دیدند، پیش او بروی در افتاده و فریادکنان میگفتند :
- «تو پسر خدا هستی» .
- ۱۲ - بایشان با تأکید بسیار می فرمود، برایش تظاهراتی نکنند .

انتخاب فرستادگان

- ۱۳ - پس بفرز کوهی برآمد و هر که را خواست، نزد خود خواند و

ایشان پیش او آمدند .

۱۴- از آنها، دوازده نفر را تعیین فرمود که همراه وی باشند ، تا ایشان

۱۵- را برای وعظ نمودن بفرستد . بایشان قدرت شفا دادن بیماران و

اخراج کردن شیاطین را بخشید .

۱۶- شمعون را که بطرس لقب داد، یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر

۱۷- یعقوب . این هردو را «بوانرجس» یعنی پسران رعد، نام گذارد .

۱۸- اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب پسر حلفی و

۱۹- تدی و شمعون قانونی و یهودا اسخریوطی ، که او را تسلیم کرد ،

برگزید .

۲۰- هنگامیکه بخانه درآمد ، باز مردم بطوری فراهم شدند که ایشان

۲۱- محل نان خوردن هم نیافتند . خویشان او ، چون خبر یافتند، برای

گرفتنش خارج شدند، زیرا میگفتند که عقلش را از دست داده است.

عبسی و بعلز بوب

۲۲- کاتبان که از اورشلیم آمده بودند میگفتند :

«بعلز بوب بر او مسلط است که او ، بوسیله رئیس شیاطین، شیطانها

را اخراج میکند.»

۲۳- پس ایشان را پیش خود خوانده، مثل زد و گفت:

«چگونه شیطانی میتواند شیطانی را بیرون راند ؟

۲۴- اگر کشوری بر ضد خود تجزیه شود ، آن کشور پایدار و استوار

۲۵- نمی ماند : و هرگاه خانه ای بر ضد خویش تجزیه گردد نمیتواند

۲۶- پایدار بماند. و اگر شیطان بر ضد خود برخیزد ، تجزیه میشود و

- ۲۷- نمیتواند برپا بماند و نابود میگردد .
- ۲۸- هیچ کس نمیتواند بخانهٔ شخص نیرومندی در آید و اموال خانهٔ او را بریابد، مگر اینکه نخست آن شخص نیرومند را ببندد و پس از آن خانهٔ او را غارت کند .
- ۲۹- براستی بشما میگویم که همهٔ گناهان آدمی زاد و هر کفر که گفته
- ۲۹- باشد آمرزیده میشود ؛ اما هر که بروح القدس کفر گوید ، هرگز آمرزیده نمیشود، بلکه سزاوار رنجهای جاویدانی میگردد» .
- ۳۰- چون میگفتند که در او روحی پلید است .

خویشاوندان حقیقی عیسی

- ۳۱- پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستادند ؛ فرستادند و او را نزد خود خواندند .
- ۳۲- گروهی گرد او نشسته بودند و بوی گفتند :
- « اینک مادرت و برادرانت در بیرون ترا میخواندند.»
- ۳۳- در پاسخ ایشان گفت :
- « مادرم کیست و برادرانم کیانند؟»
- ۳۴- پس بر آنانی که گردش نشسته بودند نظر کرد و گفت :
- ۳۵- «اینانند مادر و برادرانم؛ زیرا هر که خواست خدا را بجا آورد ، او برادر و خواهر و مادر من است.» .

بخش چهارم

مثل کشاورز

- ۱ - باز در کناره دریا بتعلیم آغاز کرد ، و گروه بسیاری نزدش گرد آمدند . ناچار بکشتی که در دریا بود نشست و همه مردم در کناره دریا ایستاده بودند.
 - ۲ - پس بایشان باامثال چیزهای بسیار می آموخت و در آموزش خود بآنان میگفت :
 - ۳ - «بشنوید! اینک کشاورزی برای کاشتن بدرآمد . آنگاه که تخم
 - ۴ - میپاشید، کمی از آن درجاده افتاد و مرغان هوا آمدند و آنرا
 - ۵ - خوردند. کمی از آن بر سنگلاخ، جائیکه خاک بسیار نبود افتاد، و چون
 - ۶ - خاک عمق چندانی نداشت ، فوری روئید ؛ هنگامیکه آفتاب بر آمد آنرا سوزاند و چون ریشه نداشت خشکید .
 - ۷ - کمی از آن بمیان خارها ریخته شد، خارها نمو کردند و آنرا خفه نمودند و میوه ای نداد .
 - ۸ - کمی در زمین خوب افتاد و روئید و نمو کرد و برخی سی و برخی شصت و برخی صد تخم بار آورد» .
 - ۹ - پس گفت :
- « هر که گوش شنوا دارد ، بشنود» .

مقصود ازمثل

۱۰- وقتیکه تنها شد، آن دوازده تنی که در پیرامونش بودند، درباره مثل از او سؤال کردند .

۱۱- بایشان گفت :

«برای شما، دانستن راز ملکوت خدا عطا شده؛ اما برای کسانی که

۱۲- درخارجند ، همه چیز برای آنان باامثال گفته میشود.

برای اینکه بنگرند ولی مشاهده نمیکند :

و برای آنکه بشنوند، ولی نمی فهمند ؛

مبادا بازگشت کرده ،

گناهان ایشان آمرزیده شود».

۱۳- پس گفت :

«آیا این مثل را نفهمیدید؟ پس چگونه مثالهای دیگر را خواهید

فهمید؟»

۱۴- کشاورز سخن را میکارد . کسانی که درجاده، جائیکه سخن کاشته

۱۵- میشود قرار دارند، شنوندگان میباشند ، شیطان می آید و سخن را

۱۶- که در دلهای ایشان کاشته شده است میرباید . آنان که بر زمین

۱۷- سنگلاخ کاشته شده اند ، مانند کسانی هستند که سخن را میشنوند

۱۸- و آنرا فوری باشادی می پذیرند، لیکن برای ایشان ریشه و اساسی

۱۹- ندارند ، بلکه فانی میباشند و چون بسبب آن سخن آزار بینند ،

فوری بلغزش در آیند . و دیگران آنهایی هستند که در خار کاشته

شده اند: اینان سخن را میشنوند، ولی اندیشه های دنیوی، غرور

توانگری و هوسهای دیگر در میرسد و سخن را خفه و بدون نتیجه

میگردانند .

۲۰- کسانی که در زمین خوب کاشته شده‌اند ، آنان هستند که سخن را
میشنوند و آنرا میپذیرند و برای برخی سی، برای برخی شصت
و صد تخم عطا میشود».

مثل چراغ

۲۱- پس بایشان گفت :

« آیا چراغ را برای آنکه زیر پیمانۀ یازیر تخت بگذارند می آورند
و یا آنکه بر مناره مینهند ؟

۲۲- زیرا پنهانثی نیست که آشکارا نگردد و هیچ رازی نیست که پنهان
بماند و علنی نشود .

۲۳- هر که گوش شنوا دارد بشنود».

مثل پیمانۀ

۲۴- بایشان گفت :

«در آنچه که میشنوید دقت کنید، زیرا بهر پیمانۀ که می پیمائید ،
برای شما پیموده میشود .

۲۵- زیرا هر که دارد ، باو عطا میگردد و از هر که ندارد آنچه نیز که
دارد، گرفته میشود» .

مثل تخم خودرو

۲۶- و گفت :

« ملکوت آسمان مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند . شب
۲۸- وروز، بخوابد یا بیدار شود، تخم نمو میکند و دراز میشود و او
۲۷- نداند. زیرا زمین بخودی خود، نخست علف، پس خوشه، آنگاه
۲۹- گندم کامل درخوشه را بیرون می‌دهد. و چون میوه رسید، بیدرنگ
داس بکار برده میشود، زیرا که هنگام درو رسیده است.»

مثل دانه خردل

۳۰- گفت :

« بچه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثلی بزنیم ؟
۳۱- مانند دانه خردلیست که هنگام کاشتن در زمین ، کوچکترین تخم
۳۲- زمین میباشد ، اما چون کاشته شد ، بلند و بزرگتر از همه گیاهان
میگردد و آنگاه شاخه های بزرگ بیرون می‌آید ، تا بدانجا که
پرندگان هوا میتوانند زیر سایه اش پناه ببرند.»
۳۳- و بمثلهای بسیاری مانند اینها که قدرت شنیدن آنرا داشتند بایشان
۳۴- سخن میگفت : و جز بمثل ، بایشان سخنی نگفت : لیکن در خلوت
همه چیز را برای شاگردان خود ، تفسیر میکرد .

طوفان آرامش یافته

۳۵- شامگاه همان روز بایشان گفت :

« باید بکناره دیگر بگذریم.»

۳۶- بعد از اینکه آن گروه را مرخص کردند، او را همانطوریکه در کشتی

- بود برداشتند و چند کشتی دیگر نیز همراه او بود .
- ۳۷- ناگاه گرد بادی شدید پدید آمد و امواج بکشتی میخورد، تابدانجا
- ۳۸- که نزدیک بود آنرا پر کند . او در عقب کشتی ، سر بر بالش نهاده خفته بود . پس او را بیدار کردند و گفتند :
- «ای استاد، آیا پروای هلاک مانداری؟»
- ۳۹- بیدار شد و برباد نهیب زد و بدریا گفت :
- «آرام باش !»
- باد ساکت شد و آرامی کاملی پدید آمد. بایشان گفت:
- ۴۰- «از چه میترسید آیا ایمان ندارید؟»
- ۴۱- بسیار ترسیدند و بیکدیگر میگفتند :
- «بنظر شما این کیست که دریا و باد فرمانبردارش هستند؟»

بخش پنجم

مرد گرفتار روح پلید

- ۱ - سپس از آن سوی دریا بسرزمین «جرجسیان» آمدند .
- ۲ - چون از کشتی بدرآمد، کسیکه گرفتار روح پلید بود، از میان گورها پیشواز او آمد .
- ۳ - او در گورها منزل داشت و هیچکس نمیتوانست ویرا با زنجیر نیز
- ۴ - نگاهدارد: زیرا بارها او را ببندها و زنجیرها بسته بودند؛ زنجیرها
- ۵ - را گسسته و بندها را شکسته بود و کسی نمیتوانست او را رام کند.

۶ - شب و روز، همیشه در میان گورها و کوهها بود و فریاد میکرد و خود را
۷ - با سنگ مجروح میساخت. چون عیسی را از دور دید، دوان دوان
بسویش آمد و بر او سجده کرد و با او از بلند فریاد کشید و گفت :
« ای عیسی ، پسر خدای بزرگ ، مرا با توجه کار است ؟ بخدا
سوگندت میدهم که مرا عذاب ندهی » .

۸ - زیرا عیسی با او گفته بود :

« ای روح پلید، از این مرد خارج شو! »

۹ - پس پرسید :

« نام تو چیست ؟ »

گفت :

« نام من جوخه است، زیرا ما بسیاریم » .

۱۰ - بسیاری تقاضا از او داشتند که ایشان را از آنجا بخارج نفرستد .

۱۱ - در نزدیکی آن کوهها، گلهٔ خوکان بسیاری میچریدند. شیاطین از
او تقاضا کردند و گفتند :

۱۲ - « ما را نزد خوکان بفرست، تا بدرون آنها برویم » .

۱۳ - عیسی بیدرنگ بایشان اجازه داد. پس آن ارواح پلید بیرون آمدند
و بدرون خوکان رفتند. آن گله، که نزدیک بدو هزار بود، از بلندی
بدریا جست و همه در آب خفه شدند .

۱۴ - خوبانان گریختند و بکسانی که در شهر و کشتزارها بودند خبر

۱۶ - دادند، تا برای دیدن آنچه روی داده بود، بیرون بیایند . چون نزد
عیسی آمدند و دیوانه را دیدند که لباس پوشیده و سلامت نشسته
است، ترسیدند .

۱۶- تماشاگران آنچه را که بر دیوانه و خو کها گذشته بود، بایشان خبر دادند. پس شروع باین تقاضا نمودند که از سرزمینشان بیرون بروند. ۱۷- و چون بکشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی خواهش نمود تا با وی باشد.

۱۹- عیسی او را نگذاشت، بلکه گفت :

«بخانه خود به نزد خویشان برو و ایشان را از آنچه خداوند باتو

از مهربانی خود کرده است، آگاه گردان.»

۲۰- پس روانه شد و در «دکاپل»، آنچه را که با وی شده بود، بیان میکرد و همه دچار شگفتی میگرددیدند.

شفای زن دچار خونریزی و بر خیزاندن دختر «یائیروس»

۲۱- چون عیسی در کشتی باز آنسوی رفت، مردم بسیاری بروی گرد آمدند، در حالیکه بر کنار دریا بود. ناگهان یکی از سران کنیسه ، ۲۲- «یائیروس» نام، نزدش آمد و چون او را دید، بر پاهایش افتاد و از وی خواهش بسیار کرد که :

«دخترم مشرف بمرگ است : بیا ، دستت را بر او بگذار، تا شفا یابد و زنده شود.»

۲۴- عیسی با او روانه شد و گروه بسیاری بدنالش آمدند و ازدحام میکردند.

۲۵- آنگاه زنی که دوازده سال دچار خونریزی بود و از پزشکان رنج

۲۶- بسیار دیده و آنچه داشت خرج نموده بهبودی نیافته، بلکه حالش

۲۷- بدتر شده بود، هنگامیکه خیر عیسی را شنید، در میان آن گروه از

- پشت سر وی آمد و دامن او را لمس کرد، زیرا گفته بود :
- ۲۸- «اگر جامه‌ی وی را لمس کنم، شفامی‌یابم» .
- ۲۹- و همانند چشمه‌ی خون خشک شد و در وجود خود احساس کرد که
- ۳۰- از آن بیماری شفایافته است. عیسی فهمید که نیروی از خود بیرون است. بآن گروه روی کرد و گفت :
- «کسیکه لباسم را لمس کرد کیست؟»
- ۳۱- شاگردانش باو گفتند :
- «می‌بینی که مردم بر تو فشار می‌آورند و می‌گوئی : کسیکه مرا لمس کرد کیست؟»
- ۳۲- پس باطراف خود مینگریست، تا کسیرا که چنان کرده بود به بیند. آنزن چون چیزی را که در خود روی داده بود میدانست، ترسان و لرزان پیش آمد و نزد وی بروی افتاد و همه‌ی حقایق را بازگفت .
- ۳۳- اما او بوی گفت :
- «ای دختر، ایمانت ترا شفا داده است : سلامتی برو و از بیماری خویش آسوده باش» .
- ۳۴- در حالیکه هنوز سخن میگفت، بعضی مردم از خانه‌ی رئیس کنیسه آمدند و گفتند :
- «دخترت مرده است؛ دیگر برای چه استاد را زحمت میدهی؟»
- ۳۵- عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، بر رئیس کنیسه گفت :
- «مترس، فقط ایمان بیاور» .
- ۳۶- و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، کسیرا نگذاشت از پی وی بیاید .

۳۸- چون بخانهٔ رئیس کنیسه رسیدند، گروهی شوریده دید که گریه و ناله بسیار مینمودند.

۳۹- وارد شد و بایشان گفت:

«چرا غوغا و گریه میکنید؟ دختر نمرده، بلکه در خوابست».

۴۰- باو خندیدند؛ لیکن او همه را بیرون کرد، با پدر و مادر دختر و

۴۱- آنانی که همراهش آمده بودند بجائیکه دختر ك خوابیده بود داخل

شد. دست دختر را گرفت و بوی گفت:

«طلیثا قومی!» یعنی: ای دختر، بتو میگویم برخیز».

۴۲- هماندم دختر برخاست و براه افتاد. او دوازده ساله بود و آنها بسیار

شگفتی شدند.

۴۳- بایشان بتأکید بسیار فرمود که کسی از این کار آگاه نشود؛ و دستور

داد که باو غذا بدهند.

بخش ششم

بی ایمانی اهل ناصره

۱- از آنجا خارج شد بسرزمین خویش آمد و شاگردانش از وی

پیروی نمودند.

۲- روز شنبه بود که در کنیسه بآموزش آغاز کرد: بسیار بودند کسانی که

چون سخنش را شنیدند از تعلیمش حیران گردیدند و گفتند.

«این چیزها برای او از کجاست؟ دانشی که باو عطا شده و معجزاتی

۳ - که ازوی صادر میگردد چیست؟ آیا این همان نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوسف و یهودا و شمعون نیست؟ آیا خواهران او در اینجا نزد ما نیستند؟
و در باره اوشك کردند .

۴ - عیسی بایشان گفت :
«هیچ پیغمبری جز در میهن خود و در میان خویشان و خانه خود، خوار نباشد» .

۵ - و در آنجا هیچ معجزی بجز آنکه دستهای خود را بر چند بیمار
۶ - نهاد و ایشان را شفا داد نتوانست نمود. از بی ایمانی ایشان دچار شگفتی شد و در پیرامون دهات میگذشت و تعلیم میداد .

دوازده تن فرستاده

۷ - پس آن دوازده تن را پیش خواند و فرستادن دو دوی ایشان آغاز
۸ - نمود و بآنها نیروی برارواح پلید داد . بایشان قدغن فرمود که جز چوب دستی، نه توشه و نه پول در کمر بند خود و نه هیچ چیز دیگری برندارند لیکن کفش در پا نمایند و نیز دو جامه برنکنند.
۹ - و بایشان میگفت:

۱۰ - «بخانه ای که داخل میشوید تاهنگامیکه از آن محل میروید، در آنجا
۱۱ - بمانید و هر جا که شمارا نپذیرند، از آنجا بیرون بروید و خاک پای خود را برای شهادت علیه ایشان بیافشاند» .

۱۲ - پس روانه شدند و برای توبه کردن، موعظه مینمودند . شیاطین
۱۳ - بسیاری را بیرون میراندند بیماران بسیاری را روغن می مالیدند

و شفا میدادند .

هیروُدس و عیسی

۱۴- هیروُدس پادشاه را خبر شد - زیرا نام عیسی شهرت یافته بود -

و گفت که یحیی تعمید دهنده از میان مردگان برخاسته است و این

معجزات بدین سبب از او انجام میگردد .

۱۵- اما دیگران میگفتند :

«الیاس است».

برخی میگفتند :

« پیغمبر یا مانند یکی از پیغمبران است».

۱۶- اما هیروُدس چون شنید گفت :

« این همان یحیی است که من سرش را بریدم و اکنون از میان

مردگان برخاست» .

یحیی مقتول

۱۷- زیرا هیروُدس فرستاده بود و یحیی را دستگیر نموده بود و او را

بخاطر هیروُدیا زن فیلیپس برادر خود که بزنی گرفته بود، زندانی

کرد. یحیی به هیروُدس میگفت :

۱۸- «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست» .

۱۹- هیروُدیا از او کینه داشت و میخواست ویرا بکشد، اما نمیتوانست

زیرا هیروُدس از یحیی میترسید، چون او را مردی درستکار میدانست

و از وی نگهداری میکرد و کارهای بسیاری بر حسب آنچه از وی

- شنیده بود بجا می آورد و سخن او را بخوشی میشنید .
- ۲۰- اما چون روز مناسب رسید ، هیرودس در روز میلاد خود برای شاهزادگان و افسران و اعیان جلیل شامی داد .
- ۲۱- چون دختر همان هیرودیا بمجلس درآمد ورقص کرد و هیرودس و مجلسیان را شاد نمود، پادشاه بدخترك گفت :
- «هرچه میل داری از من بخواه تا بتو بدهم .»
- ۲۲- واز برای اوسوگند خورد که :
- «آنچه از من بخواهی، تانیمی از کشورم را نیز بتو خواهم داد.»
- ۲۳- او بیرون رفت و بمادر خود گفت :
- «چه بخوام ؟»
- گفت :
- «سریحیی تعمیمدهنده را.»
- ۲۴- بیدرنگ بحضور پادشاه درآمد و خواهش نمود که :
- «اکنون میخوام سریحیی تعمیمدهنده مرا درطبقی عطا کنی.»
- ۲۵- پادشاه بسیار غمگین گشت، لیکن بسبب سوگند در حضور مجلسیان نخواست او را دلگیر کند .
- ۲۶- فوری جلاد را فرستاد و فرمود تا سرش را درطبقی بیاورند .
- ۲۷- جلاد بزندان رفت و سراورا برید و درطبقی آورد و بان دختر داد.
- ۲۸- دختر آنرا بمادر خود سپرد .
- ۲۹- چون شاگردانش شنیدند آمدند کالبدش را گرفتند و در گور نهادند.

نخستین افزایش نان

۳۰- فرستادگان نزد عیسی گرد آمدند و او را از آنچه بجا آوردند و تعلیم دادند آگاه گردانیدند. بایشان گفت:

۳۱- «بیائید خلوت بجای ویران برویم و انداکی بیاسائید».

زیرا که روندگان و آیندگان بقدری زیاد بودند که فرصتی برای غذا خوردن نبود.

۳۲- پس بکشتی نشستند و بجائی خلوت و خالی از سکنه رفتند. مردم

۳۳- که ایشان را در حال حرکت دیدند، بسیاری آنانرا شناختند و از همه شهرها پیاده بدان سو شتافتند و برایشان پیشی گرفتند.

۳۴- زمانیکه عیسی از کشتی بدر آمد، گروه بسیاری دید و برایشان رحم کرد زیرا مانند گوسفندان بی چوپانی بودند و بیاد دادن چیزهای فراوان بایشان آغاز کرد.

۳۵- و چون خیلی دیر شد شاگردانش نزد وی آمدند و گفتند:

«این جا ویران است و وقت گذشت، رخصت ده تا به زمینها و دهات نزدیک بروند و چیزی خوردنی برای خود بخرند».

۳۶- در جواب ایشان گفت:

«شما بایشان غذا بدهید».

۳۷- بوی گفتند:

«آیا برویم و دو بیست دینار نان بخریم و بایشان برای خوردن بدهیم؟»

۳۸- پرسید:

«چند نان دارید؟ بروید و به بئینید».

چون تحقیق و رسیدگی کردند گفتند:

«پنج‌نان و دو ماهی».

۳۹- آنگاه فرمود تا همه را دسته‌دسته بر سیزه بنشانند. پس بر گروه‌های

۴۰- پنجاه تنی نشستند .

۴۱- آن پنج‌نان و دو ماهی را گرفت، بسوی آسمان نگریست، برکت

داد، نان را پاره نمود و بشاگردان خود سپرد تا پیش آنها بگذارند

و آن دو ماهی را بر همه آنها بخش نمود .

۴۲- همگان خوردند و سیر شدند .

۴۳- و از باقیمانده‌های نان و ماهی دوازده سبد پر برداشتند؛ و خوراندگان

۴۵- پنج هزار مرد بودند .

عیسی بروی دریا گام بر میدارد

۴۶- شاگردان خود را بیدرنگ واداشت تا بر کشتی سوار شوند و پیش

از وی به «بیت صیدا» بروند تا خودش آن گروه را مرخص فرماید.

۴۷- چون ایشان را مرخص کرد، برای نماز بفراز کوهی رفت . شب

هنگام، کشتی در میان دریا و او تنها در خشکی بود .

۴۸- چون ایشان را در راندن کشتی بسبب وزیدن باد مخالف خسته دید،

نزدیک پاس چهارم شب، در حال قدم زدن بر دریا بنزد ایشان آمد

و خواست از ایشان بگذرد .

۴۹- چون او را بروی دریا در حال گام برداشتن دیدند، آنرا خیالی

پنداشتند و فریاد بر آوردند .

۵۰- زیرا همه او را دیدند و هراسان شدند . بیدرنگ با ایشان سخن

گفت که :

«اطمینان داشته باشید این منم، نترسید».

۵۱- نزد ایشان بکشتی سوار شد: باد چنان ساکت گردید که بینهایت

۵۲- برحیرت ایشان افزود. زیرا موضوع نان را درنیافته و دل ایشان

روشن نشده بود.

۵۳- چون از دریا گذشت، به سرزمین «جنیسارت» آمدند و لنگرانداختند.

۵۴- هنگامیکه از کشتی بدر آمدند، مردم بیدرنگ او را شناختند. در

۵۵- همه آن نواحی بشتاب می‌گشتند، بیماران را بر تختها حمل می‌کردند

و بهر جا که میشنیدند او آنجا است می‌آوردند.

۵۶- هر جائیکه بدهات یا شهرها یازمینی میرفت، بیماران را بر راهها

میگذارند و از او تقاضا مینمودند که فقط دامن او را لمس کنند و

هر که آنرا لمس میکرد شفا می‌یافت.

بخش هشتم

مباحثه درباره تقلید

۱ - فریسیان و گروهی از کاتبان که از اورشلیم آمده بودند، پیرامون او

جمع شدند.

۲ - چون برخی از شاگردانش را دیدند که بادستهای ناپاک، یعنی نشسته،

نان می‌خورند، سرزنش کردند.

۳ - زیرا که فریسیان و یهودیان دیگر، تا چند بار دستهای خود را، به پیروی

۴ - از سنت شیوخ نمیشستند، بخوردن غذا نمی‌پرداختند. چون از

بازار می آیند چیزی رانشسته نمیخورند و رسوم بسیار دیگر را مانند شستن پیاله ها و ظروف مسی و تختها، حفظ میکنند .

۵ - پس فریسیان و کاتبان پرسیدند :

« چرا شاگردان تو به سنت مشایخ رفتار نمی نمایند و با دستهای ناپاک غذا میخورند ؟ »

۶ - در پاسخ ایشان گفت :

« ای ریاکاران، اشعیا درباره شما پیشگوئی خوبی کرد، آنجا که نوشته شده است : « این مردم بالبهای خود مرا گرامی میدارند لیکن دلشان از من دور است » .

۷ - در حالیکه تعالیم و سفارشهای مردم رامی آموزند، مرا بیهوده می پرستند .

۸ - زیرا که شما سفارشهای خدا را رها کرده روش مردم را پیروی نموده اید » .

۹ - و بایشان میگفت :

« شما برای آنکه سنت خود را نگاهدارید، سفارشهای خدا را ترك گفته اید . زیرا موسی گفت :

۱۰ - « پدر و مادر خود را گرامی دار و هر که به پدر و مادر خود دشنام دهد باید کشته شود .

۱۱ - اما شما میگوئید: هر که پسر و مادر خود بکوبد: مالی که بوسیله آن

۱۲ - میتوانم بشما کمک کنم قربانی، یعنی هدیه، است و نمیگذارید برای

۱۳ - پدر و مادر کاری کند، سخن خدا را برای سنت خود که پیروی میکنید باطل میگردانید: و کارهای بسیار بمانند این بجای آورید » .

۱۴ - پس همه آن گروه را نزد خود خواند و بایشان گفت :

۱۵- «بمن گوش فرادهید و بفهمید: آنچه که انسان ناپاک میگرداند، چیزی که از خارج میشود نیست؛ چیزیکه انسان را ناپاک میگرداند آنست که از وی خارج میگردد.

۱۶- هر که گوش شنوا دارد باید بشنود».

۱۷- چون که از نزد قوم بخانه رفت، شاگردانش معنی مثل را پرسیدند. بایشان گفت:

۱۸- «مگر شما نیز از فهم بیگانه‌اید؟ آیا نمیدانید آنچه که از بیرون

۱۹- وارد انسان میشود، نمیتواند او را ناپاک گرداند،

زیرا که آن وارد دلش نمیشود بلکه بشکم میرود و بمزبله خارج میشود. و بدین وسیله همه غذاها پاک میگردد».

۲۰- و میگفت:

«آنچه از انسان خارج میشود همانست که انسان را آلوده میگرداند.

۲۱- زیرا که از داخل، یعنی ازدل مردم، اندیشه‌های بدوزنا و بدکاری و

۲۲- کشتن و دزدی و حرص و فریبکاری و هواسبازی و حسد و غیبت و

۲۳- خودپرستی و ندانی برانگیخته میشود: همه چیزهای بد او از درون بدر می‌آید و آدم را آلوده میسازد».

زن کنعانی

۲۴- از آنجا برخاست و بحوالی صور وصیدا رفت.

بخانه‌ای در آمد و خواست که هیچ کس آگاه نشود، لیکن نتوانست

آنجا بماند.

۲۵- زیرا زنی بود که دخترش گرفتار روح پلید بود . چون خبریافت
۲۶- بیدرنگ آمد و برپاهای او افتاد . این زن زنی بت پرست از اهل
فنیقیه سوریه بود. از او تقاضا کرد تا شیطان را از دخترش بیرون راند.
عیسی بوی گفت :

۲۷- «بگذار نخست فرزندان سیر شوند، زیرا نان فرزندان را گرفتن و
پیش سگان انداختن پسندیده نیست» .

۲۸- پاسخ داد و گفت :
«بلی ای سرور، زیرا سگان نیز ریزه خوار سفره فرزندان آدمند».
۲۹- گفت :

«بعلت این سخنت برو و شیطان از دخترت خارج شد» .
۳۰- چون بخانه بازگشت دخترش را بر تخت خفته دید و شیطان از او
بدر آمده بود .

شفای مرد لال و کر

۳۱- سپس از حدود صور روانه شد از راه صیدا از میان حوالی
۳۲- دیکابولس بدریای جلیل رفت. مرد لال و کری رانزش آوردند و
از او تقاضا کردند تا دستش را براونهد .

۳۳- او را از میان گروه بکناره کشید، انگشتان خود را در گوشهای او
۳۴- نهاد و از آب دهانش روی زبانش گذاشت، بسوی آسمان نگرست،
آهی کشید و باو گفت :

«افتح، یعنی باز شو».

۳۵- هماندم گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شد و بدرستی بسخن

گفتن در آمد .

۳۶- بایشان قدغن فرمود تا اینرا بکسی نگویند، لیکن چندانکه قدغن

مینمود بیشتر فاش میکردند .

۳۷- دچار شگفتی بسیار میشدند و میگفتند :

«هر چه کرده خوب کرده: کران را شنوا و گنگان را گویا گردانیده

است.»

بخش هشتم

دومین افزایش نان

۱ - در آن روزها چنین اتفاق افتاد که گروه بسیاری پیرمون او بودند

و چیزی برای خوردن نداشتند . شاگردان خود را پیش خوانند

و بایشان گفت :

۲ - «دلم برای این گروه سوخت زیرا اکنون سه روز است که با من

۳ - میباشند و چیزی برای خوردن ندارند اگر ایشان را بخانه‌های خود

گرسنه برگردانم، چه بسا در راه ناتوان گردند؛ زیرا برخی از ایشان

از راه دور آمده‌اند.»

۴ - شاگردانش پاسخ دادند :

«اینجا در این بیابان از کجا میتوان اینان را بانان سیر کرد؟»

۵ - پرسید :

«چند نان دارید؟»

گفتند :

۶ - «هفت»

- ۶ - پس بمردم فرمود تا بنشینند . هفت نان را گرفت، سپاسگزاری نمود، پاره کرد و بشاگردان خود داد تا مقابل مردم بگذارند. آنها آنرا نزد آن گروه نهادند .
- ۷ - چند ماهی کوچک نیز داشتند، آنها را نیز برکت داد و فرمود تا پیش ایشان نهادند .
- ۸ - خوردند و سیر شدند و هفت سبد پراز پاره نان باقیمانده برداشتند.
- ۹ - شماره خوردگان نزدیک بچهار هزار بود. سپس ایشان را مرخص گردانید.

فریسیان و معجزه آسمانی

- ۱۰ - بیدرنگ با شاگردان بکشتی سوار شد و بشهرستان دلمانو تا آمد .
- ۱۱ - فریسیان بدر آمدند، با او شروع مباحثه کردند و برای اینکه او را بیازمایند، معجزی آسمانی از او خواستند. ازدل آهی کشید و گفت :
- ۱۲ - «این گروه چه معجزی میخواهند ؟ براستی بشما میگویم معجزی باین نسل عطا نخواهد شد» .
- ۱۳ - آنان را رها کرد، باز بکشتی سوار شد و بکناره دیگر رفت .

خمیر مایه فریسیان و هیرو دس

- ۱۴ - شاگردان برداشتن نان را فراموش کردند و در کشتی با خود جزیک نان
- ۱۵ - نداشتند . بایشان سفارش کرد و گفت .
- «توجه کنید از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیرو دس بهره یزید» .
- ۱۵ - با خود اندیشیدند و گفتند :
- «این برای آن است که باما نانی نیست» .

۱۷- عیسی فهمید و گفت :

«چرا فکر میکنید که نان ندارید؟ آیا تا کنون نفهمیده و تعقل نکرده اید؟»

۱۸- آیا هنوز دل شما کور است؟ چشم دارید و نمی بینید؟ گوش دارید

۱۹- و نمی شنوید؟ هنگامیکه پنج نان را برای پنجهزار تن پاره کردم،

چند سبدپاره نان برداشتید؟»

گفتند :

«دوازده»

۲۰- «هنگامیکه هفت نان برای چهارهزارتن پاره کردم چندسبد از پاره‌ها را

برداشتید؟»

بوی گفتند :

«هفت».

۲۱- بایشان گفت :

«چرا تا کنون تعقل نمیکنید؟»

شفای يك كور بيت صيدائى

۲۲- به بيت صيدا آمدند، نابینائی نزدش آوردند و تقاضا داشتند که او

را لمس کند .

۲۳- دست کور را گرفت او را ازده بیرون برد و از آب دهانش بروی

چشمانش مالید، دست خود را بر وی گذاشت و پرسید :

«آیا چیزی نمی بینی؟»

۲۴- نگاهش را بالا کرد و گفت :

- «مردم را بشکل درختهاییکه حرکت میکنند میبینم».
- ۲۵- پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان وی گذاشت و شروع بدیدن کرد و چنان سالم شد که هر چیز را بخوبی میدید .
- ۲۵- او را بخانه‌اش فرستاد و گفت :
- «بخانه خود برو و زمانیکه وارد ده میشوی بکسی چیزی مگو».

اعتراف پطرس

- ۲۷- عیسی باشاگردان خود بدهات قیصریه فیلیپس رفت و در راه از شاگردانش پرسید :
- «مردم مرا که میدانند؟»
- ۲۸- در پاسخ وی گفتند :
- «برخی یحیی تعمید دهنده بعضی الیاس و برخی دیگر مانند یکی از پیغمبران».
- ۲۹- آنگاه بایشان گفت :
- «پس شما مرا چه میدانید؟»
- پطرس پاسخ داد و گفت :
- «تو مسیح هستی».
- ۳۰- بایشان تائید فرمود تا هیچکس را از وی آگاهی ندهد .

نخستین خبر از رنجهای عیسی

- ۳۱- آنگاه بآموزش دادن ایشان شروع کرد که پسرانسان می بایست رنجهای بسیار بکشد و از جانب مشایخ و رؤسای کاهنان و کاتبان مردود گردد

و کشته شود و پس از سه روز قیام کند .

۳۲- این سخن را آشکارا میگفت . پطرس او را گرفت و (از گفتن) باز

۳۳- داشت . اما او برگشت بشاگردانش نگریست و پطرس نهیب

زد و گفت :

« ای شیطان از من دور شو، زیرا با آنچه مربوط بخدا است فکر

نمیکنی بلکه با آنچه مربوط به انسان است می اندیشی .»

برای تعقیب عیسی

۳۴- پس مردم را با شاگردان خود خواند و گفت :

«هر که میخواهد از بی من بیاید باید خویشتن را انکار کند، چلیپای

۳۵- خود را بردارد و مرا پیروی نماید. زیرا هر که میخواهد جان خود

۳۶- رانجات دهد آنرا گم میکند، اما هر که جان خود را بخاطر من گم

۳۷- میکند آنرا می رهاوند. برای مردم چه فایده دارد که همه جهان سود

۳۸- ولی از جان خود زیان ببرد؟ یا آنکه آدم در مقابل جان خود چه چیز

را خواهد داد؟ زیرا هر که از این نسل زناکار و گناهکار از من و سخنانم

شرمگین شود پسر انسان نیز، چون با فرشتگان مقدس خود با فرو

شکوه پدر خویش آید، از او شرمگین خواهد گردید .»

۳۹- پس بایشان گفت :

«براستی بشما میگویم برخی از کسانی که در اینجا ایستاده اند تا

ملکوت خدا را که با قدرت می آید ، نبینند مرگ را نخواهند

چشید .»

بخش نهم

تجلی عیسی

- ۱ - پس از شش روز پطرس و یعقوب و یوحنا برداشت، بایشان بتنهائی
- ۲ -- برفراز کوهی رفت و در حضورشان تجلی کرد. جامه او درخشان
- ۳ -- و چون برف بغایت سفید گردید بطوریکه در روی زمین کازری قادر نیست چنان سفید کند. الیاس و موسی برایشان ظاهر شدند و با عیسی سخن میگفتند. پطرس به عیسی گفت :
- ۴ - «ای سرور، بودن ما در اینجا نیکوست، پس سه سایبان به ازیم، یکی برای تو، دیگری برای موسی و سومی برای الیاس».
- ۵ -- از ترسی که باو مستولی شده بود نمیدانستند چه میگویند .
- ۶ - ابری برایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که:
«این پسر عزیز من است باو گوش فرادهد».
- ۷ - بیدرنگ بگرداگرد خود نگریستند جز عیسی که تنها با ایشان بود کسی را ندیدند .
- ۸ - چون از کوه بزیر آمدند بایشان سفارش کرد که تا پسرانسان از میان مردگان قیام نکند از آنچه دیده اند سخنی بکسی نگویند .
- ۹ - این سخن را نزد خود پنهان داشتند و از یکدیگر می پرسیدند .
«معنی «قیام از میان مردگان» چیست؟»
- ۱۰ - از او پرسیدند :

«پس چگونگی فریسیان و کاتبان میگویند که نخست باید الیاس بیاید؟»

۱۱- در پاسخ ایشان گفت :

«وقتی الیاس بیاید همه چیز را درست خواهد نمود و چنانکه درباره پسرانسان نوشته شده است، رنج بسیار بکشد و خواری فراوان تحمل کند . لیکن بشما میگویم که الیاس آمد و با وی همانطوریکه در

۱۲- باره اش نوشته شده است، هر چه خواستند کردند.»

۱۳- چون نزد شاگردان خود رسید گروه بسیاری و برخی از کاتبان را

۱۴- دید که بایشان بحث میکردند . آنگاه همه مردم چون عیسی را

دیدند دچار حیرت و ترس شدند. دوان دوان آمدند و با ورود فرستادند.

از آنان برسید :

۱۵- «بایشان درباره چه چیز بحث میکنید؟»

۱۶- یکی از آن میان پاسخ داد :

«ای استاد پسر خود را که گرفتار روح گنگ می باشد، نزد تو آورده ام.

۱۷- این روح هر جا که او را میگیرد بزمین میاندازد بطوریکه پسرم کف

بدهان می آورد و دندانها را بهم میساید و سراپایش خشک میگردد.

بشاگردان تو گفتم که آنرا بیرون راندند ولی نتوانستند.»

۱۹- بایشان جواب داد :

«ای نژاد بی ایمان تا کی در میان شما باشم؟ تا کی شما را تحمل کنم؟»

او را پیش من بیاورید.»

۱۹- پس او را آوردند . هنگامیکه ویرا دید، روح بیدرنگ بر او حمله

کرد و بزمینش افکند . کف بر آورد و غلطید . از پدرش پرسید :

۲۰- «چه مدتی است چنین شده؟»

گفت :

۲۱- «از کوچکی . بارها اورا در آتش و در آب انداخت تا اورا هلاك كند. اگر ميتوانی بر ماحمت آور و یاری کن.»

۲۲- عیسی گفت :

«اگر بتوانی ایمان بیاوری، برای مؤمن هر چیز ممکن است.»

۲۳- پدر كودك فریاد بر آورد و گریان گفت :

«ای سرور، ایمان می آورم: مرا با کمی ایمانم یاری کن.»

۲۴- چون عیسی دید گروهی بسوی او می آید بروح پلید نهیب زد و گفت:
«ای روح گنگ و کر، بتو دستور میدهم از او خارج شو و دیگر داخل وی مگردی.»

۲۵- پس بانگ برداشت و بشدت تكانش داد و در حالی از او خارج شد
۲۶- که وی مانند مرده ای گردید، تا بدانجا که بسیاری گفتند: مرده است.
اما عیسی دستش را گرفت اورا برخیزاند و پیاداشت .

۲۷- چون بخانه در آمد شاگردانش در نهران از او پرسیدند :

«چرا ما نتوانستیم اورا بیرون کنیم؟»

۲۸- گفت :

«خارج کردن این جنس، بوسیله ای غیر از نماز و روزه ممکن نیست.»

دومین خبر درباره رنجهای عیسی

۲۹- چون از آنجا بدر آمد در جلیل میگذاشتند و نمیخواست کسی اورا

۳۰- بشناسد . بشاگردان می آموخت و میگفت که:

« پسر انسان بدست مردم تسلیم میشود، اورا میکشند و پس از کشته

شدن، روز سوم قیام میکند».

۳۱- این سخن را دریافتند و از پرسیدن وی ترسیدند .

بزرگترین پیروان عیسی

۲۳- بکفر ناحوم در آمدند . چون وارد خانه شدند از ایشان پرسید:

«در راه بایکدیگر چه بحثی میکردید؟»

۳۳- خاموش ماندند زیرا در راه بایکدیگر بحث این را داشتند که در

میان ایشان چه کسی بزرگتر است .

۳۴- پس نشست، آن دوازده تن را خواند و بایشان گفت :

«هر که بخواهد اول باشد باید آخر از همه و خدمتکار همه گردد».

۳۵- کودکی را گرفت و در میان ایشان برپانمود، او را در آغوش کشید

و گفت :

۳۶- «هر که یکی از این کودکان بنام من میپذیرد مرا پذیرفته است و هر که

مرا پذیرفت مرا نپذیرفت بلکه کسیرا که مرا فرستاده است» .

۳۸- یوحنا پاسخ داد:

«ای استاد کسیرا دیدیم که بنام توشیاطین را اخراج میکرد ولی چون

از ما پیروی نمیکرد او را مانع شدیم».

۳۸- عیسی گفت :

«مانع اومشوید، زیرا کسیکه کارشگفتی بنام من کند و درعین حال

۳۹- بتواند از من بدگویی کند، یافت نمیشود . هر که برضد شما نیش

۴۰- با شما است و هر که بشما بنام من و برای آنکه از مسیح هستی دلیوان

آبی بنوشاند برآستی بشما میگویم که اجرش ضایع نمیشود».

۴۱- وهر که یکی از این کودا کانی را که بمن ایمان آورده اند در حال شك کند برای او بهتر آنست که بر گردنش سنگ آسیا بیاندازند و بدریا بیفکنند .

۴۲- اگر دستت ترا بلغزاند، آنرا قطع کن. زیرا برای تو، شل بزنگی
۴۳- رسیدن بهتر از باد و دست وارد جهنم در آن آتشی که خاموش نمیشود.
آن جائی است که گرم ایشان از بین نمیرود و آتششان خاموش نمیشود .

۴۴- و اگر پایت ترا می‌لغزاند آنرا قطع کن. زیرا لنگ بزنگی رسیدن
۳۵- از با دو پا در جهنم و آتش که خاموش نمیپذیرد افتادن، بهتر است .
۴۶- اگر چشمت ترا می‌لغزاند آنرا بر کن زیرا برای تو بایک چشم
۴۷- بملکوت خدا در آمدن از با دو چشم در آتش جهنم افکنده شدن بهتر است . آنجائی است که گرم ایشان از بین نمیرود و آتش خاموشی نمیپذیرد .

۴۸- هر کس با آتش نمکین می‌گردد و هر قربانی بانمک نمکین میشود .
۴۹- نمک نیکو است اما اگر نمک بی‌مزه گردد آنرا با چه چیز چاشنی خواهی کرد؟ پس باید در شما تمکی باشد و با یکدیگر در صلح زندگی کنید» .

پنجشنبه دهم

پایداری زناشوئی

۱ - از آنجا برخاست و رهسپار آنطرف اردن بمرز یهودیه گردید.
بازگروهی نزدش آمدند و آنچه‌آنکه عادتش بود بازایشان را تعلیم
میداد .

۲ - فریسیان نزد وی آمدند و برای اینکه آزمایشش کنند پرسیدند :
« آیا مجاز است کسی همسرش را طلاق گوید؟ »

۳ - در پاسخ گفت :

«موسی بشما چه سفارشی کرده است؟»

۴ - گفتند :

«موسی اجازه داد طلاق‌نامه بنویسند و طلاق دهند.»

۵ - عیسی پاسخ داد

۶ - «این سفارش رابعلت سنگدلی شما نوشت؛ لیکن از آغاز آفرینش

۷ - مرد و زن آفرید و بهمین سبب است که مرد پدر و مادرش را رها

۸ - میکند و بهمسر خود می پیوندد و این هر دو یک تن میگردند. پس آنها

۹ - دو تن نیستند بلکه یک تن واحدند . آنچه را که خدا جمع آورد

انسان نباید آنرا جدا کند.»

۱۰ - شاگردانش درخانه باز در این باره از وی سؤال کردند. بایشان گفت:

۱۱ - «هر که زن خود را رها و با دیگری زناشوئی کند در حق وی زنا

کرده است .

۱۲- واگر زنی شوهر خود را طلاق گوید و با دیگری ازدواج کند زنا

کرده است» .

عیسی و کودکان

۱۳- کودکان رانزدش آوردند تا ایشان را لمس کند . اما شاگردان

سرزنششان میکردند .

۱۴- چون عیسی چنین دید خشمگین شد و گفت:

«بگذارید کودکان پیش من بیایند و ایشان را مانع نشوید زیرا

۱۵- ملکوت خدا از نظیر اینها است. براستی بشما میگویم هر که ملکوت

خدا را مانند کودکی نپذیرد داخل آن نخواهد شد».

۱۶- ایشان را در آغوش کشید و با نهادن دست بر ایشان برکتشان داد.

جوان توانگر و خطر ثروت‌مندی

۱۸- در حالیکه بیرون می آمد شخصی در جلویش زانو زد و از او پرسید:

« ای استاد نیکو کار، برای اینکه وارث زندگی جاویدان شوم چه

کنم؟»

۱۸- عیسی بوی گفت :

«چرا مرا نیکو کار خواندی، در حالیکه نیکو کاری جز خدای یگانه

وجود ندارد؟

۱۹- دستورها را میدانی: زنا مکن، آدم میکش، دزدی مکن، گواهی بدروغ

مده، پدر و مادر خود را گرامی دار».

۲۰- در پاسخ گفت :

«ای استاد همه اینها را از کودکی مراعات کرده‌ام.»

۲۱- عیسی بوی نگریست و عزیزش داشت و گفت :

«يك چیز ناقص داری : برو آنچه داری بفروش و به بینوایان بده تا در آسمان گنجی بیایی، آنگاه بیا و مرا پیروی کن.»

۲۲- لیکن او از این سخن دل‌تنگ شد و رفت زیرا که ثروت فراوان داشت .

۲۳- عیسی گرداگردش را نگریست و بشاگردان خود گفت :

«در آمدن ثروتمندان بملکوت خدا دشوار است.»

۲۴- چون شاگردانش از سخنان وی دچار حیرت شدند، عیسی باردیگر گفت :

«ای فرزندانم بر کسانی که به ثروت خود اعتماد کنند وارد بملکوت خدا چقدر دشوار است !

۲۵- گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است ، از آنکه ثروتمندی بملکوت خدا در آید» .

۲۶- دچار شگفتی بسیار شدند و بایکدیگر می‌گفتند :

«بنابر این چه کسی میتواند نجات یابد؟»

۲۷- عیسی بایشان نگاه کرد و گفت :

«این نزد مردم ممکن نیست، اما نزد خدا چنین نمیباشد زیرا که برای خدا همه چیز ممکن است.»

۲۸- پطرس بگفتار آغاز کرد :

« اینک ما همه چیز را رها و ترا پیروی کرده‌ایم .»

۲۹- عیسی در پاسخ وی گفت:

- «براستی بشما میگویم: کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران
۳۰- یا پدر یا مادر یا فرزندان یا کشتزارها را برای بخاطر انجیل رها
کرده باشد، مگر اینکه از اکنون در این روزگار صد برابر آنرا خانه‌ها
برادران، خواهران، مادران، فرزندان و کشتزارها با شکنجه‌ها و
در جهان آینده زندگانی جاودانی بیابد.
۳۱- بسیاری از اولین آخرین و از آخرین اولین میشوند».

سومین خبر از رنجهای عیسی

- ۳۲- چون در راه صعود باورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش ایشان گام
بر میداشت، در حیرت افتادند و او را با ترس دنبال میکردند.
آن دوازده تن را برداشت و شروع نمود بیان آنچه که بزودی برای
او پیش خواهد آمد.
۳۳- «اینک باورشلیم صعود میکنیم و پسرانسان بدست رؤسای کاهنان و
۳۴- کاتبان تسلیم خواهد شد. او را محکوم بمرگ میکنند و بدست بت
پرستان میسپارند. سخریه‌اش مینمایند، برویش تفو می‌افکنند،
بر او تازیانه میزنند و میکشندش و روز سوم قیام میکند».

ادعای پسران زبدی

- ۳۵- آنگاه یعقوب و یوحنا و پسر زبدی، نزد وی آمدند و گفتند:
«ای استاد از تو می‌خواهیم که آنچه تقاضا مینمائیم بجا آوری».
۳۶- بایشان گفت:
«چه می‌خواهید برای شما کنم؟»

۳۷- پاسخ دادند :

این را بما عطا کن که در شکوه تو یکی از ما بردست راست و دیگری
بر دست چپ بنشینیم».

۳۸- عیسی بایشان گفت :

« شما نمیدانید چه خواهید آیا میتوانید پیاله ایرا که من مینوشم
بنوشید یا تعمیدی را که من میشویم شما هم بشوید؟ »

۳۹- گفتند :

«میتوانیم».

عیسی بایشان گفت :

«پیاله ایرا که من مینوشم خواهید آشامید و تعمید ایرا که من میپذیرم
۴۰- خواهید پذیرفت؛ لیکن نشستن بدست راست یا چپ من، بخشیدن
آن مر بوط بمن نیست، بلکه آن از برای کسانی است که برایشان آماده
گردیده است».

۴۱- آن دوازده تن چون چنین شنیدند از یعقوب و یوحنا ناخشنود
گشتند .

۲۴- عیسی ایشان را خواند و گفت :

« میدانید آنانی که سروران مردم شمرده میشوند، برایشان بزرگی
۴۳- میکنند و سلارانشان بر آنان مسلطند. لیکن در میان شما چنین نخواهد
۴۴- بود بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، بنده شما میگردد.
۴۵- و هر که خواهد در میان شما مشخص اول باشد، برای همه بنده خواهد
شد. زیرا پسرانسان برای آن نیامده است که باو خدمت بشود بلکه
برای آن که خدمت کند و جان خود را برای بسیاری فدا نماید ».

شفای کور

۴۶- به آریحا آمدند و هنگامیکه او با شاگردان خود و گروه بسیاری، از آریحا بیرون میرفت به بار تیماوس کور، پسر تیماوس که کنار راه نشسته بود و گدائی میکرد برخورد.

۴۷- چون شنید که عیسی ناصری پیش می آید، بانگ بر آورد و گفت :
«ای عیسی پسر داود بر من رحمت کن».

۴۸- و هر چه جمعیت براونهب میزدند تا خاموش شود، زیادتر فریاد برمی آورد که :
«پسر داود بر من رحمت کن».

۴۹- عیسی ایستاد و فرمود تا او را بخوانند. آن کور را خواندند و بوی گفتند :

«خاطر جمع باش، برخیز زیرا که او ترا خوانده است»:

۵۰- بیدرنگ جامه خود را بدور انداخت، برپا جست و نزد عیسی آمد.
۵۱- عیسی در پاسخ وی گفت :

«چه میخواهی برای تو بنمایم؟»

کور بدو گفت :

«ای آقای من میخواهم که بینا شوم».

۵۲- عیسی بوی گفت :

« برو ایمانت ترا شفا داده است».

هماندم بیناگشت و عیسی را در راهش دنبال نمود.

بخش یازدهم

پذیرائی با شکوه از عیسی در اورشلیم

- ۱- چون نزدیک اورشلیم به «بیت عنیا» برکوه زیتون رسیدند دو تن از شاگردان خود را فرستادو بایشان گفت :
- ۲- «بدین دیه که مقابل شماست بروید و چون داخل آن شوید، ناگاه کره‌ الاغی را بسته خواهید یافت که تاکنون هیچکس بر آن سوار نشده است. آنرا بگشائید و نزد من بیاورید .
- ۳- اگر کسی بشما بگوید «چرا چنین میکنید؟» پاسخ دهید که «سرور نیازمند آنست و بیدرنگ آنرا باینجا باز خواهد فرستاد» .
- ۴- پس رفتند. کره را بیرون در چهارراه بسته یافتند و آنرا گشادند.
- ۵- در آنی بعضی از ایستادگان بایشان گفتند:
«چرا کره را میگشائید؟»
- ۶- آن دو تن بطوری که عیسی فرموده بود پاسخ دادند و ایشان ایندو را ترك گفتند .
- ۷- کره را نزد عیسی آوردند جامه خود را بر آن نهادند، آنگاه سوارشد.
- ۸- بسیاری از مردم لباسهای خود را در راه گسترده‌دند، دیگران شاخه‌ها را
- ۹- از درختان بریدند و راه را با آن فرش کردند .
- ۱۰- کسانی که پیشاپیش و پشت سراو بودند بانگ بر میداشتند: «هوشعنا» مبارک باد کسیکه بنام خداوند می آید خجسته باد ملکوتیکه از طرف پدرما ما داود می آید، هوشعنا در بلندبها باد».

۱۱- باورشلیم بمعبد داخل شد و چون بهر چیز توجه کرد شامگاه شد و با آن دوازده تن به بیت عنیا رفت.

نفرین بانجیر

۱۲- فردای آنروز چون به بیت عنیا بدر آمدگرسنه شد. درخت انجیر که برگ داشت از دور بنظر آمد و برای اینکه شاید در آن چیزی ۱۳- بیابد نزدیک رفت. جز برگ چیزی نیافت. زیرا که هنگام انجیر نبود.

۱۴- سخن گفتن را بدرخت پرداخت که:

«از این پس تا ابد کسی از تو میوه نخورد».

شاگردانش شنیدند.

بازرگانان از معبد طرد میشوند.

۱۵- باورشلیم در آمدند و چون داخل معبد شد به بیرون کردن خرید ۱۶- و فروش کنندگان در معبد آغاز کرد و تخته‌های صرافان و کبوتر فروشان را واژگون ساخت. نگذاشت کسی از میان معبد جابجا کند.

۱۷- ایشان را تعلیم میداد و میگفت:

«آیا نوشته نشده است که خانه من برای همه ملل خانه نمازخوانده میشود. اما شما آنرا مغاره‌ای دزدان ساخته‌اید».

۱۸- روسای کاهنان و کاتبان اینرا شنیدند و بجستجوی طریق قتل او برآمدند زیرا از اینکه مردم از تعلیم او دچار شگفتی می‌شدند و می‌ترسیدند.

قدرت ایمان

- ۱۹- شامگاه از شهر بیرون رفت.
- ۲۰- فردا در راه درخت انجیر را دیدند که از ریشه خشک شده بود.
- ۲۱- پطرس یادآوری کرد و گفت:
- « ای استاد توجه کن درخت انجیر که نفرینش کردی خشک شده است » .
- ۲۲- عیسی در پاسخ ایشان گفت :
- ۲۳- « بخدا ایمان بیاورید . برآستی بشما میگویم اگر کسی باین کوه بگوید: از جای خود کنده شو و بدریا افکنده شو، درحالیکه دردلش شك نکرده بلکه ایمان داشته باشد که آنچه میگوید میشود پس او عملی میگردد .
- ۲۴- بنابراین بشما میگویم: هرچه در نماز تقاضا میکنید، ایمان داشته باشید که بآن میرسید و برای شما انجام میگردد.
- ۲۵- هنگامیکه بنماز بایستید اگر بصد کسی چیزی (بدل) دارید او را ببخشید تا پدر شما نیز که در آسمان است گناهان شما را ببخشد.
- ۲۶- زیرا اگر شما نبخشید پدر شما نیز که در آسمان است گناهان شما را نخواهد بخشید».

مباحث درباره قدرت عیسی

- ۲۷- باز باورشلیم آمدند. هنگامیکه در معبد گام میزد رؤسای کاهنان و
- ۲۸- کاتبان و بزرگان نزدش آمدند و باو گفتند:
- « بچه قدرتی چنین میکنی؟ و آنکه قدرت چنین کاری را بتو عطا

کرده کیست؟»

۲۹- عیسی در پاسخ ایشان گفت:

«من نیز از شما يك سؤال میکنم، اگر بمن پاسخ دهید منم میگویم
بچه قدرتی چنین میکنم.

۳۰- تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟»

۳۱- ایشان پیش خود اندیشیدند و گفتند:

۳۲- «اگر گوئیم از آسمان بود، خواهد گفت پس چرا باو ایمان نیاوردید؟
اگر از مردم بود، از مردم میترسیم زیرا که یحیی نهمه ایشان پیغمبری
حقیقی شمرده میشد.»

۳۳- پس در پاسخ بعیسی گفتند:

«نمیدانیم.»

عیسی بایشان پاسخ گفت که:

«من هم بشما نمیگویم که باچه قدرتی چنین میکنم.»

بخش دوازدهم

رزبانان مردکش

۱- پس بایشان با امثال آغاز سخن نمود که:

«مردی تا کستانی نشاند، چپری گردش کشید، چرخشتی ساخت، برجی
بنا کرد و آن را بدهقانان سپرد و بسفر رفت .

۲- هنگام برداشتن محصول غلامی را نزد دهقانان فرستاد تا میوه
تا کستان را بگیرد .

- ۳- آنان او را گرفتند، زدند و تهی دست روانه نمودند .
- ۴- باز غلامی دیگر نزد ایشان فرستاد، سر او را زخمی کردند و خوار و خفیفش گردانیدند .
- ۵- پس باز دیگری را فرستاد، او را کشتند. آنگاه بسیاری دیگر را برخی را زدند برخی را کشتند .
- ۶- برای او فرزند یگانه و عزیزى باقى ماند. او را نزد ایشان فرستاد و اندیشید که شاید او را حرمت دارند .
- ۷- اما دهقانان با خود گفتند :
- «این وارث است، بیائید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.»
- ۸- پس او را گرفتند، کشتند و بخارج از تا کستان افکندند .
- ۹- صاحب تا کستان چه خواهد کرد؟ اومی آید کارگران را هلاک میسازد و تا کستان را بدیگران میسپارد .
- ۱۰- آیا این نوشته نخوانده اید که سنگی را که بناها خوار شمردند همان سنگ سرزویه شد ؟
- ۱۱- این از جانب خداوند شد و بنظر ما عجیب است.»
- ۱۲- کوشیدند تا گرفتارش سازند ، اما از مردم ترسیدند زیرا میدانستند که مثل را برای ایشان آورده است . پس او را رها کردند و رفتند .

مالیات بقیصر

- ۱۳- چند تن از فریسیان و هیرودیان را نزدش فرستادند تا از او سخنی ایراد بگیرند .

۱۴- آمدند و باو گفتند :

«ای استاد میدانیم که تو بر حقی و از کسی باکسی نداری و بظاهر مردم نگاه نمیکنی بلکه راه خدا برآستی تعلیم میدهی. آیا مالیات دادن بقیصر مجاز است یا نه؟»

۱۵- تزویر ایشان را دریافت و گفت :

«چرا مرا امتحان میکنید؟ دیناری برای من بیاورید تا به بینم.»

۱۶- آنرا آوردند و بایشان گفت :

«این صورت و این نوشته از آن کیست؟»

گفتند :

«از آن قیصر.»

۱۷- بایشان پاسخ داد که :

«آنچه که از قیصر است بقیصر و آنچه از خدا است بخدا بپردازید.»

از او دچار شگفتی شدند .

صدوقیان و رستاخیز

۱۷- صدوقیان که از عدم رستاخیز میگویند نزدش آمدند و از وی

پرسیدند :

۱۹- «ای استاد موسی برای ما نوشته که اگر برادر کسی بمیرد و زنش

برجای بماند و از او فرزندی نباشد، باید برادرش او را بگیرد تا نسلی

برای برادر پایدار بماند.»

۲۰- هفت برادر بودند: اولی زنی گرفت و مرد و نسلی باقی نگذاشت؛

۲۱- دومی او را بزنی گرفت و مرد و او نیز نسلی بجا نگذاشت؛ سومی

۲۲- نیز بهمچنین تا آنکه آن هفت برادر اورا بزنی گرفتند ولی نسلی
بجا نگذاشتند. پس از همه ایشان زن نیز درگذشت .

۲۳- چون هر هفت اورا بزنی گرفته بودند، در رستاخیز که برخیزند زن
از آن کدام يك از ایشان خواهد بود؟»

۲۴- عیسی در پاسخ ایشان گفت :

«چون کتابها و نیروی خدائی را نمیدانید آیا در این مورد گمراه

۲۵- نیستید؟ زیرا که چون از میان مردگان برخیزند نه زنی میگیرند و نه
شوهری، بلکه مانند فرشتگان آسمانی میشوند .

۲۶- اما در باره رستاخیز مردگان، آیا در کتاب موسی نخوانده اید که

چگونه خداوند در بوته اورا مخاطب قرار داد و گفت: من خدای ابراهیم

و خدای اسحق و خدای یعقوبم؟

۲۷- او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است و شما در گمراهی

بزرگی هستید .»

نخستین سفارش

۲۸- یکی از کاتبان که گفتگوی ایشان را شنیده و دیده بود که بآنان پاسخی

نیکو داد از او پرسید :

«از میان سفارشها، کداميك از آنها اولست؟»

۲۹- عیسی پاسخ داد که :

«اول همه سفارشها این است که: ای اسرائیل بشنو خداوند خدای

ما خدائی یگانه است .

۳۰- و خداوند خدای خود را از صمیم قلب و همه وجود خود و تمام

اندیشه و توانائی خویش دوست بدار. این اولین سفارش است .
۳۱- دومی مانند اولی است: نزدیکان خود را دوست بدار. از این دو
سفارش بزرگترین وجود ندارد».

۳۲- آن کاتب گفت :

«آفرین ای استاد، نیکوگفتی زیرا که خدا یکیست و جز او دیگری
وجود ندارد».

۳۳- دوستی از صمیم دل با همه خرد و وجود همه دوستی نزدیکان
مانند علاقه بخود و این دوستی از همه قربانها وسختیها بالاتر است».

۳۴- چون عیسی این پاسخ خردمندان را شنید بوی گفت:

«از ملکوت خدا دور نیستی».

و از آن پس کسی جرأت سؤال کردن از او را نیافت .

مسیح پسر و سرور داود

۳۵- هنگامی که در معبد تعلیم میداد میپرسید :

«چگونه کاتبان میگویند که مسیح پسر داود است؟ زیرا خود داود در

روح القدس میگفت : خداوند بخداوند من گفت : بر دست راست

۳۶- من بنشین تا دشمنان را بر پای انداز افکنم ؟

۳۷- چون داود میگوید که خداوند است پس چگونه پسرش میباشد؟»

گروه بسیاری با خشنودی باو گوش فرا میدادند.

عقیده عیسی درباره کاتبان

۳۸- در تعلیم خود بایشان میگفت :

« از کاتبان که راه رفتن در لباس دراز و درود شنیدن در بازارها و
۳۹- صدرمجالس را در مجامع و تحسین جاها را در شام خوردن،
دوست میدارند ،

۴۰- در حالیکه خانه‌های بیوه زنان را بسبب طول نمازشان میخورند،
بپرهیزید زیرا که ایشان داوری سخت ترمی یابند».

هدیه بیوه زن

۴۱- عیسی در حالیکه در مقابل خزانه نشسته بود میدید که چگونه مردم پول
به خزانه می انداختند و بسیاری از دولت‌مندان بیشتری انداختند.

۴۲- آنگاه بیوه زنی بینوا آمد و دو فلس که يك چهارم باشد انداخت.

۴۳- شاگردان خود را پیش خواند و بایشان گفت :

«براستی بشما میگویم این بیوه زن بینوا، از همه آنانی که به خزانه

وجهی انداختند بیشتر داد .

۴۴- زیرا همه ایشان از افزونی خود دادند اما این از کم خود همه

آنچه را که داشت همه معیشت خودش را انداخت» .

بخش میز دهم

گفتار درباره آخرت

۱- چون از معبد بدرآمد یکی از شاگردانش بوی گفت:

«ای استاد باین سنگها و بناها نگاه کن».

۲- عیسی در پاسخ وی گفت:

«آیا این عمارت‌های بزرگ را مینگری؟ بر آن سنگی برسنگی نهاده

نخواهد شد مگر اینکه بزیر افکنده شود».

۳- هنگامیکه بر کوه زیتون مقابل معبد نشسته بود پطرس و یعقوب و

یوحنا و اندریاس، هر یک جداگانه از وی پرسیدند:

۴- «بما بگو که اینکار کی میشود و نشان نزدیک شدن همه اینها چیست؟»

۵- آنگاه عیسی در پاسخ ایشان سخن آغاز کرد که:

۶- «زنهار کسی شما را گمراه نکند زیرا که بسیاری بنام من خواهند

آمد و خواهند گفت: من او هستم و بسیاری را فریب خواهند داد.

۷- اما چون جنگها و خبر جنگها را بشنوید، پریشان مشوید زیرا چاره‌ای

از انجام آنها نیست ولی اکنون هنوز پایان کار نمی‌باشد.

۸- زیرا قومی بر ضد قومی و کشوری بر ضد کشوری بر خواهد خواست

و در اما کن، زلزله‌ها و گرسنگی‌ها خواهد بود. و این آغاز دردهاست.

۹- لیکن شما مواظب خود باشید زیرا شما را بمحافل خواهند سپرد

و در مجامع تازیانه خواهند زد و در مقابل فرمانروایان و پادشاهان

برای شهادت دادن بسود ایشان نگاه خواهند داشت.

۱۰- و شایسته آنست که نخست انجیل بهمه ملل تعلیم داده شود.

۱۱- زمانیکه شمارا بگیرند و تسلیم کنند، قبلادر اندیشه اینکه چه خواهید

گفت مباشید بلکه در آن دم آنچه باید گفت بشما عطا خواهد شد،

زیرا این شما نیستید که سخن مگوئید بلکه روح القدس است.

۱۲- آنگاه برادر برادر، و پدر فرزند را بمرگ خواهد سپرد و فرزندان

برضد پدر و مادر بر خواهند خواست و ایشان را خواهند کشت. و

بخاطر نام من مورد غضب قرار خواهید گرفت.

۱۳- اما هر کس که تا پایان کارشکیبائی کند او نجات خواهد یافت.

۱۴- چون کثافت خرابه را در جایی که سزاوار نیست ببینید- خواننده باید بفهمد - در این هنگام کسانی که در یهودیه هستند باید کوهها بگریزند، و هر که بر بام باشد باید بخانه فرود نیاید و برای ۱۵- اینکه چیزی بردارد نباید داخل خانه شود و آنکه در کشتزار است نباید برای برداشتن لباسش برگردد.

۱۶- در آن روزگار، وای بر زنان آبستن و شیردهندگان! نماز کنید تا آن در زمستان پیش نیاید.

۱۷- زیرا در آن روزگار چنان دشواری سختی خواهد بود که از ۱۸- هنگامیکه خدا جهان را آفرید تا کنون مانند آن نبوده است و نخواهد بود.

۱۹- و اگر خدا آن روزها کوتاه نکند هیچکس نجات نمی یابد.

۲۰- ولی بخاطر برگزیدگانی که برگزیده شده اند روزها کوتاه میشود.

۲۱- پس اگر کسی بشما میگوید اینک مسیح اینجا یا آنجاست، باور نکنید زیرا مسیحی های دروغین و پیغمبران دروغین بر خواهند ۲۲- خاست و نشانه ها و معجزاتی نیز که اگر امکان داشته باشد برای گمراه کردن برگزیدگان بجا خواهند آورد .

۲۳- پس شما بر حذر باشید که همه چیز را پیشاپیش بشما گفتم.

۲۴ در آن روزگار پس از آن سختی، خورشید تاریک میگردد و ماه و شنائی خود را نمیدهد و ستارگان آسمان فرو می افتند و نیروهای آسمانی

۲۵- متزلزل خواهند گشت . در آن هنگام پسر انسان در حالیکه با

۲۶- قدرت و شکوه بزرگ بر ابرها می آید می بینند.

۲۷- آنگاه فرشتگان خود را میفرستد تا بر گزیدگانش را از انتهای زمین تا اقصای آسمان گرد بیاورند .

۲۸- از درخت انجیر مثل را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شود و برک

۲۹- بیاورد، میفهمید که تابستان نزدیک است. همچنین شما نیز چون

۳۰- این چیزها را به بینید که واقع شده است بدانید که او بدرها

۳۱- نزدیک است. برستی بشما میگویم که این نسل تا این همه انجام

نگیرد سپری نمیشود. آسمان وزمین زایل میشود ولی سخنان من

زایل نمیگردد .

بیداری

۳۲- اما آن روز یا ساعت را هیچکس، نه فرشتگان و نه پسر، جز پدر، نمیداند.

۳۳- بر حذر باشید، بیدار شوید و نماز کنید زیرا نمیدانید آن زمان چه

هنگامی است .

۳۴- این مانند مردی است که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارده

و بندگان خود را بکارهایشان وا گذاشته و دربان را به بیدار شدن

۳۵- سفارش کرده است. پس بیدار باشید زیرا نمیدانید که صاحب خانه

۳۶- آیا در شامگاه یا نیمه شب یا نزدیک بانگ خروس یا در بامداد، کی

می آید، مبادا ناگاه بیاید و شمارا خفته بیابد .

۴۷- اما آنچه بشما میگویم بهمه میگویم: بیدار باشید» .

بخش چهاردهم

نوطه بر ضد عیسی

- ۱- پس از دوروز عید فصیح و فطیر بود رؤسای کاهنان و کاتبان در اندیشه‌ای بودند که او را دستگیر کنند و بکشند. لیکن میگفتند :
- ۲- «نه در روز جشن تا مبادا میان مردم آشوب پدید آید» .

تدهین عیسی در بیت عنیا

- ۳- هنگامیکه او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص بر سفره نشسته بود زنی با شیشه‌ای از عطر گرانبهای سنبل آمد، شیشه را شکست و بر سر او ریخت .
- ۴- برخی در دل خشمگین شدند و گفتند:
- ۵- «چرا این عطر تلف شد؟ در حالیکه این عطر سیصد دینار فروخته و به بینوایان بخشیده شود» .
- زن را سرزنش نمودند .
- اما عیسی گفت :
- «اورارها کنید. چرا او را زحمت میدهید؟ او نسبت بمن کار خوبی کرده
- ۷- است. بینوایان همیشه نزد شما هستند و هر گاه بخواید میتوانید بایشان
- ۸- نیکوئی کنید، لیکن من همیشه با شما نیستم. آنچه در توانائی وی بود بجا آورد و تن مرا پیشاپیش برای دفن تدهین کرد .

۹- براستی بشما میگویم: درهرجائی از سراسر جهان که باین انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد بیادگاروی خبر داده میشود» .

قرارداد یهودا

۱۰- پس یهودای اسخریوطی یکی ازدوازه تن برای تسلیم کردن او
۱۱- نزد رؤسای کاهنان رفت. چون سخنش را شنیدند شاد شدند و وعده دادند که پولی باو بدهند . و او برای تسلیم کردن وی مترصد فرصت بود .

آماده شدن برای فصح

۱۲- درنخستین روز عید فطیرکه در آن فصح را ذبح میکردند شاگردانش بوی گفتند :

«برای فصح خوردن تو، کجا میخواهی برویم مهیاگردانیم؟»

۱۳- دو تن از شاگردانش را فرستاد و بایشان گفت :

۱۴- «بشهر بروید مردی باسبوی آب بشما بر خورد، بدنبال وی بروید

و بهرجائیکه وارد شود بصاحب خانه بگوئید استاد میگوید: محلی

۱۵- که من در آن فصح را باشاگردانم بخورم کجاست؟ او اطاق بزرگ

فرش کرده ای را بشما نشان میدهد. آنجا برای ما آماده کنید» .

۱۶- شاگردانش روانه شدند بشهر در آمدند چنانکه او گفته بود یافتند و فصح را آماده ساختند .

اشاره به تسلیم کننده

۱۷- چون شب شد با دوازه تن آمد .

۱۸- زمانیکه برسفره نشسته بودند و خوراکی میخوردند عیسی گفت :
«براستی بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند».

۱۹- ایشان غمگین گشتند و هر يك بدیگری میگفت :
«شاید من او باشم؟»

۲۰- بایشان گفت :

«اویکی ازدوازه تن که بامن دست در ظرف غذا فرو میبرد است .
۲۱- پسرانسان آنچهنانکه در باره اش نوشته شده است، می رود ولی وای
بر آن مردیکه پسرانسان بدست وی تسلیم گردد. برای آن مرد بهتر
بود که زاده نمشد.»

عشای ربانی

۲۲- هنگامیکه میخوردند عیسی نانی را گرفت برکت داد پاره کرد
بایشان داد و گفت :
«بگیرید، این کالبد من است.»

۲۳- پیاله ای را گرفت سپاسگزار نمود و بایشان داد و همه از آن آشامیدند
و بایشان گفت :

۲۴- این خون من در عهد جدید است که برای بسیاری میریزد . براستی
۲۵- بشما میگویم از این پس از میوه تانك، تا آن روزیکه در ملکوت خدا
آنرا تازه بنوشم، نخواهم نوشید».

بسوی کوه زیتون

۲۶- آنگاه سرود خواندند و بسوی کوه زیتون خارج شدند . عیسی
بایشان گفت :

۲۷- همه شما امشب درباره من دچار شك خواهید شد، زیرا نوشته شده

۲۸- است: شبانرا میزنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. اما چون

برخاستم پیش از شما بجلیل می آیم».

۲۹- بطرس بوی گفت :

«اگر همه درباره توشك کنند من هرگز شك نمیکنم».

۳۰- عیسی باو گفت :

«براستی بتو میگویم که امروز در همین شب، پیش از آنکه خروس

دوبار بانگ بر آرد سه بار مرا انکار خواهی نمود».

۳۱- او در سخن مبالغه میکرد و میگفت :

«اگر باید با تو بمیرم ترا انکار نخواهم کرد».

دیگران نیز چنین میگفتند .

نزاع عیسی در جتسیمانی

۳۲- بجائیکه جتسیمانی نام داشت رسیدند و بشاگردان خود گفت :

«اینجا بنشینید تا نماز کنم».

۳۳- بطرس و یعقوب و یوحنا را همراه براه برداشت و پریشان دلتنگ

گردید و بایشان گفت :

«وجود من تا بهنگام مردن غمگین است، اینجا بمانید و بیدار باشید».

۳۵- آنگاه اندکی دور رفت و بروی بر زمین افتاد و نماز میکرد که اگر

ممکن باشد آن ساعت از او دور شود . میگفت :

۳۶- «ابا» ای پدر همه چیز برای تو ممکن است این پیاله را از من دور گردان؛

لیکن نه بخواست من بلکه بخواست خویش» .

- ۳۷- سپس آمد ایشان را خفته دید و به بطرس گفت :
- «ای شمعون در خواب هستی؟ نمیتوانستی يك ساعت بیدار بمانی؟»
- ۳۸- بیدار باشید و نماز کنید تا در سوسه نیفتید. البته روح آماده ولیکن تن ناتوان است.»
- ۳۹- و باز رفت و در حالیکه بهمان کلام سخن میگفت نماز گزارد .
- ۴۰- سپس برگشت و ایشان را خفته دید زیرا چشمانشان سنگین شده بود و نمیدانستند باو چه پاسخی دهند .
- ۴۱- بار سوم آمد و بایشان گفت :
- «اکنون بخواید و بیاسائید . کافیست . اکنون لحظه ای که پسرانسان
- ۴۲- بدست خطاکاران تسلیم شود رسیده است . برخیزید برویم اینک آنکه مرا تسلیم خواهد کرد نزدیک است.»

گرفتار عیسی

- ۴۳- در حالیکه سخن میگفت یهودای اسخریوطی که یکی از دروازه تن بود پیش آمد و با او گروهی بسیاری باشمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کاهنان و کاتبان و مشایخ همراه بودند .
- ۴۴- تسلیم کننده علامتی بایشان داد و گفت :
- هر که را ببوسم همانست، او را بگیرد و با احتیاط ببرید» .
- ۴۵- هماندم آمد باو نزدیک شد و گفت :
- «ای استاد سلام» .
- و ویرا بوسید .
- ۴۶- بر وی دست انداختند و گرفتارش گردانیدند :
- ۴۷- یکی از حاضران شمشیر خود را کشید و ببریگی از غلامان رئیس

کاهنان زد وگوشش را برید .

۴۸- عیسی بایشان گفت :

«مانند اینستکه شما برای گرفتن دزدی با شمشیر و چوبها بیرون

۴۹- آمده‌اید من هرروز نزد شما در معبد می‌آمدم و مرا گرفتار نکردید .

ولی برای آن بود که نوشته‌ها تمام و کامل شود .»

۵۰- آنگاه همه شاگردانش او را رها کردند و گریختند .

۵۱- جوانی برهنه که چادری بخود پیچیده بود بدنبالش آمد و او را هم

۵۲- گرفتند. چادر را رها کرد و از دست ایشان برهنه گریخت .

عیسی برابر شوری عالی

۶۳- عیسی را نزد رئیس کاهنان بردند و همه کاهنان و مشایخ و کاتبان

گرد آمدند .

۵۴- بطرس از دور در پی وی آمد تا به حیاط رئیس کاهنان وارد شد و

با خدمتکاران نشست و خود را نزدیک آتش گرم میکرد .

۵۵- رؤسای کاهنان و همه محفل برای کشتن او در جستجوی گواه بودند

۵۶- و نمی‌یافتند زیرا که بسیار بودند کسانی که برضد او بدروغ گواهی

میدادند ولی شهادتشان موافق یکدیگر نبود .

۵۷- برخی برخاستند گواهی دروغ دادند و گفتند :

۵۸- « ما شنیده‌ایم که او میگفت « این معبد ساخته شده با دست را

ویران میگردانم و درسه روز معبد دیگری که با دست ساخته نشده

است بنا میکنم .»

۵۹- اما گواهی ایشان هم موافق یکدیگر نبود .

۶۰- پس رئیس کاهنان در میان مجلس برخاست و از عیسی پرسید :

«آیا درباره گواهی که برضد تو میدهند هیچ پاسخی نمیگویی؟»
۶۱- اما او خاموش ماند و جوابی نداد. رئیس کاهنان بازاز او پرسید:
«آیا توئی مسیح پسر خدای مبارک؟»

۶۲- عیسی بوی گفت:

«من او هستم و پسر انسان را خواهید دید که بردست راست قدرت
خدا نشسته و برابرهای آسمان می آید».
۶۳- رئیس کاهنان جامه خود را درید و گفت:
«به گواهیانی چه نیازی داریم؟ کفر را شنیدید. چه بنظر تان میرسد؟»
۶۴- پس همه حکم کردند که بروی مرگ روا است.

نخستین ناسزاها

۶۵- و برخی به تفه افکندن بروی و پوشانیدن رویش آغاز کردند و در
حالی که بوی سیلی میزدند میگفتند:
«بیغمبری کن».
و خدمتکاران باو سیلی میزدند.

انکار پطرس

۶۶- هنگامیکه پطرس در حیاط پائین بود یکی از کنیزان رئیس کاهنان
۶۷- آمد و چون پطرس را دید که خود را گرم میکند باو نگریست و گفت
«تو نیز با عیسی ناصری بودی؟»
۶۸- او انکار نمود و گفت:

«نمیدانم و نمیفهمم چه میگویی».

و به بیرون بدهلیزخانه در آمد و خروس بانگ زد.

۶۹- باردیگر آن کنیزك اورا دید و بحاضران گفت که :
«این مرد از آنها است».

۷۰- باردوم نیز انکار کرد . پس از اندکی بار دیگر حاضران بطرس گفتند :

«راستی تو از آنها میباشی زیرا که جلیلی هستی».

۸۱- او آغاز بسوگند خوردن و لعن کردن نمود که

«آن مردی را که میگوئید نمی شناسم».

۷۲- و بیدرننگ خروس بانگ زد. و بطرس سخنی را که عیسی گفته بود پیش از آنکه خروس دوبار بانگ زند سه بار مرا انکار خواهی نمود بیاد آورد و شروع بگریه کرد .

بخش پانزدهم

عیسی در برابر پیلاتس

۱- بامدادان رؤسای کاهنان بامشایخ و کاتبان و همه شورا بیدرننگ رائی

زدند و عیسی را بند نهاده بردند و پیلاتس سپردند .

۲- پیلاتس از او پرسید :

«آیا تو پادشاه یهودی؟»

در پاسخ وی گفت :

«تو خود گفتی».

۳- و رؤسای کاهنان برضد او ادعای بسیار مینمودند .

۴- پیلاتس باز از او پرسش نمود و گفت :

«هیچ پاسخ نمیدهی؟ به بین چقدر برضد تو ادعا مینمایند».

۵- اما عیسی هیچگونه پاسخی نداد، بطوریکه پیلاطس در شگفت ماند.

۶- پس در عید، يك زندانی را هر را که میخواستند بخاطرشان آزاد

۷- میکرد. شخصی بنام بریا باتفاق آشوب گرانی که در فتنه، خود مرتکب

۸- قتل گردیده بودند زندانی بود. چون مردم بالا آمدند بخواستن آنچه

که بنا بر عادت ایشان عملی میگردید آغاز کردند، پیلاطس در پاسخ

گفت:

۹- «آیا میخواهید پادشاه یهود را بخاطر شما آزاد کنم؟»

۱۰- زیرا که میدانست رؤسای کاهنان او را از روی حسد تسلیم کرده اند.

۱۱- اما سران کاهنان مردم را برانگیختند که بهتر است بریا را بخاطر

ایشان آزاد کند .

۱۲- پیلاطس باز در جواب ایشان گفت :

«پس میخواهید با پادشاه یهود چه کنم؟»

۱۳- ایشان باریگر بانگ زدند :

«او را بر چلیپا کن».

۱۴- سپس پیلاطس گفت :

«پس چه کار بدی کرده است؟»

بیشتر فریاد میزدند که:

«بر چلیپا کن».

۱۵- چون پیلاطس میخواست مردم را راضی گرداند باربا را بخاطر

ایشان آزاد کرد عیسی را تازیانه زد و بدست ایشان سپرد تا او را

بچلیپا بیاویزند .

مسخره سر بازان

- ۱۶- آنگاه سپاهیان او را بخانه فرماندار بردند و همه گردان را فراهم
۱۷- آوردند . جامه قرمز بر او پوشانیدند، تاجی از خار بافته بر سر وی
گذارند و آغاز کردند به درود گفتند:
۱۸- «درود به توای پادشاه یهود».
۱۹- نی بر سرش میزدند خیوبروی می انداختند و زانو زده او را سجده
میکردند .
۲۰- پس از آنکه مسخرگی کردند جامه قرمز را از وی برکنند، رخت
او را پوشانیدند و برای بدار کشیدنش بردند .

عیسی مصلوب شد

- ۲۱- شمعون قروانی پدرا سکندر و روفس رهگذری را که از کشتزار
۲۲- بر میگشت بحمل چلیپای وی واداشتند. پس او را بمحل جلجله،
۲۳- یعنی جای جمجمه، بردند . شرابی آمیخته با مر برای نوشیدن باو
دادند ولی نگرفت .
۲۴- چون او را بچلیپا کشیدند لباسش را تقسیم کردند و برای برداشتن
آن قرعه کشیدند .
۲۵- ساعت سوم بود که او را بر چلیپا کشیدند و عنوانی که برای علت
آن نوشته بودند این بود :
۲۶- «پادشاه یهود» .
۲۷- باوی دو دزد را یکی در دست راست و دیگری در دست چپ
۲۸- چلیپا کردند . پس آن نوشته ای که میگوید «با گناهکاران بشمار آمد»

کامل شد .

۲۹- راهگذران اورادشنام میدادند و سرخود را می‌جنبانیدند و میگفتند:

۳۰- «هان ای ویران کننده معبد خدا و سازنده آن درسه روز، از چلیپا فرود آی و خود را برهان».

۳۱- رؤسای کاهنان نیز استهزاکنان بایکدیگر میگفتند :

«دیگران را نجات داد ولی خود را نمیتواند نجات دهد . مسیح

۳۲- پادشاه اسرائیل اکنون از چلیپا بزیربیاید تا به بینیم و ایمان آوریم».

کسانیکه با وی بچلیپا کشیده شده بودند اورا دشنام میدادند .

و افسین ۴۵ عیسی

۳۳- چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم بر همه زمین تاریک بود.

ساعت نهم عیسی باواز بلندگفت :

۳۴- «ایلی ایلی لما شبختی ؟ که معنی آن اینست: خدایا خدایا چرا مرا

ترك نمودی ؟»

۳۵- برخی از ایستادگان شنیدند و گفتند :

«اینک ایلیاس را میخواند».

۳۶- آنگاه یکی دوید و اسفنجی را از سرکه پر کرد ، بر سر نی نهاد و

باو نوشانید و گفت :

«بگذارید به بینیم آیا ایلیاس برای پائین آوردن او می آید».

۳۸- عیسی آواز بلندی بر آورد و جان سپرد .

پس از مرگ عیسی

۳۸- و پرده معبد از بالا تا پائین دریده شد .

۳۹- چون فرمانده گردانی که برابر وی ایستاده بود دید که او در حال

فریاد زدن جان سپرد گفت :

«راستی که این مرد پسر خدا بود».

۴۰- چندزنی از دور نگاه میکردند که از آن جمله بودند مریم مجدلی،

۴۱- مریم مادر یعقوب کهتر و مادر یوسف و سالومه که هنگام بودن او در

جلیل پیروی و خدمت می کردند و زنان بسیاری دیگری که با او

باورشلیم آمده بودند .

تدفین عیسی

۴۲- شب هنگام چون روز تهیه، یعنی روز پیش از شنبه بود، یوسف از اهل

۴۳- رامه مردی شریف از اعضای شورا که او نیز در انتظار ملکوت خدا

بود با جسارت نزد پیلطس رفت و کالبد عیسی را از وی در

خواست .

۴۴- پیلطس از اینکه عیسی چنین زود مرده بود دچار شگفت شد و

فرمانده گردان را خواند و از او پرسید که آیا مرده است ؟

۴۵- چون اینرا بوسیله وی اطلاع یافت کالبد را بیوسف بخشید .

۴۶- پس یوسف کتانی خرید او را از چلیپا بزیر آورد در کتان پیچید و

در گوری که از سنک تراشیده بودند نهاد و سنک را بر سر گور

غلطانید .

۴۷- مریم مجدلیه و مریم مادر یوسف نگاه میکردند که کجا نهاده شد.

بخش شانزدهم

گور خالی

- ۱- هنگامیکه شنبه گذشت، مریم مجدلیه و مریم مادریعقوب و سالومه حنوط خریدند و برای تدهین کردن عیسی آمدند .
- ۲- بامدادان روز یکشنبه صبح بسیار زود هنگام طلوع آفتاب، برگور آمدند و با یکدیگر میگفتند :
- ۳- «چه کسی سنگ را برای ما از گور میگرداند؟»
- ۴- چون نگاه کردند دیدند که سنگ غلطانید شده است و حال آنکه بسیار بزرگ بود .
- ۵- چون بگور در آمدند جوانی را دیدند که جامه سفید در برداشت و بطرف راست نشسته بود و متحیر شدند. بایشان گفت :
- ۶- «عیسی ناصری مصلوب را میخواهید و حال آنکه او برخاست و در
- ۷- اینجا نیست. این جائی است که وی را نهاده بودند . پس بروید و بشاگردانش و بپطرس بگوئید او در رفتن بجلیل از شما پیشی گرفت و او را در آنجا، همانطور که شما گفت، خواهید دید».
- ۷- از گور بیرون آمدند و گریختند زیرالرزش و ترس ایشان را فرو گرفته بود و بکسی چیزی نگفتند .

ظهور عیسی

- ۹- بامداد روز اول هفته که برخاست ، نخست بمریم مجدلیه که از او
- ۱۰- هفت شیطان رانده بود ظاهر شد . اورفت و بکسانیکه باوی بودند

۱۱- و گریه وزاری میکردند خبر داد. ایشان چون شنیدند که «زنده است و بر وی ظاهر شد» باور نکردند.

۱۲- پس از آن بشکل دیگری بدو تن از ایشان در هنگامیکه بدهات میرفتند

۱۳- هویدا گردید. این دو تن رفتند و به بقیه خبر دادند؛ لیکن قول

۱۴- ایشان را نیز باور نکردند. سرانجام به یازده تن هنگامیکه برای

۱۵- صرف غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را از کم ایمانی و سخت

دلیشان ملامت نمود زیرا کسانی را که قیام او را دیده بودند تصدیق

نکرده بودند. پس بایشان گفت :

۱۶- «بهمه جهان بروید و بهمه آفریدگان انجیل خود را موعظه کنید .

هر که ایمان آورد نجات خواهد یافت اما هر که ایمان نیاورد براو

۱۷- حکم خواهد شد. و این نشانها از پی ایمانداران خواهد بود : بنام

۱۸- من شیاطین بیرون میکنند و بزبانهای تازه سخن میگویند، حامل

مارها میباشند و اگر چیزی کشنده نوشیدند بایشان زبانی نمیرساند؛

دستهایشان را بر بیماران میگذارند و شفا می یافتند».

صعود عیسی با آسمان

۱۹- پس از آنکه عیسی سرور با ایشان سخن گفت با آسمان بر شد و

بر دست راست خدا نشست».

۲۰- ایشان رفتند در همه جا موعظه کردند. خداوند با ایشان همکاری

میکرد و سخن را با معجزاتی که نزدیکشان بود استوار میگردانید .

انجیل لوقا

بخش اول

پیش‌گفتار

- ۱- چون بسیاری شروع بتالیف داستانهای اموری که نزد ما متیقن است کردند .
- ۲- چنانکه آنانیکه از آغاز شاهد آن و خادمان سخن‌بودند، آنرا بما تسلیم داشته‌اند ، من نیز پس از آنکه همه چیز را از ابتدا بدقت
- ۳- دریافتم، برآن‌شدم که آنها را به ترتیب برای تو ای تیوفیلس عزیز
- ۴- بنویسم ، تدرستی سخن را که بدان تعلیم یافته‌ای دریابی .

بشارت زادن یحیی

- ۵- در زمان هیروُدس پادشاه یهود، کاهنی بود زکریا نام از طایفه ابیا و زن او از دختران هارون و نامش ایصابت .
- ۶- هر دو نزد خدا درستکار بودند، همه فرمانها و فرایض خدا و ندرای بی‌عیبی جاری می‌ساختند .
- ۷- ایشانرا فرزندی نبود زیرا ایصابت نازا و هر دو سالخورده بودند.

۸- هنگامیکه در نوبت طایفه خود کاهن درگاه خدا بود بنا بر عادت
۹- کهنانت، قرعه وارد شدن به معبد خداوند و بخور سوزاندن باو
اصابت کرد.

۱۰- در هنگام بخور سوزاندن، همه مردم در بیرون نماز می‌گزاردند.

۱۱- فرشته خداوند در حالیکه بجانب راست آتشدان بخور ایستاده بود،
بنظرش آمد.

۱۲- چون زکریا اورا دید، پریشان گشت و ترس بروی غالب آمد.

۱۳- فرشته باو گفت: «ای زکریا، مترس زیرا دعایت مستجاب شد و
زن تو ایصابات پسری خواهد زائید و اورا یحیی خواهی نامید.

۱۴- و بتو خوشی و شادی رخ خواهد نمود و از زادن او بسیاری شادمان
خواهند شد.

۱۵- زیرا پیش خدا بزرگ خواهد بود. شراب و مسکر نخواهد نوشید
و حتی در حالیکه در شکم مادر باشد، از روح القدس سرشار
خواهد شد.

۱۶- بسیاری از فرزندان اسرائیل را بسوی خدای سرورشان باز
خواهد گردانید، و او بروح و قدرت الیاس بنزد وی خواهد رفت
۱۷- تا دل‌های پدران بسوی پسران، و نافرمانان را بخرد نیکو کاران
بازگرداند و برای خداوند، قوم کاملی آماده گرداند.

۱۸- زکریا بفرشته گفت: «اینرا طبق چه چیز بدانم، زیرا من پیرم و
زنم سالخورده».

۱۹- فرشته پاسخ داد و گفت: «من جبرئیل متوقف در برابر خداوند و
فرستاده شده‌ام تا با تو سخن گویم و اینرا بتو مؤذنه دهم.

- ۲۰- واینک خاموش خواهی شد و تا روزیکه این امر انجام پذیرد توانائی سخن گفتن نخواهی داشت. زیرا که سخن مرا که هنگام خود کامل خواهد گردید باور نداشتی».
- ۲۱- و همه مردم منتظر زکریا و از دیری ماندنش در معبد ، متعجب بودند.
- ۲۲- چون بیرون آمد توانائی سخن گفتن با ایشان را نداشت . پس دانستند که در معبد رویائی دیده است .
- ۲۳- و چون روزهای خدمتش پایان رسید، بخانه خود رفت .
- ۲۴- پس از آن روزها ایصابات آبتن شد و مدت پنج ماه خود را
- ۲۵- پنهان نمود و میگفت : در روزهاییکه خداوند بمن توجه داشت برای آنکه ننگ و عار مرا در میان مردم از بین بردارد، چنین نمود».
- بشارت بمریم :
- ۲۶- در ماه ششم جبرئیل فرشته از جانب خدا به شهری از جلیل که نامش ناصره بود فرستاده شد .
- ۲۷- بنزد دوشیزه ای نامزد مردی یوسف نام ، از خاندان داود، و نام آن دوشیزه مریم بود .
- ۲۸- چون فرشته نزد او آمد گفت : «درود بر تو ای سرشار از نعمت ، خدا با توست ، تو در میان زنان مبارکی» .
- ۲۹- چون این سخن را شنید مضطرب گردید و در باره این چه نوع سلامتی است در اندیشه شد .
- ۳۰- فرشته باو گفت: «ای مریم، مترس زیرا که نزد خدا نعمت یافته ای.
- ۳۱- اینک آبتن خواهی شد و پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید .
- ۳۲- و او بزرگ و پسر باری تعالی خوانده خواهد شد و خدای سرور

تخت پدرش داود را بدو خواهد داد .

۳۳- و تا ابد بر خاندان یعقوب پادشاهی خواهد کرد و پادشاهی وی را پایان نخواهد بود».

۳۴- مریم بفرشته گفت : « این ، چگونه ممکن خواهد بود در حالیکه من مردی را نمی شناسم؟ »

۳۵- فرشته در پاسخ وی گفت : « روح القدس بر تو حلول خواهد کرد و نیروی باری تعالی بر تو سایه خواهد افکند . بنابراین آنکه از تو زائیده شود پسر خدا خوانده خواهد شد .

۳۶- و اینک الیصابات خویشاونده تو نیز در پیری خود آبستن پسری است و برای زنی که او را نازا می نامیدند اینک ماه ششم آبستنی است .

۳۷- زیرا نزد خدا چیز دشواری وجود ندارد».

۳۸- مریم گفت : « اینک کنیز خدا و ندم و برای من بر حسب سخن تو عمل شود» . پس فرشته از پیش وی رفت .

دیدار مریم از الیصابات

۳۹- در آن روزها مریم برخاست و بشتاب به شهر یهودیه در کوهستان رفت .

۴۰- و بخانه زکریا در آمد و بالیصابات درود گفت .

۴۱- چون الیصابات درود مریم را شنید ، بچه در درون شکمش بحرکت در آمد و الیصابات از روح القدس پر شد .

۴۲- پس با آواز بلند گفت : « تو در میان زنان مبارکی و میوه درون تو مبارک است .

۴۳- و این از کجا بمن رسید که مادر خدا و ندم نزد من بیاید ؟

۴۴- زیرا هماندمیکه آواز درود تو بگوش من رسید بچه ای که در شکم

من است از خوشی بحرکت در آمد.

۴۵- خوشا بحال تو که ایمان آورده ای ، زیرا آنچه از جانب خداوند

بتو گفته شده است بانجام خواهد رسید.»

۴۶- پس مریم گفت : «جان من خداوند را تعظیم میکند .

۴۷- و روح من بخدای نجات دهنده ام شادمان است .

۴۸- زیرا که برفروتنی کنیز خود نگریست و از این پس همه دودمانها

مرا مبارك خواهند خواند .

۴۹- زیرا آن نیرومند دربارۀ من کارهای بزرگی کردونام اومقدس است.

۵۰- ومهربانی او برای کسانی که از او میترسند از نسلی بنسلی است.

۵۱- ببازوی خود قدرت نمائی کرد و خودپرستان را با افکار دلهایشان

پراکنده کرد .

۵۲- نیرومندان را از تخت فرود افکند وفروتنان را سرافراز گردانید.

۵۳- گرسنگان را از خیرات سیر کرد، وتوانگران را تهی دست فرستاد.

۵۴- بنده خود اسرائیل را پذیرفت زیرا رحمت خود را یادآوری کرد.

۵۵- آنچه آنکه به پدران ما سخن گفته بود، بابراهیم وبنسل اوتا ابد.»

۵۶- مریم نزدیک سه ماه نزد وی ماند، آنگاه بخانه خود بازگشت.

زادن یحیی

۵۷- ایصابت چون زمان وضع حملش رسید پسری زائید .

۵۸- همسایگان وخویشان شنیدند که خداوند بروی رحمت بزرگی کرد

و با اوشادی نمودند .

۵۹- روز هشتم برای ختنه کردن كودك آمدند و اورا بنسام پدرش

زکریا نامیدند .

۶۰- ولی مادرش در پاسخ ایشان گفت : « هرگز ، اوباید یحیی

نامیده شود» .

۶۱- بوی گفتند: «در خاندان تو کسی که باین نام خوانده شود وجود ندارد» .

۶۲- پس به پدرش اشاره کردند که او را چه میخواند بنامند .

۶۳- لوحی خواست و «نامش یحیی است» در آن نوشت . و همه دچار شگفتی شدند .

۶۴- هماندم دهان و زبان او گشوده شد و در حالیکه خدا را ستایش میکرد بسخن آمد .

۶۵- و همه همسایگان ایشان دچار ترس شدند و در همه کوهستان یهودیه این سخنان را بیان کردند .

۶۶- هر که این را می شنید در دل نگاه میداشت و میگفت: «این کودک چه خواهد بود؟» زیرا دست خدا با وی بود .

سرور زکریا

۶۷- زکریا پدرش از روح القدس سرشار شد و نبوت کرد و گفت :

۶۸- «مبارک باد خدای سرور اسرائیل زیرا که بقوم خود تفقد نمود و برای ایشان فدیة قرار داد .

۶۹- و شاخ نجاتی برای ما در خانه بنده خود داود برافراشت .

۷۰- آنچه آنکه بر زبان پیغمبران مقدس خود در طول روزگار سخن گفت :

۷۱- باینکه ما را از دشمنان و از دست همه کسانیکه بما کینه دارند رهائی بخشد .

۷۲- بر پدران ما مهربانی نموده و پیمان مقدس را یادآوری کرده باشد .

- ۷۳- سوگندی را که برای پدر ما ابراهیم خورد که بما عطا کند،
- ۷۴- باینکه از دست دشمنانمان رهائی دهد تا او را بدون بیمی خدمت
- ۷۵- کنیم با تقدس و نیکو کاری ، در همه دوران زندگانی خود .
- ۷۶- و تو ای پسر ، پیغمبر باری تعالی خوانده خواهی شد زیرا که پیش خداوند، برای آماده کردن راههای اوسبقت خواهی گرفت .
- ۷۷- و بقوم او علم رهائی و بخشوده شدن از خطاهایشان را عطا خواهی کرد .
- ۷۸- به احشای رحمت خدای ماکه بآن سپیده عالی از ما تفقد نمود .
- ۷۹- تا کسانیکه در تاریکی وسایه مرگ نشسته اند روشنی یابند و پاهای ما را براه سلامت راهنمایی کند .»
- ۸۰- و کودک نمومیکرد و در روح نیرومند می گشت و تا روز ظهورش بر اسرائیل در بیابانها بود .

بخش دوم

میلاد عیسی در بیت‌الحم

- ۱- در آن زمان فرمانی از او غسطس قیصر صادر شد تا همه جهان را سرشماری کند .
- ۲- و این سرشماری اول از حکومت کیرینوس در سوریه معمول گردیده بود .
- ۳- هر کسی برای سرشماری بشهر خود میرفت .
- ۴- ویوسف نیز از جلیل از شهر ناصره بشهر داود در یهودیه که بیت‌الحم

- نامیده میشد ، صعود کرد ، تا با مریم همسرش آنکه آبستن بود
- ۵- سرشماری شود .
- ۶- هنگامیکه در آنجا بودند مدت زائیدن کامل شد .
- ۷- پس پسر نخستین خود را زائید ، او را در قنذاق پیچید و در آخور خوابانید زیرا که برای ایشان در کاراوانسرا جائی نبود .
- ۸- در آن ناحیه شبانانی بودند که شب تا صبح برای نگهداری گله در بیابان بیدار می ماندند .
- ۹- ناگهان فرشته خدا برابرشان ایستاد و جلال خدا پیرامونشان تابید و بسیار ترسیدند .
- ۱۰- فرشته بایشان گفت : «مترسید، اینک بشما مژده شادی بزرگی که برای همه مردم خواهد بود میدهم .
- ۱۱- امروز برای شما، در شهر داود، نجات دهنده ایکه مسیح سرور باشد زائیده شد .
- ۱۲- و این برای شما نشانه ایست که شما کودکی را پیچیده در قنذاق و نهاده شده در آخور خواهید یافت .
- ۱۳- ناگهان با آن فرشته گروهی از لشکر آسمانی پدید آمدند در حالیکه خدا را ستایش میکردند و میگفتند :
- ۱۴- «خدا را در بلندی شکوه و جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم خرسندی باد».
- ۱۵- و چون فرشتگان از نزد ایشان با آسمان رفتند، شبانان بیکدیگر گفتند: «به بیت لحم برویم و این امر واقعی را که خداوند ما را از آن آگاه گردانید به بینیم».
- ۱۶- بشتاب آمدند و مریم و یوسف و کودک نهاده در آخور را یافتند .

۱۷- و چون اینرا دیدند سخنی را که در بساره این طفل گفته شده بود دریافتند .

۱۸- و هر که آنچه را که شبانان بایشان خبر دادند شنید در شگفت شد .

۱۹- اما مریم همه این چیزها را نگاه میداشت و در آن باره در دل خود می اندیشید .

۲۰- شبانان در حالیکه خداوند را برای همه آنچه که آنچنانکه بایشان گفته شده بود شنیده و دیده بودند، ستایش میکردند و بزرگ میداشتند، باز گشتند .

۲۱- و چون مدت هشت روز برای ختنه کردن کودک کامل شد آنچنانکه پیش از آمدنش در شکم مادر، فرشته او را نام گذارده بود ، عیسی نام نهادند .

۲۲- و چون روزهای تطهیر او بر حسب شریعت موسی با انجام رسید او را باورشلیم بردند تا بحضور خداوندش برسانند ، بر حسب ۲۳- آنچه که در قانون الهی نوشته شده که : ذکوری که رحم را گشود برای خداوند مقدس خوانده میشود . و راجع بآنکه در قانون ۲۴- الهی گفته شده است : باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر قربانی بدهند .

۲۵- در اورشلیم مردی درستکار و پرهیزگار بنام شمعون وجود داشت که منتظر تسلی اسرائیل و روح القدس در وی بود .

۲۶- از جانب روح القدس باو وحی شد که تا مسیح خداوند را نبیند نخواهد مرد .

۲۷ -- پس با روح بسوی معبد روی آورد . زمانیکه والدینش کودک را بدانجا وارد کرده بودند تا طبق رسوم شریعت با وی

عمل کنند .

- ۲۸- اوهم وی را در آغوش گرفت و خدا را ستایش کرد و گفت :
- ۲۹- «اکنون ای خداوند بنده خود را بنا بر قول خود بسلامتی آزاد کن ،
- ۳۰- زیرا که چشمانم خلاص ترا دیده اند ،
- ۳۱- که آنرا برابر روی همه ما آماده گردانیدی .
- ۳۲- نوری روشن کننده ملل ، و شکوهی برای قوم تو اسرائیل» .
- ۳۳- و پدر و مادرش از آنچه گفته شد دچار شگفتی گردیدند .
- ۳۴- شمعون ایشانرا برکت داد و بمادرش مریم گفت : «اینک این کودک برای افتادن و برخاستن بسیاری از اسرائیل قرار داده خواهد شد و هدف مخالفت قرار خواهد گرفت .
- ۳۵- و نیز بوجود تو برای آنکه اندیشه دلهای بسیاری آشکار گردد ، شمشیر فرو خواهد رفت .
- ۳۶- و زنی پیغمبر نیز حنا نام، دختر فنوئیل ، از دودمان اشیر بود که از زمان دوشیزگیش هفت سال با شوهر بسر برده بود .
- ۳۷- و او در بیوگی خود تا هشتاد و چهار سالگی در حالیکه هرگز از معبد دور نشد شبانه روز، روزه و نماز میگذارد .
- ۳۸- در همان دم حضور بهم رسانید و خداوند را سپاس گزارد و برای همه کسانی که منتظر نجات اسرائیل بودند ، درباره او سخن میگفت.
- بازگشت به ناصره
- ۳۹- و چون هر چیزی را بر حسب شریعت خداوند بانجام رسانیدند ، بشهر خود ناصره در جلیل بازگشتند .
- ۴۰- کودک نمو میکرد و نیرومند میشد، در حالیکه از حکمت سرشار، و نعمت خدا بر او بود .

عیسی گم و یافته شده در بند

- ۴۱- و پدر و مادر او هر سال برای عید فصح با اورشلیم میرفتند .
- ۴۲- چون دوازده سال شد، بنا بعبادت عید با اورشلیم صعود کردند .
- ۴۳- هنگامیکه روزهای عید تمام شد، در حالیکه باز میگشتند عیسی کودک در اورشلیم بجا ماند و پدر و مادرش ملتفت نشدند .
- ۴۴- برای آنکه می پنداشتند در قافله است، بعد از يك روز سفر او را در میان خویشان و آشنایان جستجو مینمودند .
- ۴۵- او را نیافتند ، برای جستش با اورشلیم باز گشتند .
- ۴۶- پس از سه روز او را در معبد یافتند که در میان معلمین نشسته بود، بایشان گوش میداد و از ایشان پرسش میکرد .
- ۴۷- همه کسانی که سخن او را می شنیدند از خرد و پاسخهایش در شگفت بودند .
- ۴۸- چون او را دیدند مبهوت شدند و مادرش بوی گفت: « ای پسر چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من ترا با اندوه جستجو میکردیم.»
- ۴۹- بایشان گفت: « چرا مرا می جستید آیا نمی دانستید که من باید در کارهای مربوط بپدر خود باشم؟»
- ۵۰- اما سخنی را که بایشان گفت نفهمیدند .
- ۵۱- پس با ایشان روانه شد و بنا صره آمد و نسبت بایشان فروتن بود . مادرش همه آن سخن را در دل خود نگهداشته بود .
- ۵۲- عیسی در خرد و قامت و نعمت نزد خدا و مردم پیش بود .

بخش سوم

موعظه یحیی

- ۱- در سال پانزدهم پادشاهی طیباریوس قیصر هنگامیکه پیلاتس پنتی فرماندار یهودیه بود و هیرودس تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه و تراخونیتس و لیسانیا تیتراک آبلیه ،
- ۲- زمانیکه حنان و قیافا رؤسای کاهنان بودند ، سخن خدا بریحیی پسر زکریا در بیابان نازل شد .
- ۳- بهمه دیار اردن آمد تا بتعمید توبه برای آمرزش گناهان موعظه کند.
- ۴- آنچنانکه در کتاب گفتارهای اشعیای پیغمبر نوشته شده است: «آواز نداکننده در بیابان : راه خداوند را آماده سازید و راههایش را استوار گردانید.
- ۵- هر دره انباشته و هر کوه و تپه پست ، هر کجی راست ، و هر راه ناهمواری راه آسان خواهد شد .
- ۶- هر جاننداری نجات خدا را خواهد دید» .
- ۷- آنگاه بآن جماعتی که برای تعمید گرفتن از وی می آمدند میگفت: «ای زادگان افعی چه کسی شمارا برای گریختن از خشم آینده راهنمایی کرد؟
- ۸- میوه های سزاوار توبه را بیاورید و آغاز بگفتن این نکنید که پدرما ابراهیم است، زیرا من بشما میگویم : خدا توانا است که از این سنگها برای ابراهیم فرزندان برپاگرداند .
- ۹- اینک تبر برریشه درخت نهاده شده است . هر درختی که میوه نیکو

نیاورد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد».

۱۰- پس ملت از وی میپرسید: «ما چه کنیم؟»

۱۱- بایشان پاسخ داد و گفت: «هر که دو جامه دارد باید بکسی که ندارد

بدهد و هر که خوراک دارد نیز باید چنین کند».

۱۲- باجگیران نیز برای تعمید آمدند و باو گفتند: «ای استاد ما چه

کنیم؟».

۱۳- بایشان گفت: «چیزی بیش از آنچه که مقرر است مگیرید».

۱۴- سپاهیان نیز از او پرسیدند و گفتند: «ما نیز چه کنیم؟» بایشان

گفت: «بر کسی ستم مکنید، بهتان مزید و بوظیفه و مقرری خود

قانع باشید».

۱۵- هنگامیکه مردم منتظر بودند و همه در دل خود در بارهٔ یحیی

می‌اندیشیدند که: شاید این مسیح است، یحیی بهمه ایشان متوجه

۱۶- شد و گفت: «من شمارا بآب تعمید میدهم، لیکن کسی توانا تر از

من خواهد آمد که من شایستگی گشودن بند کفشش را هم ندارم

و او شمارا بروح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

۱۷- او کسی است که بدست پارو دارد تا خرمن خویش را پاک کرده،

گندم را در انبار خود گرد آورده و گاه را در آتشی که خاموش

نمیشود بسوزاند».

۱۸- چیزهای دیگر بسیاری بود که بآنها در موعظهٔ خود مردم را

بشارت میداد.

۱۹- اما هرودس تیتراک چون یحیی او را بخاطر هریرودیس زن برادرش

فیلیپس و سایر بدیهائیکه کرده بود سرزنش میکرد این را نیز

بر همه افزود، و یحیی را بزندان انداخت .

تعمید عیسی

- ۲۱- چون تمام مردم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید یافت ، هنگامیکه نماز میگزارد آسمان گشوده شد . روح القدس بصورت جسمانی ،
۲۲- بشکل کبوتری ، بروی فرود آمد و آوازی از آسمان در رسید که :
« تو فرزند محبوب منی ، بتوشاد شدم» .

نسب نامه عیسی

- ۲۳- و هنگامیکه عیسی آغاز کرد، نزدیک سی ساله بود و بر حسب آنچه گمان کرده اند پسر یوسف ، پسر هیللی ، پسر متات ، پسر لاوی ،
۲۴- پسر ملکلی ، پسرینا ، پسر یوسف ،
۲۵- پسر متاتیا ، پسر آموس ، پسر ناحوم ، پسر حسللی ، پسر نجی ،
۲۶- پسر مات ، پسر متاتیا ، پسر شمعی ، پسر یوسف ، پسر یهودا ،
۲۷- پسر یوحنا ، پسر ریسا ، پسر زروبابل ، پسر سالتیئیل ، پسر نیری ،
۲۸- پسر ملوی ، پسرادی ، پسر قوسام ، پسر ایلمودام ، پسر عیر ،
۲۹- پسر یوسی ، پسر ایلعازر ، پسر یوریم ، پسر متات ، پسر لاوی ،
۳۰- پسر شمعون ، پسر یهودا ، پسر یوسف ، پسر یونان ، پسر ایلیاقیم ،
۳۱- پسر ملیا ، پسر مینان ، پسر متاتا ، پسر ناتان ، پسر داود ،
۳۲- پسر یسی ، پسر عبید ، پسر بو عز ، پسر شلمون ، پسر نخشون ،
۳۳- پسر عمیناداب ، پسر آرام ، پسر حصرون ، پسر فارس ، پسر یهودا ،
۳۴- پسر یعقوب ، پسر اسحق ، پسر ابراهیم ، پسر تارح ، پسر ناحور ،
۳۵- پسر فالج ، پسر عابر ، پسر صالح .
۳۶- پسر قیانان ، پسر ارفکشا ، پسر سام ، پسر نوح ، پسر لامک ،

۳۷- پسر متوشالغ ، پسر خونوخ ، پسر یارد ، پسر مهلائیل ، پسر قینان .

۳۸- پسر آنوش ، پسر شیث ، پسر آدم ، پسر خدا .

بخش چهارم

آزمایش از عیسی

۱- عیسی در حالیکه سرشار از روح القدس بود ، از اردن بازگشت و روح او را در بیابان راهنمایی کرد .

۲- مدت چهل روز بوسیله شیطان آزمایش میشد. و در آن روزها چیزی نخورد. چون تمام شد، گرسنه گردید .

۳- شیطان بوی گفت: «اگر پسر خدا هستی، بفرما تا این سنگ نان بشود».

۴- عیسی بدو پاسخ داد که : « چنین نیست که انسان تنها بنان زندگی کند ، بلکه بهر سخن خدا ».

۵- شیطان او را بر سر کوه بلندی برد و همه کشورهای جهان را در آنی بوی نمود و گفت :

۶- « تمام قدرت این کشورها را با فر و شکوهشان بتو میدهم زیرا که بمن واگذار شده است و من بهر که بخواهم میبخشم .

۷- اگر تو در برابر من سجده کنی همه اینها از آن تو خواهد بود».

۸- عیسی در پاسخ او گفت : « نوشته شده است: خدای سرور خود را پرستش کن و تنها او را بندگی نما ».

۹- او را به اورشلیم برد، بر کنگره معبد برپا داشت و بوی گفت : «اگر پسر خدا هستی خود را از اینجا بزیر افکن :

۱۰- زیرا نوشته شده است که : او فرشتگان خود را درباره تو سفارش کرد که نگاهت دارند و ترا بروی دستهای خود بردارند تا پاپیت به
۱۱- سنگی نخرد».

۱۲- عیسی پاسخ داد و گفت : « گفته شد خدای سرور خود را آزمایش مکن».

۱۳- شیطان که همه آزمایشهای خود را بانجام رسانید تا مدتی از او دور شد .

عیسی در جلیل

۱۴- عیسی بقدرت روح القدس بجلیل بازگشت و خبر او در همه آن نواحی پراکنده شد .

۱۵- در کنیسه ایشان تعلیم میداد و همه وی را تعظیم میکردند .

۱۶- به ناصره ، بجائیکه پرورده شده بود آمد و چنانکه عادت او بود، روز شنبه بکنیسه داخل شد و برای خواندن برخاست .

۱۷- کتاب اشعای پیغمبر را باو دادند. چون کتاب را گشود ، جائی را یافت که در آن نوشته شده است :

۱۸- «روح خداوند بر منست و از اینرو مرا مسح کرد و فرستاد تا مسکینان را مژده دهم، و شکسته دلان را شفا بخشم .

۱۹- اسیران را ندای آزادی دهم ، کوران را به بینائی ، ستمدیدگان را برای نجات آزادگردانم ، سال پسندیده خداوند را مژده دهم .

۲۰- پس کتاب را بهم پیچید ، آنرا بخدمتکار بازگردانید و نشست. همه کسانی که در انجمن بودند بسوی وی چشم دوخته بودند .

۲۱- پس آغاز بگفتن برای ایشان کرد: « امروز این نوشته ای که بر گوشهای شما خوانده شد کامل گردید» .

۲۲- همه بوی شهادت میدادند و از سخن پر نعمتی که از دهانش بدر می آمد شگفت زده بودند و میگفتند: «آیا این پسر یوسف نیست؟»
۲۳- بایشان گفت: «بیشک این مثل را بمن خواهید گفت: ای پزشک خود را شفا ده، همه آنچه را که شنیده ایم در کفر ناحوم کرده ای اینجا نیز در وطن خود بنما».

۲۴- راستی بشما میگویم که هیچ پیغمبری در وطن خویش مقبول نباشد.
۲۵- بر راستی بشما میگویم که چه بسا بیوه در اسرائیل در روزهای الیاس هنگامیکه آسمان سه سال و شش ماه بسته شد و گرسنگی بزرگ در تمام زمین پدید آمد بودند.

۲۶- والیاس پیش هیچ يك از ایشان فرستاده نشد مگر در «صرفه صیدون» به نزد بیوه زنی.

۲۷- ابرصان بسیاری در اسرائیل در زمان الیشع پیغمبر بودند و هیچ يك از ایشان مگر نعمان سریانی پاك نشد».

۲۸- چون کسانی که در آن انجمن بودند، اینرا شنیدند از خشم سرشار شدند: برخاستند و او را به بیرون شهر راندند و تاسر کوهی که شهر ایشان بر آن بنیاد گردیده بود همراهیش کردند تا او را از آنجا بزیر افکنند.
۳۰- اما او از میان ایشان گذشت و رفت.

در کفر ناحوم:

۳۱- و بکفر ناحوم شهر جلیل فرود آمد و در روزهای شنبه ایشانرا تعلیم میداد.

۳۲- از آموزش او دچار حیرت شدند، زیرا سخنان وی با قدرت بود.
۳۳- در کنیسه کسی بود که روح پلید شیطان داشت و با آواز بلند فریاد کنان.

۳۴- گفت: آه! «ای عیسی ناصری، ما را با توجه کار است، آیا آمده‌ای

تا ما را هلاک‌گردانی؟ ترا شناختم کیستی، تو قدوس خدائی».

۳۵- عیسی نهیب زد و فرمود: «خاموش باش و از وی خارج شو».

شیطان او را بمیان جمع پرتاب کرد و از وی خارج شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.

۳۶- همه دچار حیرت شدند و شروع بگفتگو با یکدیگر کردند که: «این

چه سخنی است: دارای قدرت و نیروست بارواح پلید فرمان‌خروج

میده‌د و خارج میشوند».

۳۷- شهرت او در هر جای آن حوالی پیچید.

شفای نادرزن شمعون

۳۸- از کنیسه برخاست و بخانه شمعون درآمد. مادر زن شمعون تب

شدید داشت. از او درباره وی تقاضا کردند.

۳۹- بر بالینش خم شد و تبرانهب داد و تب او را ترك گفت، بیمار بیدرنگ

برخاست و بایشان خدمت میکرد.

شفای همگانی

۴۰- و چون آفتاب غروب کرد هر کسانیرا که بعلل مختلف بیمار بودند

نزدش آوردند و دست خود را بروی هریک از ایشان می‌نهاد و

شفایشان میداد.

۴۱- شیاطین از بسیاری در حالیکه بانگ میزدند و میگفتند: «تو پسر خدائی»

خارج میشدند. بایشان قدغن میکرد و نمی‌گذاشت که سخنی بگویند،

زیرا که اینان میدانستند او مسیح است.

۴۲- روز که شد بیرون آمد و بجائی خالی از سکنه رفت و گروهی بسیار

در جستجویش بودند و باو رسیدند و ویرا از اینکه از نزدشان برود

باز داشتند.

- ۴۳- بایشان گفت: «باید بشهرهای دیگری نیز ملکوت خدا را مزده دهم زیرا که من برای همین کار فرستاده شده‌ام».
- ۴۴- و در کنیسه‌های جلیل موعظه مینمود .

بیشش پنجم

ماهگیری شگفت‌انگیز :

- ۱- زمانیکه جمعیت برای شنیدن سخن خدا بر او ازدحام میکردند در کنار دریاچه «جنیسارت» ایستاده بود .
- ۲- دو کشتی را بسته در کنار دریاچه دید. ماهی‌گیران از کشتی بدرآمده، دامهای خود را شستشو میدادند .
- ۳- یکی از آن دو کشتی که از آن شمعون بود سوار شد ، و از او درخواست نمود تا اندکی از خشکی دور شود . آنگاه نشست و از کشتی مردم را تعلیم میداد .
- ۴- چون از سخن گفتن فارغ شد، بشمعون گفت: «بمیان دریا برانید و دامهای خود را برای شکار بیندازید».
- ۵- شمعون پاسخ داد: «ای استاد! همه شب رنج کشیدیم و نصیبی نبردیم لیکن بسخن تو دام را خواهم افکند» .
- ۶- چون چنین کردند، مقدار زیادی ماهی گرفتند بطوریکه نزدیک بود دامشان پاره شود .
- ۷- به یاران خود در کشتی دیگر، اشاره کردند که بیایند و ایشانرا کمک کنند. پس آمدند و هر دو کشتی را پر کردند بطوریکه هر دو نزدیک بغرق شدن گردیدند .

۸- شمعون پطرس چون چنین دید برزانه‌های عیسی افتاد و گفت: «ای سرور، از من دور شو، زیرا که مردی گناهکارم».

۹- بسبب صید ماهی که کرده بودند بری و آنانیکه با او بودند تعجب مستولی شده بود و نیز یعقوب و یوحنا پسران زبیدی که رفقای شمعون

۱۰- بودند. عیسی بشمعون گفت: «مترس زیرا از این پس صیاد مردم خواهی بود».

۱۱- کشتیها را که بخشکی رساندند، همه چیز را رها کردند و بدنبال او آمدند.

شفای يك پيسی

۱۲- هنگامیکه دریکی از شهرها بود، ناگاه مردی پراز پیسی آمد و چون عیسی را دید بروی در افتاد و از وی درخواست کرد که: «ای سرور، اگر بخواهی بپاک کردن من قادری».

۱۳- دست خود را دراز و او را لمس کرد و گفت: «خواستم، پاک شو».

هماندم پیسی از او رفت.

۱۴- فرمان داد که بکسی چیزی نگویید، بلکه: «برو و خود را بکاهن نشان بده و آنچنانکه موسی فرموده است برای شهادت ایشان، قربانی تقدیم کن».

۱۵- انتشار خبر او افزونی یافت و گروهی بسیار برای آنکه سخنانش را بشنوند و شفا یابند بر او گرد آمدند.

۱۶- اما او در جاهای خالی از سکنه منزوی میشد و نماز میگزاشت.

شفای مرد مفلوج

۱۷- دریکی از روزها که تعلیم میداد و فریسیان و فقها که از همه دهات جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده بودند نشسته بودند؛ قدرت خداوند

برای شفای ایشان بود .

۱۸- ناگهان مردمی که مرد مفلوج را بر بستری حمل میکردند آمدند و تقاضا نمودند که مفلوج را در آورند و مقابل او بگذارند .

۱۹- چون بسبب ازدحام جائیکه او را از آنجا داخل کنند نیافتند ، ویرا برپام خانه بردند و از میان سفالها در وسط مقابل عیسی گذاردند .

۲۰- ایمان ایشان را که دیدگفت: «ای مرد، گناهان تو بخشوده شد».

۲۱- کاتبان و فریسیان به اندیشه پرداختند که: «این کیست که کفر میگوید؟ چه کسی جز خدا میتواند گناهان را ببخشد؟»

۲۲- چون عیسی اندیشه ایشانرا دانست پاسخ داد که : «در دل خود چه

۲۳- فکر میکنید؟ کدام آسانتر است، گفتن اینکه گناهان تو بخشیده شده ، یا گفتن اینکه برخیز و راه برو؟

۲۴- ولی برای اینکه بدانید پسرانسان در روی زمین قدرت بخشیدن گناهانرا دارد - بمفلوج گفت : «بتو میگویم، برخیز، بستر خودرا بردار و بخانه خود برو».

۲۵- بیدرنگ در مقابل ایشان برخاست ، بستری را که در آن خوابیده بود برداشت ، و در حالیکه خدا را سپاس میگزارد ، بسوی خانه خود رفت .

۲۶- حیرت همرا فرو گرفت ، خدا را سپاس می نمودند و سرشار از ترس ، میگفتند : « امروز چیزهای شگفت آوری دیدیم» .

دعوت لاوی

۲۷- پس از آن خارج شد . باجگیری بنام لاوی را دید که بر باجگاه نشسته بود . بوی گفت: «بدنبال من بیا» .

- ۲۸- همه چیز را رها کرد، برخاست و در پی وی روان شد .
- ۲۹- لاوی مهمانی بزرگی در خانه خود برای او برپا برد و در آنجا گروه بسیاری از باجگیران و دیگران با ایشان نشسته بودند .
- ۳۰- فریسیان و کاتبان ایشان، غرغرکنان بشاگردان او گفتند : « چرا با باجگیران و گناهکاران میخورید و می‌شامید؟ »
- ۳۱- عیسی بایشان پاسخ داد: «تندرستان نیازی پزشک ندارند ولی بیماران (دارند)
- ۳۲- برای دعوت درستگان نیامدم، بلکه برای بتوبه خواندن خطاکاران (آدمم)»
- ۳۳- پس بوی گفتند : « چرا شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و مراقب نمازند و شاگردان فریسیان نیز چنین اند ، لیکن شاگردان تو میخورند و میاشامند؟»
- ۳۴- بایشان گفت : « آیا پسران خانه عروسی، درحالیکه داماد همراهشان است میتوانند روزه بگیرند؟ .
- ۳۵- روزهایی میرسند که داماد از ایشان گرفته خواهد شد ، آنگاه در آن روزها روزه خواهند گرفت .
- ۳۶- بایشان مثلی میگفت که : « هیچ کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمیزند و گرنه آن نوپاره میشود و پارچه‌ایکه از نو گرفته شد، موافق آن کهنه نمی‌باشد.
- ۳۷- کسی شراب تازه را در خیکهای کهنه نمیریزد، و گرنه شراب نو ، خیکها را پاره میکند و میریزد و خیکها تباه میشوند .
- ۳۸- ولی شایسته آنستکه : شراب تازه در خیک تازه گذاشته و هر دو نگهداری شود .

۳۹- کسی نیست که شراب کهنه بنوشد و بیدرنگ نو را درخواست کند زیرا که او میگوید: آن کهنه بهتر است.

بخش ششم

خوشه‌ها و روز شنبه

- ۱- يك روز شنبه از میان کشتزارها میگذشت. شاگردانش خوشه‌ها را می‌چیدند و بکف دست خود می‌مالیدند و میخوردند.
- ۲- برخی از فریسیان بایشان گفتند: «چرا کاری میکنید که انجام آن در روز شنبه شایسته نیست؟»
- ۳- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «آیا نخوانده‌اید که داود هنگامیکه خود و همراهانش گرسنه شدند چه کرد؟»
- ۴- چگونه بخانه خدا در آمد و نان تقدیمی را که خوردن آن جز برای کاهنان حلال نبود، گرفت و خورد و بهمرهان خود نیز بخشید؟»
- ۵- پس بایشان گفت: «پسرانسان مالك شنبه نیز هست».

شفای مرد دست خشک

- ۶- در شنبه دیگر بکنیسه در آمد و شروع بتعلیم کرد. در آنجا مردی که دست راستش خشک بود وجود داشت.
- ۷- کاهنان و فریسیان مراقب بودند که آیا در روز شنبه شفامیدهد، تا اینکه برضد وی بهانه‌ای بیابند.
- ۸- او از اندیشه‌های ایشان آگاه گردید و بمرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست» . پس برخاست و ایستاد.
- ۹- عیسی بایشان گفت: «از شما میپرسم، آیا در روز شنبه کار خیر حلال

هست یا حرام ، آیا وجودی نجات بیابد و یا آنکه هلاک گردد؟»
۱۰- آنگاه نگاه خود را بر همهٔ ایشان گردانید و بمرد گفت : «دست را
دراز کن». آنرا دراز کرد و دستش مانند آن دیگری درست گردید.
۱۱- اما ایشان از روی نادانی برگشتند و دربارهٔ آنچه که باید با عیسی
کرد بگفتگو پرداختند .

برگزیدن دوازده تن

۱۲- در آن روزها برای آنکه نماز بگزارد، بکوهی رفت و شب را در
عبادت خدا بصبح آورد .
۱۳- چون روز شد، شاگردان خود را خواند و از ایشان دوازده تن را
برگزید و آنانرا فرستادگان نامید .
۱۴- شمعون که او را پطرس نام نهادند و برادرش اندریاس یعقوب و
یوحنا فیلیپس و برتولماوس ، ومتی و تومای یعقوب پسر حلفی و
۱۵- شمعون که غیور خوانده میشد ، یهودا برادر یعقوب و یهودا
۱۶- اسخریوطی که او را تسلیم کرد .

ازدحام مردم

۱۷- آنگاه با ایشان فرود آمد، در جای همواری ایستاد و گروه شاگردانش
و انبوه مردم از تمام یهودیه و اورشلیم و کنارهٔ صور و صیدون .
۱۸- آمدند تا سخن او را بشنوند و از بیماریهایشان شفا یابند .
و کسانی که از ارواح پلید در رنج بودند شفا یافتند .
۱۹- همه آن گروه میخواستند او را لمس کنند ، زیرا نیروئی از وی
خارج میشد که همه را شفا میداد .

موعظه بر کوه

۲۰- پس نگاه خود را بسوی شاگردانش بلند کرد و گفت : «خوشحال

شما ای بینوایان ، زیرا ملکوت آسمان از آن شما است !

۲۱- خوشا بحال شما که اکنون گرسنه‌اید ، زیرا سیر خواهید شد !

خوشا بحال شما که اکنون گریانید ، زیرا خواهید خندید !

۲۲- خوشا بحال شما ، هنگامیکه مردم بخاطر پسر انسان بشما کینه

می‌ورزند و از خود میرانند و دشنامتان میدهند و نام شما را مانند

نام بدکار مطرود میدارند !

۲۳- در آن روز شاد باشید و خوشی کنید، زیرا مزد شما در آسمان بزرگ

میباشد، چونکه پدران ایشان نیز با پیغمبران چنین کردند .

۲۴- لیکن وای بر شما، ای توانگران، زیرا که آرامش و تسلیت خود را

یافته‌اید .

۲۵- وای بر شما ، ای سیران ، زیرا گرسنه خواهید شد ! وای بر شما ،

ای خنده‌کنندگان کنونی، زیرا نوحه خواهید کرد و خواهید گریست!

۲۶- وای بر شما ، هنگامیکه مردم در باره شما نیکیهائی بگویند ، در

حالیکه پدران ایشان در باره پیغمبران دروغین نیز چنین کردند !

دوستی حقیقی

۲۷- لیکن بشما ، ای شنوندگان ، میگویم که دشمنان خود را دوست

بدارید و بر کسانی که بر شما کینه می‌ورزند نیکی کنید .

۲۸- نیکی کنید با بدی‌کنندگان بخود ، و برای کسانی که بر شما افترا

می‌بندند نماز بگزارید .

۲۹- و هر که برگونه تو بزند ، گونه دیگر را پیش آور، و بر کسیکه

ردای ترا بگیرد قبای خود را دریغ مدار .

۳۰- هر که از تو چیزی بخواهد، باو بده ، و هر که مال ترا بگیرد ، از

وی مطالبه مکن .

۳۱-- همانطوریکه مردم مایلند که درباره شما عمل کنند، خود با ایشان چنان نمائید .

۳۲-- اگر دوست بدارید که کسی دوستان بدارد برای شما چه فضیلتی است؟ زیرا گناهکاران نیز کسی را که ایشان را دوست بدارد، دوست میدارند .

۳۳-- و اگر بکسانیکه بشما نیکی کرده اند نیکی کنید، برای شما چه فضیلتی است؟ زیرا گناهکاران نیز چنین میکنند .

۳۴-- اگر بکسانیکه امید دارید قرض خود را ادا کنند وام بدهید، برای شما چه فضیلتی است؟ زیرا گناهکاران نیز بگناهکاران برای آنکه بازگردانند وام میدهند .

۳۵-- ولی دشمنان خود را دوست بدارید و نیکوئی کنید و بدون امیدی وام بدهید، زیرا که پاداش شما بزرگ خواهد بود و فرزندان اعلی-علیین خواهید گردید، زیرا که او نسبت به ناسپاسان و بدکاران نیز منعم است .

۳۶-- آنچنانکه پدر شما مهربان است شما نیز مهربان باشید .

۳۷-- داوری نکنید، تا بر شما داوری نشود، بر ضد کسی حکم نکنید تا بر ضد شما حکم نشود، ببخشید تا شما را ببخشند .

۳۸-- عطا کنید، تا عطا کرده شوید. پیمان خوب فشرده و تکان داده شده و لبریز را، در دامن شما خواهند نهاد. زیرا بهمان پیمانهایکه می پیمائید برای شما پیموده خواهد شد.»

۳۹-- بایشان مثلی گفت: «آیا نابینا میتواند نابینائی را راهنمائی کند؟ آیا هر دو ایشان در گودالی نخواهند افتاد؟

۴۰-- شاگرد از استادش برتر نیست، لیکن هر که کامل شده باشد مانند

استاد خود میباشد .

۴۱- چرا خاشاکی را در چشم برادرت میبینی ولی تیری که در چشم خود داری نمی بینی ؟

۴۲- چگونه میتوانی برادر خود بگوئی : ای برادر بگذار تا خاشاک را از چشم تو بیرون آورم، درحالیکه تخته را که در چشم تو است نمی بینی ؟ ای ریاکار ، نخست تخته را از چشم خود خارج کن ، آنگاه خواهی دید که چگونه خاشاک را از چشم برادرت درآوری.

درخت و میوه اش

۴۳- زیرا درخت خوبی که میوه بد ببار آرد و درخت بدی که میوه نیکو دهد ، یافت نمیشود .

۴۴- زیرا هر درختی از میوه اش شناخته میشود . از خار، انجیر نماید و از بوته ، انگور نمی چینند .

۴۵- مرد نیکو از گنج نیکوی دل خود چیزی نیکو برمیآورد و مرد بد از گنج دل بد خود، بدی خارج میکند، زیرا که زبان از افزونی دل سخن میگوید .

احتیاج به عمل کردن

۴۶- چرا مر ا خدا و ندا خدا و ندا میگوئید و آنچه را که میگوییم بکار نمی بندید؟

۴۷- هر که بنزد من بیاید و سخنانم را بشنود و آنرا بکار بندد، برای شما روشن میکنم که مانند کیست .

۴۸- مانند کسی است که خانه ای ساخت ، زمین را کند، گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد . زمانیکه سیل آمد ، سیل بر آن خانه زور آورد و نتوانست آنرا تکان بدهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود .

۴۹- کسیکه میشنود و بکار نمی بندد ، مانند کسی است که خانه ای

بر زمین، بی بنیاد بنا کرد. چون سیل بر آن برخورد، بیدرنگ فرود افتاد و ویرانی آن خانه بزرگ بود» .

بخش هشتم

شفای بنده فرمانده گردان

- ۱- پس از آنکه همه سخنان خود را بگوش مردم رسانید، به کفر نحوم در آمد .
- ۲- فرمانده گردان بنده ای مریض مشرف بموت داشت، که نزدش بسیار گرامی بود .
- ۳- چون از عیسی خبر شنید، بزرگان یهود را نزد وی فرستاد تا از وی درخواست کنند که بیاید و بنده او را شفا بخشد .
- ۴- چون نزد عیسی آمدند، با لحاح از او تقاضا نمودند که وی شایسته آنستکه برایش این کار را انجام پذیرد .
- ۵- «زیرا که قوم ما را دوست میدارد و برایمان کنیسه ساخته است» .
- ۶- عیسی با ایشان روانه میشد و چون بنزدیک خانه رسید فرمانده گردان چندتن از دوستانش را نزد او فرستاد تا بگویند: «ای استاد، بخود زحمتی مده، زیرا که من لیاقت آنرا که زیر سقف خانه ام در آئی ندارم .
- ۷- خود را برای آمدن نزد تو شایسته نشمردم، ولی سخنی بگو، بنده ام شفا می یابد . من نیز مردی تحت فرمان دیگری هستم و
- ۸- لشکریان زیر دست خویش دارم که بیکمی از آنها میگویم: برو، میرود و بدیگری میگویم: بیا، میآید .

وبه بنده خود: اینکار را انجام بده، انجام میدهد».

۹- چون عیسی چنین شنید، در شگفت ماند و بسوی آن گروهیکه از پی وی می آمدند روی گردانید و گفت: «براستی بشما میگویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام».

۱۰- فرستادگان بخانه برگشتند و بنده بیمار را تندرست یافتند.

احیای پسر بیوه زن شهر نائین

۱۱- روز بعد که شهری بنام «نائین» میرفت و شاگردان او و گروهی انبوه همراهش بودند.

۱۲- نزدیک بدروازه شهر که رسید، مرده ایراکه پسر یگانه بیوه زنی بود میبردند و انبوهی بسیار از شهریان با وی می آمدند.

۱۳- چون سرور ویرا دید دلش بر او بسوخت و بوی گفت: «گریه مکن».

۱۴- نزدیک آمد، تابوت را لمس کرد (حاملان ایستادند) و گفت: «ای جوان بتو میگویم، برخیز!»

۱۵- مرده نشست و آغاز بسخن کرد. پس او را بمادرش سپرد.

۱۶- سپس ترس همه را فرو گرفت، ستایش خدا میکردند و میگفتند: «از میان ما پیغمبری بزرگ برخاست و خداوند ملت خود مهربانی و تفقد فرمود».

۱۷- این سخن درباره او در تمام یهودیه و حوالی پیرامون آن انتشار یافت.

۱۸- شاگردان یحیی او را از این همه آگاهی دادند.

۱۹- پس یحیی دو تن از شاگردان خود را خواند و ایشانرا نزد عیسی فرستاد و گفت: «آیا آنکه خواهد آمد توئی یا اینکه چشم بر اهد دیگری باشیم؟»

۲۰- آن دو نزد وی آمدند و گفتند: «یحیی تعمید دهنده ما را نزد تو فرستاد

- وگفت: آیا تو ای آنکه خواهد آمد هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»
- ۲۱- در آن هنگام بسیاری را از بیماریها و دررها و ارواح پلید را شفا داد و به بسیاری از نابینایان بینائی بخشید .
- ۲۲- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیدید و شنیدید آگاهی گردانید. نابینایان بینا میشوند، لنگان راه میروند، ابرصان پاک میشوند، مردگان بر میخیزند و به بینوایان بشارت داده میشود .
- ۲۳- خوشا بحال آنکه در باره من شك نکنند» .
- ۲۴- و چون شاگردان یحیی رفتند عیسی درباره یحیی بآن گروه آغاز بسخن کرد: «برای دیدن چه به بیابان در آمدید؟ آیا برای دیدن نی که از باد بحرکت در می آورد؟
- ۲۵- اما برای دیدن چه در آمدید؟ آیا کسیرا نرم پوشیده؟ اینک آنانیکه صاحب لباس فاخر نه و بخوشی روزگار میگذرانند، در خانه پادشاهانند.
- ۲۶- سپس برای دیدن چه بدر آمدید؟ آیا برای دیدن پیغمبری؟ بلی بشما میگویم و برای برتر از پیغمبر .
- ۲۷- این است آنکه در باره وی نوشته شده است: اینک من فرشته خود را پیش روی تو میفرستم تا راه ترا پیش تو آماده سازد .
- ۲۸- بشما میگویم که از زادگان زنان پیغمبری بزرگتر از یحیی تعمیردهنده نیست، لیکن کوچکترین مردی در ملکوت خدا، از وی بزرگتر است».
- ۲۹- چون همه قوم و باجگیران شنیدند، خدا را ستایش کردند و از یحیی تعمیرد میافتند .
- ۳۰- لیکن فریسیان و فقها خواست خدا را نسبت بخود باطل نمودند، زیرا که از یحیی تعمیر نمی یافتند.
- حکیم عیسی در باره معاصران خود
- ۳۱- آنگاه سرور گفت: «مردم این نسل را بچه تشبیه کنم؟ و مانند

چه میباشند؟

۳۲- بکودکان شبیه‌اند که در بازار نشسته‌اند و بعضی به بعض بانگ میزنند و میگویند: ساز زدیم برای شما و نرقصیدید، نوحه کردیم برای شما و گریه نکردید».

۳۳- زیرا یحیی تعمیددهنده که نان نمیخورد و شراب نمی‌نوشد آمد و شما گفتید که در او شیطان است .

۳۴- پسر انسان که میخورد و می‌آشامد گفتید: او مردیست پرخور و می‌پرست و دوست باجگیران و گناهکاران .

۳۵- حکمت بوسیله همه فرزندان خود تصدیق میگردد».

زن گناهکار در خانه فریسی

۳۶- یکی از فریسیان از او خواست باوی غذا بخورد. پس بخانه فریسی در آمد و نشست .

۳۷- ناگهان زنی که در آن شهر گناهکار بود چون شنید که در خانه فریسی بغذا نشسته است با شیشه‌ای عطر آمد .

۳۸- در پشت سر وی پهلوی پاهایش در حالیکه گریه میکرد ایستاد و شروع بخیس کردن پاهای او با اشک کرد، آنها را با موی سر خود خشک نمود، پاهای وی را میبوسید و آنرا بعطر مالش میداد .

۳۹- چون آن فریسی که او را مهمان کرده بود چنین دید، با خود گفت: «این شخص اگر پیغمبر بود البته میدانست که این زن که او را لمس میکنند کیست و حالش چیست زیرا گناهکار است» .

۴۰- عیسی بوی پاسخ داد: «ای شمعون ، چیزی برای گفتن بتو دارم» . گفت: «ای استاد بگو» .

۴۱- «از بدهکاری، دوتن طلبکار بودند ، یکی به پانصد و دیگری به

پنجاه دینار .

- ۴۲- چون چیزی برای پرداختن نداشتند هر دو را بخشید . بمن بگو کدامیک او را بیشتر دوست میدارد؟»
- ۴۳- شمعون در پاسخ گفت: «گمان میکنم آنکه او را زیادتر بخشید». بوی گفت: «حکم درستی کردی».
- ۴۴- پس بجانب آن زن توجه کرد و بشمعون گفت: «آیا این زن را میبینی؟ من بخانه تو آمدم و آب بر پاهایم ریختی ، ولی این زن پاهای مرا به اشکها شست و باموهای سر خود آنرا خشک کرد .
- ۴۵- تو مرا نبوسیدی لیکن او از هنگامیکه در آمد از بوسیدن پاهای من باز نایستاد .
- ۴۶- تو سر مرا با روغنی نمالیدی و او پاهای مرا با عطر مالش داد .
- ۴۷- از این روبرو تو میگویم: گناهان فراوان بخشیده شد زیرا که او دوستی بسیار نشان داد . آنکه آمرزش کمتر می یابد کمتر دوست میدارد» .
- ۴۸- پس بان زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شده است» .
- ۴۹- اهل مجلس شروع باین کردند که پیش خود بگویند: این که گناهان را هم می آمرزد کیست ؟
- ۵۰- پس بان زن گفت: «ایمانت، ترا نجات داد ، سلامت روانه شو».

بخش هشتم

زنان از پی عیسی

- ۱- پس از آن در شهرها و روستاها میگردید، موعظه مینمود، بملکوت خدا بشارت میداد و دوازده تن باوی بودند .

- ۲- نیز زنانیکه از ارواح پلید و بیماریها شفا یافته بودند: مریم که مجذولی نامیده میشود که از او هفت شیطان بیرون رفته بودند ، و حنه زن
- ۳- خوزا پیشکار هیرودس و سوسن و بسیاری دیگر که از ثروت خود در خدمت وی بذل و بخشش میکردند .

تمیثل کشاورز

- ۴- چون گروهی بسیار فراهم شدند و از همه شهرها نزد او آمدند، بطریق مثل گفت :
- ۵- «کشاورزی برای کاشتن کشت خود بدر آمد. هنگامیکه تخم میکاشت برخی از آن بر کنار راه افتاد و پرندگان هوا آنرا خوردند .
- ۶- برخی از آن برسنگلاخ افتاد و چون روئید خشکید زیرا که برایش رطوبتی نبود .
- ۷- پاره در میان خارها افتاد و خارها با آن نمو کرد و آنرا خفه نمود .
- ۸- برخی از آن در زمین نیکو افتاد و چون روئید صد چندان بار آورد.»
- چون این میگفت بانك زد :
- «هر که گوش شنوا دارد باید بشنود».
- ۹- شاگردانش از او پرسیدند: «این مثل چیست؟»
- ۱۰- با ایشان گفت بشما: «دانستن رازهای ملکوت خدا عطا شده» لیکن برای دیگران با امثال است تا ببینند و نمیبینند و بشنوند و نمیفهمند.
- تفسیر مثل :

- ۱۱- و اینست آن مثل : تخم ، سخن خداست .

۱۲- آنچه بر راه بود ، کسانی هستند که میشوند، سپس شیطان می آید
و سخن را از دلشان میرباید تا ایمان نیاورند و نجات نیابند .

۱۳- آنچه که بر سنگلاخ است کسانی هستند که سخن را می شنوند و
آنها باشادی میپذیرند ولی برایشان اساسی نیست زیرا که مدتی
ایمان می آورند ولی در هنگام آزمایش متردد میشوند .

۱۴- اما آنچه در خارها افتاد، کسانی هستند که می شنوند، آنگاه میروند
و آنها بامشغولیات و توانگری و هوسهای زندگی خفه میکنند و بشمر
نمیرسد .

۱۵- ولی آنچه که بر زمین نیکو افتاد کسانی هستند که سخن را با دل
صمیمی و صالح می شنوند و آنها نگاه میدارند و با شکیبائی بیار
می آورند .

تمثل چراغ

۱۶- کسی نیست که چراغی برافروزد و آنها زیر ظرفی یا زیر تختی
پنهان کند، بلکه آنها بر چراغدان میگذارد تا هر که در آید روشنایش
را به بیند .

۱۷- زیرا نهانی نیست مگر آنکه آشکارا شود و نه پوشیده ای مگر آنکه
۱۸- دانسته و مشهور گردد. پس آنچه آنکه میشود ببینید زیرا هر که دارد
بوی داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم میبرد که دارد ،
گرفته خواهد شد» .

خویشان حقیقی عیسی :

۱۹- مادر و برادرانش نزد وی آمدند و بواسطه ازدحام جمعیت نتوانستند

باو برسند .

۲۰- باو آگاهی دادند که : «مادر و برادرانت بیرون ایستاده اند و میخواهند
ترا به بینند .

۲۱- در پاسخ ایشان گفت :

«مادر و برادران من کسانی هستند که سخن خدا را می شنوند و بکار
میبندند» .

طوفان آرام گرفته

۲۲- روزی با شاگردان خود بکشتی نشست و بایشان گفت :
«از آنطرف دریاچه برویم» .

۲۳- در حالیکه میرفتند ، خوابید . ناگاه طوفان باد بردریاچه فرود آمد

۲۴- و کشتی از آب پر شد ، باو نزدیک گردیدند و بیدارش کردند و گفتند :
«ای استاد هلاک شدیم» . برخاست ، بر باد و طغیان آب نهیب زد : پس
آرام شد و آرامش پدید آمد .

۲۵- بایشان گفت :

«ایمان شما کجاست؟» ترسیدند و بعضی بعضی دیگر گفتند :
«این کیست که به بادها و دریا دستور میدهد و از او اطاعت میکنند؟»

مرد گرفتار شیطان

۲۶- بزمین جرجیسیان که برابر جلیل است رسیدند .

۲۸- چون بخشکی فرود آمد ، مردی که از مدت مدیدی شیطان در وجودش
بود و لباس نمپوشید و بخانه نمی ماند و در قبور بسر میبرد ،
نزدش آمد .

۲۹- عیسی رادید، نعره ای زد و پیش او افتاد و با او بلند گفت: «ای عیسی پسر خدای متعال، مرا با توجه کار است؟ از تو تقاضا میکنم که مرا عذاب ندهی.»

۲۹- زیرا او بروح پلید فرمان میداد که از آن مرد خارج شود: چون که زمانی طولانی او را گرفتار کرده بود و هرچندش بزنجیرها و قیدها بسته نگاه میداشتند، بندها را میگسیخت و شیطان او را به بیابانها میکشاند.

۳۰- عیسی از وی پرسید:

«نام تو چیست؟» گفت: «هنگ». زیرا که گروه کثیری از شیاطین بکالبد او درآمده بودند.

۳۱- از او تقاضا میکردند که بایشان دستور ندهد که تا به پرتگاه بروند.

۳۲- در آن نزدیکی گله خوکان بسیاری بود که در کوه می چریدند. از او تقاضا میکردند که اجازه دهد تا بدرون خوکها وارد شوند. و بایشان اجازه داد.

۳۳- آنگاه شیاطین از آن مرد خارج شدند، بدرون خوکان رفتند، آن گله از بلندی به دریاچه جستند و خفه شدند.

۳۴- چون چوپانان آنچه را که روی داده بود دیدند، فرار کردند و بکسانیکه در شهرها و روستاها بودند خبر دادند.

۳۵- برای آنکه آنچه را که اتفاق افتاده بود به بینندگان خارج شدند، بعیسی رسیدند و مردی را که شیاطین از او خارج شده بودند دیدند که

پیش پاهای عیسی نشسته و با عقل درست، لباس پوشیده بود. پس
ترسیدند.

۳۶- تماشاکنندگان، آنچه را که دیده بودند بایشان خبر دادند که چگونه
دیوانه شفا یافته است.

۳۷- همه مردم سرزمین جرجیسیان، از او تقاضا کردند که از نزد ایشان
برود، زیرا که از او دچار ترس بزرگی شده بودند. پس بکشتی سوار
شد و باز گردید.

۳۸- مردیکه شیاطین را از او خارج کرده بود خواست که با وی باشد.
عیسی او را روانه کرد و گفت:

۳۹- «بخانه خود باز گرد و آنچه را که خدانسبت بتو بجای آورد حکایت
کن.» رفت و در تمام شهر آنچه را که عیسی نسبت باو کرده بود
بیان نمود.

شفای زنی دچار خونریزی و برخاستن دختر یائیرس

۴۰- چون عیسی بازگشت مردم او را پذیرفتند زیرا که همه، چشم
براهش بودند.

۴۱- ناگهان مردی یائیرس نام که رئیس کنیسه بود آمد و پاهای عیسی
افتاد و از او تقاضا کرد که بخانه اش وارد شود، زیرا دختر یگانه
۳۲- دوازده ساله اش مشرف بموت بود. در حال رفتن، مردم بر او ازدحام
مینمودند.

۴۳- زنیکه مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود و هر چه داشت
برای پزشکها خرج کرده و هیچ کس نتوانسته بود او را شفا دهد.

۴۴- از پشت باو نزدیک شد گوشه لباسش را لمس کرد و هماندم

- ۴۵- خون‌ریزی او متوقف گردید عیسی گفت :
- « کیست که مرا لمس کرد؟ » چون همه انکار میکردند، بطرس و کسانیکه با او بودند گفتند: « ای استاد در حالیکه جمعیت در فشارت میگذاردند و مزاحمت شده‌اند میگوئی کیست که مرا لمس کرد؟ »
- ۴۶- عیسی گفت : « مسلما يك تن مرا لمس کرد ، زیرا فهمیدم که قدرت از من خارج شد. »
- ۴۷- چون آن زن دید که از او پوشیده نمانده‌است لرزان جلو آمد، پیش پاهای او افتاد و در مقابل مردم سبب لمس کردن او و اینکه چگونه فوری شفایافت را بیان کرد .
- ۴۸- بوی گفت: « ای دختر، ایمانت ترا شفا داد، سلامت برو. »
- ۴۹- در میان سخن او یکی از خانه رئیس کنیسه آمد و بوی گفت: « دخترت مرد، دیگر استاد را زحمت مده. »
- ۵۰- اما چون عیسی این سخن را شنید پسر آن دختر گفت : « مترس ، فقط ایمان بیاور، شفا خواهد یافت. »
- ۵۱- بخانه که آمد، جز بطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، کسی را نگذاشت که باتفاق او داخل شوند .
- ۵۲- همه برای او گریه وزاری میکردند . بایشان گفت : « گریه نکنید ، زیرا که او نمرده ، بلکه خفته است. »
- ۳۵- بروی خندیدند، زیرا که او را مرده میدانستند .
- ۵۴- پس دستش گرفت و بانگ زد: « ای دخترک ، برخیز! »
- ۵۵- روحش باز آمد و هماندم برخاست . پس عیسی فرمود تا بوی خوراك دهند .

۵۶- پدر و مادرش دچار دهشت شدند . بایشان سفارش کرد آنچه را که گذشت بکسی نگویند .

بخش نهم

هیأت دوازده تنی

- ۱- آن دوازده تن را پیش خواند ، بایشان توانائی و قدرت برضد همهٔ شیاطین و شفا دادن بیماری‌ها را بخشید .
- ۲- پس فرستادشان تا بملکوت خدا موعظه کنند و بیماران را شفا دهند.
- ۳- بایشان گفت : «در راه خود، چیزی برنگیرید، نه يك چوب دستی، نه يك توشه دان ، نه نانی ، نه بولی ، و نباید دولباس داشته باشید.
- ۴- بهرخانه‌ایکه داخل شدید، تاهنگام رفتن، در همانجا بمانید .
- ۵- هر که شما را نپذیرد، چون از آن شهر بدر روید، گرد پاهای خود را برای گواهی ایشان بیفشانید.»
- ۶- آنگاه خارج شدند ، دردهات میگذشتند و بشارت میدادند و هر جا شفا می بخشیدند .

هیروودیس و عیسی

- ۷ - اما هیروودیس تیرارک ، آنچه را که بر دست او رفته بود شنید و متحیر گردید ، زیرا برخی میگفتند :
- ۸ - «یحیی از میان مردگان برخاسته است» برخی دیگر میگفتند: «الیاس ظهور کرد» و دیگران میگفتند: «یکی از پیغمبران پیشین قیام کرده

است.»

۹- هرودیس گفت: «یحیی را من خود سر بریدم، ولی این کیست که دربارهٔ او چنین کارهایی می‌شنوم؟» و خواست که او را ببیند.

بازگشت فرستادگان

۱۰- چون فرستادگان بازگشتند، او را از همهٔ آنچه که روی داده بود آگاه گردانیدند.

پس ایشان را برداشت و بتنهائی بمحلی خالی از سکنه، نزدیک شهر، بنام «بیت صدا» رفت.

فخستین تکثیر نان:

۱۱- جمعیت از این امر خبر یافتند و بدنبالش رفتند. ایشان را پذیرفت، با آنان از ملکوت خدا سخن گفت و نیازمندان شفا را می‌بخشید.

۱۲- چون روز شروع بغروب کرد، دوازده تن بنزدش آمدند و گفتند: «جمعیت را مرخص فرما، تا بدهات و کشتزارهای پیرامون بروند و غذائی بیابند زیرا که ما در اینجا در محلی خالی از سکنه ایم.»

۱۳- گفت: «شما بایشان خوراک دهید.» گفتند: «پیش ما بیش از پنج نان و دو ماهی نیست، مگر اینکه برویم و برای این گروه غذا بخریم.»

۱۴- نزد یک به پنجهزارمرد بودند. پس بشاگردان خود گفت: «ایشان را در دسته‌های پنجاه تائی بنشانید.»

۱۵- چنین کردند و همه را نشانیدند.

۱۶- پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفت، بسوی آسمان نگرست، آنرا برکت داد و پاره نمود، و بشاگردانش بخشید تا پیش مردم بگذارند.

۱۷- همه خوردند و سیر شدند. و دوازده سبد از پاره‌های مانده ، برداشتند.

اعتراف پطرس

۱۸- در حالیکه بتنهائی نماز میکرد و شاگردانش با او بودند ، از ایشان

پرسید: « مردم میگویند من چه کس هستم؟ »

۱۹- در پاسخ گفتند: « میگویند یحیی تعمیددهنده و برخی الیاس ، و

دیگران میگویند که یکی از پیغمبران پیشین قیام کرده است. »

۲۰- بایشان گفت: « و شما میگوئید من که هستم ؟ » شمعون پطرس در

پاسخ گفت: « مسیح خدا. »

۲۱- پس بایشان تأکید کرد که این را باحدی نگویند .

نخستین خبر از رنجهای عیسی

۲۲- گفت: « پسرانسان باید رنج بسیار بیند و بوسیلهٔ بزرگان و رؤسای

کاهنان و کاتبان طرد گردد و کشته شود و روز سوم برخیزد. »

برای پیروی کردن از عیسی

۲۳- پس بهمه گفت: « هر که بخواهد در پی من بیاید ، باید خود را

انکار کند و چلیپای خویش را هر روز بردارد و بدنبال من بیاید .

۲۴- زیرا که هر که خلاص جان خود را بخواهد ، آنرا هلاک میسازد ،

هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند ، آنرا نجات میدهد.

۲۵- زیرا انسان را چه سودی است ، اگر تمام جهان بدست آرد ،

در حالیکه جان خود را هلاک کند یا بآن زیانی رساند ؟

۲۶- زیرا هر که از من و سخنان من شرمندة شود ، پسر انسان هنگامیکه

درفر وشکوه خود و پدر ، در میان فرشتگان آید، از او شرمنده خواهد بود .

۲۷- براستی بشما میگویم ، گروهی از کسانی که در اینجا ایستاده اند مرگ را نخواهند چشید مگر آنکه ملکوت خدا را به بینند».

تجلیل عیسی :

۲۸- هشت روز پس از این سخنان، پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشت و بفراز کوهی بر آمد تا نماز کند .

۲۹- در حال نماز کردن ، شکل چهره اش دیگرگون شد جامه اش سفید و درخشان گردید و دومرد باوی سخن میگفتند ، که موسی و الیاس ۳۰- بودند .

۳۱- در شکوه و جلال ، با وی درباره مرگ او که می بایست بزودی در اورشلیم روی دهد گفتگو مینمودند .

۳۲- پطرس کسانی را که با وی بودند ، خواب سنگینی گرفت . چون بیدار شدند شکوه او و آن دومرد را که با وی بودند دیدند .

۳۳- هنگامیکه آن دوتن از او جدا میشدند، پطرس بعیسی گفت : « ای استاد ، بودن ما در اینجا خوبست . پس سه سایه بان بسازیم ، یکی برای تو ، یکی برای موسی ، و دیگری ، برای الیاس» . زیرا که نمیدانست چه میگوید .

۳۴- در حالیکه این سخن را میگفت ناگاه ابری آمد و برایشان سایه افکند و هنگام داخل شدن در ابر ترسیدند .

۳۵- از ابرصدائی درآمد که میگفت : « این پسر گرامی من است ، باو گوش فرا دهید .

۳۶- در حالیکه هنوز صدا باقی بود عیسی تنها یافته شد . پس ایشان

خاموش ماندند و از آنچه دیده بودند ، در آن روزها چیزی بکسی خبر ندادند .

شفای پسر گرفتار شیطان

۳۷- فردای آن روز، درحالیکه از کوه بزمی آمدند ، گروه بسیاری به پیشواشان آمدند .

۳۸- نگاه مردی از میان جمع فریادکنان گفت : «ای استاد ، بتومتوسل میشوم که به پسرم نگاه کن زیرا که او برای من یگانه است .

۳۹- روحی او را میگیرد و ناگهان فریاد میزند، کف میکند و مصروع میشود ، او را می فشارد و بدشواری رها میگرداند .

۴۰- از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند ، ولی نتوانستند .

۴۱- عیسی در پاسخ گفت : « ای جنس بی ایمان و فاسد ، تا کی با شما باشم و شمارا تحمل کنم ؟ پسرت را باینجا بیاور .

۴۲- چون او پیش آمد، شیطان او را پرتاب کرد و لرزاند .

۴۳- اما عیسی بآن روح پلید نهیب زد و کودک را شفا بخشید و پدربش سپرد .

دومین خبر از رنجهای عیسی

۴۴- همه از بزرگی خدا مبهوت شدند و هنگامیکه همه از کارهائی که

میکرد متعجب بودند بشاگردانش گفت : «این سخن که پسر انسان

بدست مردم تسلیم خواهد شد ، در دلهای خویش نگهدارید» .

۴۵- ولی این سخن را نفهمیدند و در برابرشان پوشیده بود آنرا درک

نکردند از اینکه از وی در این باره پرسش کنند ، ترسیدند .

بزرگترین شخص

۴۶- در میان ایشان این گفته گو شد که کدام يك بزرگتر است .

۴۷- عیسی چون اندیشه دل‌های ایشان را فهمید ، کودکی را گرفت و اورا نزد خود برپا داشت ، - و بایشان گفت : « هر که این کودک را
۴۸- بنام من می‌پذیرد مرا می‌پذیرد ، و هر که مرا پذیرد کسیرا که مرا
فرستاد پذیرفته باشد، زیرا هر که در میان شما کهترست ، او مهتر
میباشد.»

۴۹- یوحنا پاسخ داد: «ای استاد ، یکی را دیدیم که بنام تو شیاطین را
اخراج میکرد و چون پیروی از ما نمیکرد اورا منع نمودیم.»
۵۰- عیسی بوی گفت : «اورا باز مدارید، زیرا کسیکه برضد شما نیست،
با شماست.»

عیسی مطرود سامریان

۵۱- و نزدیک روزهای کامل شدن صعودش بسوی ، اورشلیم رو کرد .
۵۲- پیش از خود نمایندگان فرستاد . رفتند و برای آنکه برایش تهیه
ببینند بشهر سامریان وارد شدند .

۵۳- اما چون باورشلیم رو آورده بود اورا نپذیرفتند
۵۴- چون دوشاگردانش یعقوب و یوحنا چنین دیدند باو گفتند : « ای
سرور ، آیا میخواهی بگوئیم که آتش از آسمان فرود آید و
ایشانرا ببلعد؟»

۵۵- بسویشان بازگشت و تندی نمود و گفت : « شما نمیدانید از کدام
روحی هستید .

۵۶- پسرانسان برای بهلاکت رسانیدن مردم نیامده ، بلکه برای نجات دادن

(آمده است)» .

۵۷- درحالیکه در راه می‌رفتند یکی بوی گفّت: «بهرجا که روی ، از تو پیروی میکنم».

۵۸- عیسی باو گفّت: «برای رُوباه‌ها سوراخهائی است ، برای مرغان هوا آشیانه‌هائی ، ولی برای پسر انسان جائی نیست که سر خود را بر آن تکیه دید.»

۵۹- بدیگری گفّت: «بدنبال من بیا» گفّت: «ای سرور ، نخست مرا اجازه ده که بروم و پدرم را بخاک بسپارم».

۶۰- بدو گفّت: «بگذار مردگان ، مردگان خود را دفن کنند ، اما تو برو و ملکوت خدا را بشارت ده».

۶۱- دیگری گفّت: «ای سرور ، ترا پیروی میکنم»، اما نخست اجازه ده بروم و خانه‌ام را بدرود بگویم».

۶۲- عیسی بوی گفّت: «کسیکه دست خود را بگاو آهن می‌گذارد و پشت سر مینگرد شایستهٔ ملکوت خدا نیست».

بخش دهم

هیأت اعزام هفتاد و دو شاعر

۱- پس از آن ، سرور هفتاد و دوتن دیگر را نیز برگزید و ایشان را پیشاپیش ، دبدو ، بهر شهر و مکانی که خود عازم آنجا بود فرستاد.

۲- بایشان میگفّت: «خرمن بسیار است، اما کارگران کمند. پس از صاحب خرمین درخواست کنید تا کارگرانی برای خرمین خود بفرستد .

۳- بروید ، اینک شمارا مانند بره‌هائی بمیان‌گران میفرستم .

۴- کیسه و توشه‌دان و کفشی با خود برن دارید ، و بهیچکس درراه سلام نگوئید .

۵- بهرخانه که در آئید ، نخست بگوئید: «سلام براین خانه باد .
۶- هرگاه پسر سلام در آن خانه باشد ، سلام شما برقراری گیرد و گرنه بسوی شما باز می‌گردد .

۷- در آن خانه بمانید ، و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید ، زیرا مزدور ، سزاوار مزد خود است . از خانه‌ای بخانه‌ای منتقل مشوید .
۸- بهر شهری که در آئید چون شمارا پذیرفتند هرچه مقابلتان بگذارند بخورید .

۹- بیماران آنجا را شفا دهید و بایشان بگوئید که ملکوت خدا بشما نزدیک شده است .

۱۰- بهر شهری که وارد شدید و شما را نپذیرفتند بمیدانهای آن بروید و بگوئید :

۱۱- «ماخاکي را که از شهر شما بر ما نشسته است ، بر شما می‌افشانیم ، ولی بدانید که ملکوت خدا نزدیک است» .

پرخاش بشهرهای کنار دریا

۱۲- بشما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز از حالت آن شهر سبکتر خواهد بود .

۱۳- وای بر تو ای «خورزین» وای بر تو ای «بیت صیدا» زیرا اگر معجزاتی که در شما آشکار شد در صور و صیدون نمایان می‌گردید از دیرباز در پلاس و خاکستر نشسته ، توبه می‌کردند .

۱۴- لیکن حالت صور و صیدون در روز داوری ، از حال شما سبکتر خواهد بود .

۱۵- و تو ای کفر ناحوم ، اگر تا آسمان سر برافراشته‌ای ، بدوزخ
سرنگون خواهی شد!

۱۶- هر که بشما گوش فراداد ، از من شنیده باشد ، و هر که شما را
خوار شمارد ، مرا خوار شمرده باشد ، هر که مرا خوار شمرد ،
کسی را که مرا فرستاده خوار شمرده است».

۱۷- آن هفتاد و دو تن باشادی باز گشتند و گفتند: «ای سرور ، شیاطین
هم بنام تو نسبت بما فروتنی میکنند».

۱۸- بایشان گفت : « من شیطان را در حالیکه مانند برق از آسمان
فرود می افتاد دیدم».

۱۹- اینک بشما توانائی میبخشم ، تا مارها و کژدمها و همه نیروی
دشمن را پایمال کنید و چیزی که بشما زیان برساند وجود ندارد .
۲۰- ولی از اینکه ارواح در برابر شما فروتنی میکنند ، شادی مکنید
بلکه بدین شادمانی نمائید که نامهایتان در آسمان نوشته شده
است».

۲۱- در همان هنگام بروح القدس شادی کرد و گفت: «ای پدرم، خداوند
آسمان و زمین ، ترا از اینکه اینها را از دانشمندان و خردمندان
پنهان و بر کودکان آشکار گردانیدی سپاس میگذارم. آری ای پدر،
زیرا که در نظر تو چنین پسندیده است .

۲۲- هر چیزی از نزد پدرم بمن واگذارده شده است و کسی نمیداند پسر
کیست مگر پدر ، و نه اینکه پدر کیست مگر پسر و کسیکه بخواهد پسر
بر او معلم گردد».

۲۳- آنگاه بسوی شاگردان خود توجه کرد و گفت : « خوشا بحال
چشمانیکه آنچه میبینید می بینند .

۲۴- بشما میگویم که بسیاری از پیغمبران و پادشاهان میخواستند آنچه
شما می بینید ببینید ، ولی ندیدند ، و آنچه شما میشنوید بشنوند ،
ولی نشنیدند .»

مثل سامری درستکار

۲۵- آنگاه یکی از فقهاء برخاست و برای آزمودن وی گفت : « ای
استاد ، برای میراث زندگی جاودانی چه کنم ؟»

۲۶- بوی گفت : «در توراة چه نوشته شده است و چگونه میخوانی؟»

۲۷- پاسخ داد : « خدای سرور خود را از صمیم دل و با همه وجود
و همه نیروی و همه اندیشه خود دوست بدار و نزدیکانت را مانند
خود (بدان) .»

۲۸- باو گفت : «درست پاسخ دادی، اینرا بجای آور، آنگاه زنده میشوی.»

۲۹- سپس خواست در ستکاری خود را توجیه نماید و بعیسی گفت : نزدیک
من کیست؟»

۳۰- عیسی پاسخ داد : «مردی از اورشلیم بسوی اریحا فرود می آمد
بلزدان بر خورد، او را لخت کردند و مجروح نمودند و رفتند و
نیمه جان تر کش گفتند .

۳۱- اتفاقاً کاهنی از آنراه میگذشت، چون او را دید براه خود ادامه داد.

۳۲- همچنین يك لاوی که بدانجا رسیده و او را دیده بود براه خویش
ادامه داد .

۳۳- لیکن يك سامری مسافر باو برخورد و چون او را دید دلش بروی
بسوخت .

۳۴- باو نزدیک شد ، بر جراحاتش مرهم نهاد ، بر آن روغن و شراب ریخت ، اورا بر پشت مرکب خود سوار کرد و بکاروانسرائی برد و بکارش توجه نمود .

۳۵- فردا دودینار در آورد و بصاحب کاروانسرا داد و بوی گفت: « بخوبی توجه کن و هر چه بیش از این خرج کنی هنگام بازگشتم بتو خواهم پرداخت» .

۳۶- کدام يك از این سه تن را بکسیکه با دزدان مصادف شد نزدیک می‌شماری؟» .

۳۷- گفت: «آنکه بروی رحم کرد» . عیسی بوی گفت : « تونیز برو و چنین کن» .

مرتا و مریم

۳۹- در حال راه رفتن ، بدهی وارد شد و زنی که مرتا نام داشت اورا در خانه خود پذیرفت .

۴۰- خواهر مرتا مریم نام داشت که پیش پای سرور نشسته بود و سخنان اورا میشنید . اما مرتا که بسیار خدمت میکرد ایستاد و گفت : « ای سرور آیا توجه نمیکنی که خواهرم مرا رها کرده است تا تنها خدمت کنم؟ پس باو بفرما بمن کمک نماید» .

۴۱- سرور در پاسخ وی گفت: « ای مرتا، ای مرتا ، تو از کارهای بسیاری اندیشه و غم داری .

۴۲- فقط بیک چیز احتیاج است ، و مریم قسمت بهتری را که از وی گرفته نمیشود، انتخاب کرد» .

بخش یازدهم

نماز: «ای پدر ما»

- ۱- در جائیکه نماز میکرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش بوی گفت: «آنجائیکه یحیی بشاگردانش نمازگزاردن آموخت تو نیز بما همانطور نمازگزاردن بیاموز».
- ۲- بایشان گفت: «هرگاه نماز کنید، بگوئید: ای پدر ما که در آسمانی، خجسته باد نام تو، بیاید ملکوت تو .
- ۳- نان روزانه مرا عطا کن ،
- ۴- گناهان مرا ببخشا، زیرا که ما هر کسی را که بما بدی کرد می بخشیم مارا در آزمایش درمیاور».

نماز الحاح

- ۵- آنگاه بایشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و در نیم شب نزد وی بیاید و بگوید: «ای دوست سه نان بمن قرض ده ،
- ۶- زیرا یکی از دوستانم بر من از سفر وارد شد، نزد من چیزی که برای او ببرم نیست» .
- ۷- او از داخل در پاسخ بگوید: «مرا زحمت مده که در بسته است و فرزندانم با من در بسترند و نمیتوانم برخیزم و بتو عطا کنم».
- ۸- بشما میگویم که اگر برای اینکه دوست اوست بر نخیزد و باو ندهد پس برای لجاجت او برمی خیزد و باو آنچه را که نیازمند است میدهد.
- ۹- من بشما میگویم: تقاضا کنید، بشما داده میشود، بجوئید و بیاید ، در را بکوبید و برای شما گشاده شود .

- ۱۰- زیرا هر که تقاضا کند، باو داده شود، و هر که بجوید، بیابد، و هر که دری را بکوبد برای وی گشاده میشود .
- ۱۱- کیست از شما که پدر باشد و پسرش از وی نانی بخواد و سنگی بوی دهد؟ و یا ماهی بخواد، و بجای ماهی مار بدهد؟
- ۱۲- یا چون تخم مرغی بخواد باو عقربی بدهد؟
- ۱۳- پس اگر شما در حالیکه بد هستید میدانید که چیزهای نیکو را به فرزندان خود بدهید، پدر آسمانی شما روح القدس را چند بار بهتر بکسانیکه تقاضا میکنند عطا خواهد کرد .

عیسی و بعلز بول

- ۱۴- شیطانی را اخراج کرد که لال بود. چون شیطان بیرون آمد لال شروع بسخن گفتن کرد و جمعیت درسگفتی شدند .
- ۱۵- برخی از ایشان گفتند: «شیطان را بیاری بعلز بول رئیس شیاطین ، خارج میکند» .
- ۱۶- دیگران برای اینکه او را امتحان کنند از او معجزی آسمانی میخواستند .
- ۱۷- اندیشه‌های ایشان را دریافت و گفت : «هر کشوری که برضد خود تقسیم شود تباہ میگردد و خانه‌هایش بریکدیگر فرود می‌آیند .
- ۱۸- پس اگر وجود شیطان نیز تقسیم گردد چگونه سلطنتش تثبیت خواهد شد ؟ زیرا که شما میگوئید که من بوسیله بعلز بول شیطان را بیرون میگردانم .
- ۱۹- پس اگر من بوسیله بعلز بول شیاطین را اخراج میکنم ، فرزندان شما بوسیله چه کسی آنها را اخراج مینمایند ؟ و بهمین علت برضد شما حکم میکنند .

- ۲۰- ولی اگر من بانگشت خدا شیاطین را اخراج نمایم، پس ملکوت خدا بشما نزدیک شده است .
- ۲۱- هرگاه نیرومند مسلحی از خانه خود نگاهبانی کند ، متاع او در امان می ماند .
- ۲۲- ولی اگر از او زورمندتری بیاید همهٔ سلاحی را که بدان اعتماد کرده است می ستاند و غنائم او را تقسیم مینماید .
- ۲۳- هر که بامن نباشد ، برضد منست ، و هر که با من فراهم نیآورد ، تفرقه انداز است .
- ۲۴- روح پلید که از انسانی بدرآید ، درجهائی که در آن آبی نیست بجستجوی آسایش میگردد و چون آنرا نیافت میگوید: بخانه ای که از آن بیرون آمدم باز میگردم .
- ۲۵- پس چون می آید ، آنرا جاروب کرده و آراسته می یابد .
- ۲۶- آنگاه میرود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برمیدارد و می آیند و در آنجا منزل می گیرند و سرانجام آن انسان، از آغازش بدتر میگردد».
- تمجید از مادر عیسی :
- ۲۷- در حالیکه مشغول این سخنان بود، زنی از جمعیت صدای خود را بلند کرد و باو گفت : «خوشا بحال آن شکمی که ترا حمل کرد و پستان- هائی که از آن شیر خوردی !»
- ۲۸- گفت : «برعکس ، خوشا بحال کسانی که سخن خدا را میشنوند و آنرا نگاه میدارند».

نشان یونس

- ۲۹- هنگامیکه مردم بر او ازدحام کردند بسخن گفتن آغاز نمود که : «این نسل، نسل بدی است: نشانی میخواهد و بایشان جز نشان یونس پیغمبر

عطا نخواهد شد .

۳۰- زیرا آنچه‌نانکه یونس نشانی برای مردم نینوا بود ، فرزند انسان نیز برای این نسل نشانی خواهد شد .

۳۱- ملکه جنوب روز داوری با مردم این نسل برخواهد خاست و برایشان حکم خواهد کرد، زیرا که او از نقاط دوردست زمین برای شنیدن حکمت سلیمان آمد، و در اینجا بزرگتری از سلیمان است.

۳۲- مردم نینوا در روز داوری با این نسل برخوهند خاست و براو داوری خواهند کرد، زیرا که ایشان باندرز یونس توبه کردند و اینک در اینجا بزرگتری از یونس است .

چراغ تن

۳۳- هیچکس نیست که چراغی برافروزد و آنرا در جای پنهانی و زیر پیمانه میگذارد ، بلکه برچراغدانش می‌نهد تا کسانی که داخل میگردند روشنایش را بینند .

۳۴- چراغ تن ، چشمت است. اگر چشم تو ساده است همه تن تو روشن است لیکن اگرید باشد تن تو نیز تاریک میگردد .

۳۵- پس بر حذر باش ، تا روشنایی که در تو است تاریک نگردد .

۳۶- بنا بر این هرگاه همه تن تو روشن و ذره‌ای تاریکی در آن نبوده و کاملاً روشن باشد مانند چراغی است که با نور خود ترا روشن میگرداند» .

پرخاش بر ضد فریسیان

۳۷- هنگامیکه سخن میگفت یکی از فریسیان از او تقاضا کرد که نزدش غذا بخورد. پس داخل شد و سر میز نشست .

۳۸- اما فریسی شروع کرد پیش خود چنین فکر کند که : چرا پیش از

غذا، نخست غسل نکرد.

۳۹- سرور بوی گفت: «همانا شما ای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب را

پاك میسازید ولی درون شما پرازیدی و غارتگری است .

۴۰- ای نادانان ، آیا کسیکه بیرون را ساخت داخل را هم نساخت؟

۴۱- با وجود این از آنچه در دستمان است صدقه بدهید و همه چیز برای

شما پاك خواهد گشت .

۴۲- ولی وای بر شما ای فریسیان، که ده يك از نعنای و سداب و سبزیهای

دیگر را میدهید و از دادرسی و دوستی خدا در میگذرید . شایسته

آنستکه این را بجا آورد و آنرا رها نگردانید .

۴۳- وای بر شما ای فریسیان که صدر مجالس را در کنیسه‌ها و دروهای

در خیابانها را دوست میدارید .

۴۴- وای بر شما که مانند قبوری هستید که مردم بر آن میگذرند ولی

خبر ندارند .

پرخاش بر ضد فقها

۴۵- یکی از فقها پاسخ داد : «ای استاد تو، با این سخنت شمامت ما را

نیز میکنی».

۴۶- پس گفت : بر شما نیز وای ای فقها ، زیرا بارهای گران را بر مردم

مینهد ولی خود آن بارها را حتی بيك انگشت نیز لمس نمیکنید.

۴۷- وای بر شما که آرامگاه پیغمبران را استوار میگردانید در حالیکه

پدران شما ایشان را کشته‌اند .

۴۸- پس بکارهای پدران خود گواهی میدهید و از آنها خرسند میگردید

زیرا آنها ایشان را کشتند و شما آرامگاه ایشان را میسازید .

۴۹- از این رو حکمت خدائی گفت: برای ایشان پیغمبران و فرستادگانی

- روانه میگردانم ، برخی از ایشان را خواهند کشت و برخی را طرد خواهند نمود .
- ۵۰- تا خون همه پیغمبران را که از هنگام پیدایش جهان ریخته شد از این نسل بخواهد .
- ۵۱- از خون هابیل تا خون زکریا که در میان قربانگاه و معبد کشته شد . بلی بشما میگویم از این نسل بازخواست خواهد شد .
- ۵۲- وای بر شما ، ای فقها ، زیرا که شما کلید دانش را برداشته و خود داخل نشده اید و داخل شوندگان را نیز مانع میگردید» .
- ۵۳- در اثنای اینکه برای ایشان چنین میگفت ، فقها و فریسیان او را با حرف در فشار گذاشتند تا از چیزهای بسیار دیگری سخن بگویند .
- ۵۴- و در کمین او بودند تا از دهانش چیزی بر بایند و از او شکایت نمایند .

بخش دوازدهم

موعظه آشکارا و دلیرانه

- ۱- چون مردم در پیرامون او بطوریکه یکدیگر را می فشردند گرد آمدند آغاز بسخن گفتن برای شاگردان خود کرد: «از خمیر فریسیان بر حذر باشید زیرا که آن قلبی است .
- ۲- چون نهانی نیست که آشکارا نگردد و نه چیزی نهانی ، که دانسته نشود .
- ۳- بنابراین آنچه در تاریکی گفته اید در روشنائی شنیده خواهد شد ، و آنچه در گوشها گفتید بر پشت بامها گفته خواهد شد .
- ۴- ای دوستانم ، بشما میگویم ، از کسانی که قتل تن میکنند مترسید

که توانائی عمل بیش از این را ندارند .

۵- ولی برای شما روشن میگردانم که از چه کسانی بترسید : از کسی بترسید که چون شما را بکشد، توانائی آنرا که بدوزختان بیفکند دارد.

آری بشما میگویم که از این بترسید .

۶- آیا پنج گنجشک بدوفلس فروخته نمیشود؟ ولی با وجود این، یکی از آنها هم نزد خدا فراموش نمیگردد .

۷- بلکه همه موهای سر شما نیز شمرده شده است . مترسید زیرا که بسی از گنجشگها برترید .

۸- بشما میگویم ، هر که برابر مردم بمن اعتراف کند ، پسر انسان نیز در مقابل فرشتگان خدا بوجود او اعتراف خواهد کرد .

۹- اما هر که مرا در برابر مردم منکر شود ، پیش فرشتگان خدا انکار خواهد گردید .

۱۰- هر که سخنی بر ضد پسر انسان گوید ، آمرزیده خواهد گردید، اما هر که بروح القدس کفر بگوید ، برای او بخشش نیست .

۱۱- چون شما را در کنیسه ها و نزد حکام و صاحبان قدرت بکشانند، برای اینکه احتجاج کنید یا اینکه چه بگوئید ، بخود غمی راه مدهید.

حرص

۱۲- زیرا که روح در آن دم بشما خواهد آموخت که چه باید گفت».

۱۳- یکی از آن جمع بوی گفت : «ای استاد ، ببرادرم بگو تا میراث را بامن تقسیم کند» .

۱۴- بوی گفت : « ای مرد چه کسی مرا بر شما قاضی یا تقسیم کننده قرار داد؟»

۱۵- بایشان گفت : « بپرهیزید و خود را از هر بخلی حفظ کنید، زیرا که

زندگی کسی ، به زیادی اموالش نیست .»

تمثیل توانگر نادان

۱۶- بایشان بمثلی سخن گفت : « مرد توانگری زمینش غله فراوان داشت .

۱۷- پیش خود اندیشید و گفت : چه کنم ، زیرا برای من جائیکه در آن غله خود را انبار کنم نیست .

۱۸- آنگاه گفت : چنین میکنم که انبارهای خود را ویران مینمایم و از آنها بزرگتری میسازم و همه ارزاق و دارائی خود را در آن خزانه و جمع بکنم .

۱۹- بجانم خواهم گفت : ای جانم برای تودارائی بسیار، جهت سالیان دراز اندوخته شده ، پس استراحت کن ، بخور و بنوش و برخوردار شو .»

۲۰- اما خدا بوی گفت : «ای نادان ، در این شب جان تو از تو گرفته خواهد شد و اینهارا که اندوخته‌ای برای که خواهد بود؟»

۲۱- چنین است کسیکه برای خود ذخیره میکند در حالیکه از آنچه برای خداست توانگر نمی‌باشد .»

توجه خدا

۲۲- پس بشاگردان خود گفت : «از این رو بشما میگوییم نه برای آنچه که بخورید و نه برای تنتان که چه بپوشید ، در اندیشه مباشید .

۲۳- زیرا که روح برتر از غذا ، برتر از لباسهاست .

۲۴- درباره کلاغان تامل کنید که ، نمی‌کارند و نمی‌دروند و برایشان انبار و خزانه‌ای نیست، ولی خدا غذایشان میدهد ؛ و شما چقدر از

پرندگان برترید .

۲۵- کیست از شما که غم آنکه بتواند بر قامتش يك ذراع بیفزاید داشته باشد ؟

۲۶- پس اگر توانائی این و کوچکتر از آنرا ندارید برای چه ، غم چیزهای دیگر میخورید ؟

۲۷- در زنبقها تامل کنید ، که چگونه نمو میکنند ، در حالیکه نه کار میکنند و نه می‌بافند. من بشما میگویم که سلیمان با همه شکوه و جلالش مانند یکی از اینها هم لباس پوشیده است .

۲۸- پس اگر خدا گیاهی را که امروز در کشتزار است و فردا در تنور افکنده میشود چنین می‌پوشاند، چقدر شما را، ای کم‌ایمانان، بهتر (خواهد پوشانید) ؟

۲۹- پس جستجو مکنید که چه بخورید و چه بیاشامید و پریشان مشوید.
۳۰- زیرا امتهای جهان این چیزها را جستجو میکنند ، لیکن پدر شما میدانده که شما بهمه اینها نیاز مندید .

۳۱- پس نخست ملکوت خدا و عدالتش را بطلبید که همه اینها برای شما زیاد خواهد بود .

گنج آسمانی

۳۲- ای گله کوچک مترس ، زیرا میل پدر شما اینستکه ملکوت را عطايتان کند .

۳۳- هر چه دارید بفروشید و بصدقه بدهید و برای خود کیسه‌هائی بسازید که کهنه نشود و گنجی در آسمان ، که تلف نگردد ، جائیکه دزد نزدیک نشود و بیدش خراب نکند .

۳۴- زیرا هر جائی که گنج شما است ، دل شما نیز آنجا می باشد .

آمادگی برای بازگشت عیسی

۳۵- باید کمر خود را استوار ببندید ، چراغهای خویش را برافروخته دارید .

۳۶- مانند اشخاصی باشید که در انتظار آقای خودند که چه زمانی از عروسی باز میگردد تا چون بیاید و در بکسود ، بیدرنگ در را برویش بکشایند .

۳۷- خوشا بحال آن بندگانیکه چون آقایان بیاید ایشانرا بیدار ببیند ، براستی بشما میگویم که او میان می بندد و ایشانرا مینشانند و پس میاید و خدمت میکند .

۳۸- اگر در پاس دوم یاسوم از شب بیاید و ایشانرا چنین بیابد خوشا بحال آن بندگان .

۳۹- اینرا نیز بدانید که اگر صاحب خانه میدانست که دزد در چه ساعتی می آید ، البته بیدار می ماند و نمیگذاشت که بخانه اش نقب بزنند .

۴۰- پس شما نیز آماده باشید زیرا که پسر انسان در ساعتی که گمانش را ندارید می آید» .

۴۱- پطرس بوی گفت: «ای سرور آیا این مثل را برای ما یا برای همه میگوئی؟»

۴۲- سرور گفت : «پس کیست آن و کیل امین و دانا که اربابش او را بر خانواده خود بگمارد تا سهم گندم را بهنگام آن بایشان بدهد ؟

۴۳- خوشا بحال آن بنده ای که اربابش می آید و او را در حالی می یابد که چنین میکند .

۴۴- براستی بشما میگویم که او را بر هر چه دارد میگمارد .

۴۵- ولی اگر آن بنده در دل خود بگوید : «آقایم آمدنش بطول میکشد» و بزدن بندگان و کنیزان و بخوردن و نوشیدن و مستی
۴۶- آغاز نماید ، آقای آن بنده در روزی که منتظر نمیشد و در
ساعتیکه نمیداند، می آید و او را بسختی مضروب میگرداند و نصیبتش
را با کافران قرار میدهد .

۴۷- بنده ای که خواست آقای خویش را دانست و خود را برای انجام
اراده آقایش مهیا نگردانید بسیار مضروب میشود .
۴۸- اما آنکه ندانست و کاری را که مستوجب مضروب شدن است
عمل کرد، کمتر مضروب میشود .

و هر که باو بسیار داده میشود، از او بسیار خواسته میشود؛ و هر که
نزدش بیشتر امانت گذاشته شده باشد از او زیادتر مطالبه میگردد .

شدت روحانی

۴۹- من آمدم تا آتشی در زمین بیفکنم و جز برافروختن آن چه میخواهم؟
۵۰- مرا تعمیدی است که باید آنرا بیابم و سختی های من تا پایان پذیرد
چقدر شدید است .

۵۱- آیا می پندارید که آمدم تا صلح بر زمین بیافکنم؟ بشما میگویم :
ابدا ، بلکه پراکندگی .

۵۲- زیرا از این پس پنج تن که در يك خانه باشند ، دو تن برضد سه
تن و سه تن برضد دو تن تقسیم میشوند .

۵۳- پدر از پسر ، پسر از پدر ، مادر از دختر ، دختر از مادر ، مادر زن از
خواهر شوهر ، و خواهر شوهر از مادر زن جدا میشود» .

نشانه‌های زمان

- ۵۴- باز بجمعیت گفت: «اگر ابری میبینید که از مغرب برمی آید، بیدرنگ میگوئید که باران می آید ، و چنین واقع میشود .
- ۵۵- و چون از جنوب بادی بوزد، میگوئید که گرم خواهد شد و میشود،
- ۵۶- ای ریاکاران، روی زمین و آسمان را تمیز میدهید، پس چگونه این روزگار را تشخیص نمیدهید ؟
- ۵۷- و چرا از خود بعدالت حکم نمیکنید ؟
- ۵۸- هنگامیکه با مدعی خود نزد حاکم میروی در حالیکه در راهی ، کوشش کن تا از او خلاصی یابی ، مبدا ترا نزد قاضی بکشاند ، قاضی به پاسبان، بسپارد و پاسبان ترا بزندان میافکند .
- ۵۹- بتو میگویم که تا آخرین شاهی خود را نپردازی از آنجا بدر نخواهی آمد .»

بخش سیزدهم

توبه کردن

- ۱- در همان وقت بعضی آمدند و باو از مردم « جلیل » که پیلطس خونشان را با قربانی هایشان در آمیخت، خبر دادند .
- ۲- بایشان پاسخ داد: « آیا می پندارید که این مردم جلیل از دیگر جلیلیان گناهکارتر بودند که چنان رنج بردند ؟
- ۳- خیر که بشما میگویم اگر توبه نکنید همه شما نیز چنین هلاک خواهید شد .

۴- آیا می‌پندارید آن هجده تنی که برج سلوام بر ایشان افتاد و همگی آنانرا کشت، از دیگر ساکنان در اورشلیم گناهکارتر بودند؟
۵- بشمامی‌گویم: نه، و اگر توبه نکنید شما نیز چنین هلاک خواهید شد».
۶- پس برایشان این مثل را آورد که: «بشخصی درخت انجیری که آنرا در تاکستان خود کاشته بود داشت. پس برای پیدا کردن میوه آمد و نیافت.

۷- آنگاه به باغبان گفت: «اکنون سه سال است که می‌آیم و از این درخت میوه می‌خواهم و نمی‌یابم. آنرا قطع کن برای چه زمین عاطل و باطل گردد؟»

۸- در پاسخ وی گفت: «ای آقا امسال نیز آنرا رها کن تا پیرامونش را بکنم و کود بریزم.

۹- اگر میوه داد... و گر نه آنرا قطع کن».

شفای زن خمیده

۱۰- روز شنبه در یکی از کنیسه‌ها تعلیم میداد.

۱۱- آنگاه زنی که هیجده سال روح بیمار داشت و خمیده بود و نمیتوانست کاملاً سر بلند کند در آنجا بود.

۱۲- چون عیسی او را دید پیش خواند و گفت: «ای زن تو از بیماریت خلاص شدی».

۱۳- دستهایش را براو نهاد و بیدرنگ راست شد و خدا را ستایش نمود.

۱۴- آنگاه رئیس کنیسه، در حالیکه از شفا دادن عیسی در روز شنبه خشمگین بود، به جمعیت خطاب کرد: شش روز هست که در آنها

بیائید و شفا بیابید ولی نه در روز شنبه».

۱۵- سرور پاسخ داد: «ای ریاکاران، آیا چنین نیست که هر يك از شما روز شنبه گاو یا الاغ خود را از آخور می‌گشاید و برای سیراب شدن پیش میراند؟

۱۶- این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را هیجده سال گرفتار کرده بود، آياشایسته نیست روز شنبه از این بند رهایی یابد؟»
۱۷- چون اینرا گفت همه کسانیکه در برابر او مقاومت میکردند شرمنده گردیدند و جمله آن گروه از همه کارهائیکه از او صادر شده بود شاد شدند.

تمثیل دانه خردل

۱۸- پس میگفت: ملکوت خدا بچه چیز میماند و آنرا بچه تشبیه نمایم؟

۱۹- آن بيك دانه خردلی شبیه است که مردی گرفت و در باغ افکند. پس روئید درخت بزرگی گردید و مرغان آسمان در شاخه‌هایش نشستند».

تمثیل خمیر

۲۰- باز گفت: ملکوت خدا را بچه چیز تشبیه کنم؟»

۲۱- آن به خمیری شبیه است که زنی گرفت و درسه پیمان آرد پنهان ساخت تا همه خمیر شود».

در تنك

۲۲- در شهرها و دهات می‌گشت، تعلیم میداد و بسوی اورشلیم میرفت.

۲۳- یکی بوی گفت: «ای سرور آیا کسانیکه خلاصی می یابند کمند؟»
بایشان گفت :

۲۴- بکشید تا از در تنگ داخل شوید ، زیرا من بشما میگویم که
بسیارند کسانیکه میخواهند داخل شوند ولی نمیتوانند .

۲۵- چون صاحب خانه وارد میشود و در را می بندد شما که بیرون
ایستاده اید در را میکوبید و میگوئید: «ای آقا ، برای ما بگشا، بشما
پاسخ میگوید که : نمیدانم شما کجائی هستید .

۲۶- در این هنگام شروع بگفتن این خواهد کرد که : «پیش تو خوردیم
و آشامیدیم و در میدانهای ما تعلیم دادی» .

۲۷- پس میگوید: بشما میگویم که نمی شناسمتان، ای گروه گناهکاران،
از من دور شوید .

۲۸- در آنجا گریه و سائیدن دندان میباشد، در حالیکه ابراهیم واسحق
و یعقوب و همه پیغمبران را در ملکوت خدا میبینید، شما بخارج طرد
شده اید .

۲۹- از خاور و باختر و شمال و جنوب می آیند و در ملکوت خدا می نشینند.

۳۰- و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین آخرین خواهند
شد .

کمین کردن هیرو دس

۳۱- در همان روز گروهی از فریسیان نزدش آمدند و بوی گفتند: «خارج
شو و از اینجا برو، زیرا که هیرو دس می خواهد ترا بکشد».

۳۲- بایشان گفت : «بروید و بیآن روباه بگوئید: من شیاطین را خارج
میکنم و شفا دادن را امروز و فردا ادامه میدهم و روز سوم آنرا

تکمیل میکنم .

۳۳- ولی شایسته آنستکه امروز و فردا و پس فردا راه بروم، زیرا چنین نیست که پیغمبر بیرون از اورشلیم هلاک شود .

خطاب باورشلیم

۳۴- ای اورشلیم، ای اورشلیم ، ای کشنده پیغمبران و سنگسارکننده فرستادگان بسوی خود ! چند بار خواستم فرزندان ترا آنچنانکه مرغ ، جوجه‌های خود را زیر بالهایش گرد می‌آورد جمع کنم ، ولی نخواستی !

۳۵- اینک خانه شما برایتان ویران ترك میشود و شما میگوییم که دیگر من تا زمانیکه هیگوئید : « مبارک باد آنکه بنام خداوند می‌آید » نخواهید دید .

بخش چهاردهم

شفای مستسقی

۱- در روز شنبه بخانه یکی از رؤسای فریسیان برای خوردن غذا وارد شد. ایشان مراقب او بودند .

۲- در برابرش مردی مستسقی ایستاده بود .

۳- عیسی در پاسخ، فته‌ها و فریسیان را مخاطب قرارداد و گفت : « آیشفا دادن در روز شنبه مجاز است یانه ؟ »

۴- خاموش ماندند. اورا لمس کرد و شفا داد و روانه نمود .

- ۵- آنگاه بایشان گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاوش روز شنبه در گودالی می افتاد و بیدرنگ آنرا بیرون نمی آورد؟»
- ۶- نتوانستند بر این سخن او پاسخ ، بگویند .

پندگفتن به مهمانان

- ۷- درحالیکه مراقب بود مهمانان چگونه نخستین تکیه گاهها را برای خود برگزیدند برایشان مثلی زه که :
- ۸- «اگر بیک عروسی خوانده شدی ، برنخستین جا تکیه مزن، زیرا که مبادا کسی بزرگتر از تو برای آن جا دعوت گردد و آنکس که تو و ۹- او را دعوت کرده باشد بیاید و بتوبیگوید: « این جایرا برای او خالی کن » و تو خجل گردی و آخرین جا را بگیری.
- ۱۰- بلکه چون دعوت شدی، برو و در آخرین جا بنشین ، تا کسیکه ترا دعوت کرد بیاید و بگوید: «ای دوست بالاتر بشین». در این هنگام برای تو در مقابل کسانی که نشسته اند، احترام و شکوهی خواهد بود.
- ۱۱- زیرا هر که خود را بلند گرداند، خوار شود، و هر که خود را خوار کند، بلند گردد.»

بیغرضی

- ۱۲- بکسی که او را دعوت کرده بود گفت: «چون چاشت یا شام دادی ، نه دوستان ، نه برادران ، نه خویشان و نه مسایگان توانگر خود را دعوت مکن، زیرا مبادا ایشان نیز ترا دعوت کنند و ترا از ایشان مکافات باشد .
- ۱۳- بلکه چون مهمانی کنی ، بینوایان و لنگان و شلان و کوران را بخوان،

- ۱۴- و خوشحال بود ، زیرا ایشان چیزی که ترا عوض دهند، ندارند و پاداش تو در روز رستاخیز درستکاران خواهد بود.»
- ۱۵- چون این سخنان را یکی از کسانی که نشسته بودند شنید بوی گفت: «خوشا بحال کسیکه در ملکوت خدا نان میخورد.»
- ۱۶- بوی گفت: «کسی مهمانی بزرگی و بسیاری را بخواند .
- ۱۷- شامگاه بنده خود را فرستاد تا به مدعوین بگوید: بیائید زیرا که همه چیزی آماده شده است .
- ۱۸- پس همه ایشان يك بیک عذرخواستند. اولی باو گفت: «مزرعه‌ای خریدم باید بروم و آنرا ببینم: از تو تقاضا میکنم مرا معذور داری.»
- ۱۹- دیگری گفت: «پنج جفت گاو خریده‌ام و میروم تا آنها را امتحان کنم و از تو در می‌خواهم که مرا معذور داری.»
- ۲۰- سومی گفت: «زنی گرفته‌ام و نمیتوانم بیایم.»
- ۲۱- بنده بازگشت ، اینرا با قایش خبر داد و صاحب خانه در این هنگام خشمگین گردید و به بنده خود گفت: «بشتاب بمیدانها و کوجهای شهر برو و بینوایان و لنگان و شلان و کوران را باینجا بیاور.»
- ۲۲- بنده گفت: « ای آقای من آنچه فرمودی بجا آورده شد و هنوز جا باقیست.»
- ۲۳- آقا به بنده گفت: «براهها و مزارع برو و مردم را اضطراراً داخل خانه کن تا منزلت پر شود .
- ۲۴- زیرا بشما میگویم کسی از دعوت شدگان شام مرا نخواهد چشید.»

برای مسیحی حقیقی بودن

- ۲۵- چون خلق بسیاری باوی رفتند متوجه ایشان شدو گفت :
- ۲۷- «اگر کسی نزد من بیاید و پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران و خواهران و حتی خود را دشمن ندارد، نمیتواند شاگرد من باشد .
- ۲۷- و هر که چلیپای خود را حمل نکند و مرا پیروی نماید، نمی تواند شاگرد من باشد .
- ۲۸- زیرا اکیست از شما که بخواهد برجی بسازد که ابتدا نشیند و بر آورد، خرج آنرا نکند که آیا نزد او آنچه آنرا تکمیل نماید موجود میباشد؟
- ۲۹- تا مبادا پایه را بگذارد و آنگاه از اتمام آن عاجز بماند و همه
- ۳۰- تماشاگران شروع به مسخره کردن او نمایند ، در حالیکه بگویند: این مرد آغاز کرد ولی نتوانست بانجامش برساند ؟
- ۳۱- آیا کدام پادشاه است که برای جنگ با پادشاه دیگری خارج میشود که نشیند و با خود تفکر نکند که آیا میتواند باده هزار سر باز با کسیکه بیست هزار سر باز دارد مقابله کند ؟
- ۳۲- و گرنه ، در حالیکه دشمن دور است نماینده ای میفرستد و آنچه را که بکار صلح وابسته است تقاضا میکند .
- ۳۳- همچنین هر یک از شما که همه دارائیش را رهان کند نمیتواند شاگرد من باشد .
- ۳۴- نمک نیکوست، اما اگر فاسد شود پس با چه چیز نمکین گردد ؟
- ۳۵- آن نه برای من بلکه صالح نیست، بلکه باید بدور افکنده شود. هر که برایش گوش شنواست باید شنود .

بخش پانزدهم

تمثیل‌های رحمت: گوسفند گمشده

- ۱- باجگیران و گناهکاران برای شنیدن سخنان او نزدیکش می‌رفتند .
- ۲- فریسیان و کاتبان همه‌کنان می‌گفتند : «این، گناهکاران رامی‌پذیرد و با ایشان غذا می‌خورد».
- ۳- آنان را باین تمثیل مخاطب‌گردانید و گفت :
- ۴- «کدام مردی از شماست که چون دارای صد گوسفند باشد یکی از آنها گم شود، نود و نه گوسفند را در بیابان رها نکند و در جستجوی گمشده تا او را بیابد نرود؟
- ۵- و چون آنرا یافت بشادی بر دوش خود حمل میکند : بخانه می‌آید
- ۶- و همسایگان را میخواند و بایشان میگوید: «بامن شادی کنید زیرا آن گوسفند گم‌گشته را یافتم».
- ۷- بشما می‌گویم که در آسمان نیز بهمین‌طور درباره گناهکاری که توبه میکند ، بیشتر از آنچه که برای نود و نه صدیق که بتوبه نیازمند نیستند شادمانی می‌گردد .

درهم گمشده

- ۸- آیا کدامین زنی است که ده درهم داشته باشد و یک‌درهم از آنرا گم کند، چراغ نمیفروزد و خانه را جاروب نکند و آنرا تسا بیابد بسا کوشش نجوید؟

- ۹- چون آنرا یافت دوستان و همسایگان خود را میخواند و بایشان میگوید: «با من شادی کنید زیرا درهم کم شده را یافتم؟»
- ۱۰- بشما میگویم که نزد فرشتگان خدا دربارهٔ يك گناهگار که توبه میکند چنین شادمانی می باشد.»

پسر و لخرج

- ۱۱- باز گفت: «مردی دو پسر داشت .
- ۱۲- کوچکتر آنها پدیر گفت ای پدرم قسمتی از ثروت را که بمن اختصاص داده ای بده.» پس بهر يك از ایشان مالش را تقسیم کرد .
- ۱۳- پس از مدت کوتاهی ، پسر کوچکتر آنچه را که داشت جمع آورد و بسرزمین دورسفر نمود و در آنجا در زندگانی هرزه خود مالش تبذیر کرد .
- ۱۴- چون هرچه داشت بخشید، در آن سرزمین ، گرسنگی سخت روی داد، شروع به محتاج شدن کرد.
- ۱۵- بخدمت یکی از اهالی آن سرزمین رفت و وی او را برای نگهداری خوکان فرستاد .
- ۱۶- میل داشت که شکم خود را از خرنوب که خوکان میخوردند پر کند و کسی باو نمی داد .
- ۱۷- پس بخود رجوع کرد و گفت : « چندمزدور در خانه پدر من نان فراوان دارند در حالیکه من اینجا از گرسنگی می میرم .
- ۱۸- برخیزم ، پیش پدرم بروم و باو بگویم: ای پدرم نسبت باسمان و به
- ۱۹- تو خطا کرده ام ، سزاوار آن نیستم که فرزند تو خوانده شوم .
- ۲۰- پس مرا مانند یکی از مزدوران خود قرار بده.» برخاست و بسوی

- پدر آمد. هنوز دور بود که پدرش اورا دید و بروی مهر آورد؛ شتاب نمود و خود را برگردنش آویخت و اورا بوسید .
- ۲۱- آن پسر بوی گفت: «ای پدر نسبت بتو وبه آسمان خطا کرده‌ام و از این پس سزاوار نیستم که فرزند تو خوانده شوم».
- ۲۲- اما پدر به بندگان خویش گفت: «بهترین جامه را بیاورید و باو بپوشانید و در دستش انگشتری و در پایش کفشی کنید: گوساله
- ۲۳- پرواری را بیاورید و آنرا بکشید تا بخوریم و شادی نمائیم،
- ۲۴- زیرا این پسر من که مرده بود زنده شد و گم شده ای بود و یافته شد». آغاز شادمانی کردند . اما پسر بزرگتر^۱ که در کشتزار بود
- ۲۵- چون آمد و نزدیک بخانه رسید صداهای نوازندگی شنید .
- ۲۶- یکی از غلامان را خواند و از وی پرسید اینها چه معنی دارد .
- ۲۷- بوی گفت: «برادر تو آمد و پدرت چون او را تندرست یسافت
- ۲۸- گوساله پرواری کشت». آنگاه او خشمگین شد و نخواست داخل شود. پدرش خارج شد و از او تقاضا کرد .
- ۲۹- او در پاسخ پدر خود گفت: «چندسال است که بتو خدمت میکنم و هر گز از فرمان تو سرپیچی نکرده‌ام و تو هر گز بزغاله ای بمن نبخشیده‌ای تا بادوستان خود متنعم شوم .
- ۳۰- لیکن چون این پسر ت که دارائی خود را با فواحش خورد آمد برای او گوساله پرواری کشتی».
- ۳۱- پدر گفت: «ای پسر من، تو همیشه با منی و هر چه دارم از آن تو ست:
- ۳۲- ولی شایسته این بود که نعمت دهیم و شادمانی کنیم زیرا این برادرت

مرده بود وزنده شد ، گم بود ویافته شد .».

بخش شانزدهم

پیشکار زیرک

- ۱- بشاگردانش گفت : «برای مرد توانگری پیشکاری بود که از او نزد وی شکایت بردند که در دارائیش و لخرجی میکند .
- ۲- او را خواند و گفت : « این چیست که درباره تومی شنوم ؟ حساب پیشکاری خود را بده زیرا که از این پس پیشکار من نمی باشی .»
- ۳- پیشکار با خود گفت : «چه کنم زیرا آقای من مرا از پیشکاری عزل میکند . قادر بکشاورزی نمی باشم و از گدائی نیز شرم دارم .
- ۴- دانستم برای آنکه چون از پیشکاری برکنار شوم مراد رخانه های بپذیرند چه کنم .»
- ۵- آنگاه هر یک از بدهکاران اربابش را خواند ، به اولی گفت : « بار بایم چند بدهکاری؟»
- ۶- گفت : « صد پیمانۀ روغن ،» . گفت : «قبض خود را بگیر و فوری بنشین و بنویس : پنجاه .»
- ۷- بدیگری گفت : «و تو چند بدهکاری؟» گفت : «صد کیل گندم .» باو گفت : «قبض خود را بگیر و بنویس هشتاد .»
- ۸- پس آن ارباب به پیشکار آفرین گفت ، زیرا از روی خردکار کرد ، زیرا فرزندان این جهان در مقابل اقران خود نسبت به فرزندان روشنائی داناترند .

بکار بردن خوب ثروت

۹- من بشما میگویم بمالی ظلم برای خود دوستانی قرار بدهید تا چون نابود گردید شما را در سایه بان ابدی بپذیرند .

۱۰- هر که امین در کم است در زیاد هم امین میباشد و ستمگر در کم در زیاد نیز ستمکار است .

۱۱- و اگر شما در مال ظلم امین نباشید پس آنچه را که شما دارید بکه عطا میکنید؟

۱۲- و اگر در آنچه که مال شما نیست امین نباشید ، پس آنکه مال شما را بشما عطا مینماید کیست ؟

۱۳- هیچ بنده ای نمیتواند بندگی دو ارباب کند، زیرا یا یکی را دشمن و دیگری را دوست دارد یا با یکی ملازم است و دیگری را تحقیر می نماید . نمیتوانید هم بندگی خدا و هم بندگی مال کنید» .

۱۴- فریسیان که بخیل بودند همه این سخنان را می شنیدند و بر وی می خندیدند .

۱۵- بایشان گفت: «شما کسانی هستید که خود را در برابر مردم پاک نشان میدهید لیکن خدا بردلهای شما آگاه است . زیرا آنچه نزد مردم بلند است نزد خدا پست می باشد .

شریعت

۱۶- شریعت و پیغمبران تایحیی باقی بود از آن پس بشارت ملکوت خدا داده میشود و هر کس با قدرت خویش خود را بسویش میکشاند .

۱۷- اما نابودی آسمان و زمین از اینکه فقط يك نقطه از شریعت بیفتد

آسانتر است .

طلاق ناپذیری

۱۸- هر که زن خود را طلاق گوید و دیگری را نکاح کند زنا کرده است و هر که با زنی که مردش او را طلاق گفته است ازدواج کند زنا کرده است .

تمثیل مرد خوشگذران و «ایلعازر» گدا

۱۹- مرد توانگری بود که جامه ارغوانی و کتان میپوشید و هر روز ۲۰-زندگی با شکوهی داشت و گدائی زخمناک ، بنام ایلعازر که بر درگاه او افتاده بود .

۲۱-میل داشت از ریزه‌هایی که از سفره آن توانگر میریخت خود را سیر کند ولی هیچ کس آنرا باو نمیداد. ولی سگان می آمدند و زخمهای او را می لیسیدند.

۲۲-باری آن گدا مرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند . و آن توانگر نیز مرد و در دوزخ دفن شد .

۲۳- پس درحالیکه عذاب میکشید، چشمان خود را بلند کرد و ابراهیم را از دور دید که ایلعازر در آغوشش بود .

۲۴-با آواز بلند گفت : «ای پدر ابراهیم بر من رحم کن و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را بآب تر کند و زبان مرا خنک سازد زیرا که من در این آتش در عذابم .»

۲۵- ابراهیم بوی گفت : «ای فرزندم بیاد آور که تو در زندگی خود

بچیزهای نیکورسیدی، درحالیکه ایلعازر به بلایا رسید، اکنون او در عزت است و تو عذابی .

۲۶- با وجود این در میان ما و شما ورطه بزرگی است و بطوری ثابت و برقرار شده است که کسانی که میخواهند از اینجا بسوی شما بگذرند نمیتوانند و نیز کسانی که در آنجا هستند نمیتوانند بسوی ما بیایند.»

۲۷- گفت: «ای پدر از تو درخواست میکنم که او را بخانه پدر بفرستی.

۲۸- زیرا پنج برادر دارم تا بایشان شهادت دهد و مبادا ایشان نیز باین جایگاه عذاب بیایند.»

۲۹- ابراهیم بوی گفت. «موسی و پیغمبران نزد ایشانند، باید بآنان گوش بدهند.»

۳۰- گفت: «نه ای ابراهیم پدر، چون یکی از میان مردگان نزد ایشان برود توبه میکنند.»

۳۱- بوی گفت: «اگر از موسی و پیغمبران شنوائی نداشتی باشی چون کسی از مردگان نیز برخیزد باورش نخواهند داشت.»

بخش هفدهم

افزایش

۱- بشاگردان خود گفت: «از واقع شدن لغزشها چاره ای نیست ولی وای بر آن کسی که اینها بردست او بشود .

۲- زیرا که برای او اینکه سنگ آسیائی برگردنش آویخته و بردریا

افکنده شود از اینکه یکی از این صغیران را دچار لغزش کند ،
بهتر است .

احتراز کنید

۳- پرهیزید ، اگر برادرت نسبت بتو خطا ورزد اورا سرزنش کن ،
۴- اگر توبه کند اورا ببخش ، اگر در روز هفت بار نسبت بتو خطا کند
وهفت بار بسوی تو باز گردد که : «توبه کرده ام» اورا ببخش .

ایمان داشتن

۵- فرستادگان بسرور گفتند: «ایمان مارا بیفزا !»
۶- پس سرور گفت : «اگر برای شما بقدر دانه خردلی ایمان بود ، باین
درخت توت میگفتید : از جای خود برکنده و در دریا کاشته شو ،
از شما فرمانبرداری میکرد .

خدمتگزاری با فروتنی

۷- کیست از شما که خدمتگزاری برای کشت یا شخم داشته باشد و چون
از کشتزار باز گردد بوی گوید: زود بیا سرمیز بنشین .
۸- بلکه آیا باو نمیگوید: «چیزی آماده کن تا بخورم و کمر بسته مرا
بندگی کن تا بخورم و بنوشم و پس از آن تو بخور و بیاشام؟»
۹- و آیا براو واجب نیست که از این بنده آنچه را باو دستور داده شده
بود بجای آورد شکر گزار باشد؟
۱۰- گمان نمیکنم ، شما نیز چون آنچه را که فرمان یافتید بجا آوردید ،
آنگاه بگوئید: ما بندگان بیکاره ای هستیم زیرا کارهایی انجام دادیم

که عمل کردنش بر ما واجب بود» .

شفای ده مرد پیس

- ۱۱- در حالیکه بسوی اورشلیم میرفت از میان سامره و جلیل گذشت .
- ۱۲- هنگام ورودش به دهی ، ده مرد پیس باستقبال او آمدند ، از
- ۱۳- دور ایستادند . و آواز خود را بلند کردند و گفتند: «ای عیسی استاد،
بر ما رحم کن » .
- ۱۴- چون ایشان را دید گفت: « بروید و خود را بکاهنان نشان بدهید» .
در حالیکه میرفتند پاك شدند .
- ۱۵- چون یکی از ایشان دید که شفا یافت، در حالیکه از خدا بصدای بلند
تجلیل میکرد باز گشت .
- ۱۶- پیش پای او بروی در افتاد و وی را سپاس گزارد . و سامری بود .
- ۱۷- عیسی بوی گفت: « آیا کسانی که پاك شدند ده تن نبودند؟ پس نه تن
کجا بند ؟
- ۱۸- آباهیچ کس جز این بیگانه برای آنکه باز گردد و خدا را تجلیل
کند یافت نمیشد؟»
- ۱۹- باو گفت: «برخیز و برو که ایمانت ترا رهایی داد» .

آمدن ملکوت خدا و پسرانسان

- ۲۰- چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا چه زمانی می آید در
پاسخ ایشان گفت :
- «ملکوت خدا بی مطالعه می آید .

۲۱- و گفته نشود که آن اینجا یا آنجاست زیرا که ملکوت خدا در درون شماس است» .

۲۲- بشاگردان خود گفت: «روزها می آید که آرزو خواهید داشت که یکی از روزهای پسرانسان را ببینید و نخواهید دید .

۲۳- بشما خواهند گفت : «او اینجا یا آنجاست» . مروید و پیروی مکنید .

۲۴- زیرا که او مانند برق درخشان است که از یکجانب آسمان به جانب دیگر آسمان می تابد: پسرانسان نیز در روز خود چنین خواهد بود .

۲۵- لیکن برای او شایسته اینست که نخست رنجهای بسیار بیند و از این نسل خوار شود .

۲۶- همانطوریکه در ایام نوح بود در روزگار پسرانسان نیز چنین خواهد بود :

۲۷- می خوردند و مینوشیدند، زنان شوهر، و مردان زن میگرفتند ، تا روزیکه نوح داخل کشتی شد و طوفان آمد و همه را هلاک ساخت .

۲۸- در روزگار لوط نیز چنین بود، زیرا که آنها هم می خوردند و مینوشیدند و می خریدند و می فروختند و می کاشتند و بنا میکردند .

۲۹- اما روزیکه لوط از سدوم بدر آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک گردانید .

۳۰- روزیکه پسرانسان در آن ظاهر میشود نیز چنین خواهد بود .

۳۱- در آن روز هر که بر پشت بام و اسبابهای او در خانه باشد، برای گرفتن آن فرود نمی آید ، و هر که در کشتزار باشد نیز باز نمیگردد .

۳۲- زن لوط را بیاد بیاورد .

۳۳- هر که بخواد جان خود را برهاند آنرا هلاک میکند و هر که آن را هلاک میگردند زنده اش میسازد .

۳۴- بشما میگویم در آن شب دوتن که بریک بسترند یکی برداشته و یکی ترك گفته خواهد شد .

۳۵- واز دوزنی که دریک جا آسیاب میکنند یکی برداشته و دیگری نهاده خواهد واز دوتنی که در کشتزارند یکی برداشته و یکی رها کرده خواهد شد» .

۳۶- در پاسخ وی گفتند : ای سرور کجا؟

۳۷- بایشان گفت : «هر جائیکه لاشه باشد ، کبر کسان در آنجا جمع میگردند» .

بخش ششم

نماز : تمثیل قاضی و بیوه زن

۱- برای ایشان در اینکه همه وقت نماز بگزارند و سست نشوند تمثیلی آورد .

۲- پس گفت : «در شهری يك قاضی بود که از خدا نمیترسید و از مردم شرم نداشت .

۳- و در همان شهر بیوه زنی بود که پیشوی آمد و گفت : «انتقام مرا از دشمنم بگیر» .

۴- مدتی بود که نمیخواست . پس از آن با خود گفت : «هر چند از خدا نمیترسم و از مردم شرم ندارم .

۵- لیکن بخاطر این بیوه زن که مرا زحمت میدهد انتقام او را میگیرم تا مبادا بیاید و سر مرا بشکند .

- ۶- پس سرور گفت : «بشنوید که این قاضی ستمگر چه گفت؟»
- ۷- آیا فکر نمیکنید خدا برای برگزیدگان خود که شبانروز باو بانگ میزنند انتقام نخواهد گرفت یا در کار ایشان تأخر خواهد کرد؟
- ۸- بشما میگویم که او بزودی انتقام خواهد گرفت. لیکن آیا زمانیکه پسر انسان می آید ایمانی بروی زمین می یابد؟»

تمثیل فریسی و باجگیر

- ۹- و این مثل را برای کسانی گفت که بخود اعتماد میکردند که نیکو کارند و دیگران را خوار میداشتند :

۱۰- «دومرد به معبد داخل شدند تا نماز بگزارند ، یکی از آنها فریسی و دیگری باجگیر بود .

۱۱- فریسی ایستاده در دل خود چنین نماز میگزارد : «خدایا ترا برای اینکه مانند دیگر مردم، غاصب ستمگر فاسق و نیزمانند این باجگیر نیستم ، سپاسگزارم .

۱۲- در هفته دوبار روزه میگیرم و عشره هر چه را که دارم میدهم».

۱۳- اما باجگیر دور ایستاد و نمیخواست چشمان خود را بسوی آسمان بلند کند بلکه بسینه خود میزد و میگفت : «خدایا بر من رحم کن که خطاکارم».

۱۴- بشما میگویم که این ، پاکتر از دیگری بخانه خود فرود آمد ، زیرا هر که خود را برافرازد ، پست گردد ، و هر که خویشتن را فروتن سازد ، سرافرازی یابد».

فریسی و کودکان

۱۵- کودکان رانزد وی آوردند تا ایشان را لمس کند . چون شاگردان

آن را دیدند نهیب زدند .

- ۱۶- عیسی ایشان را خواند و گفت : «بگذارید کودکانشان پیش من بیایند و مانع ایشان مشوید زیرا ملکوت خدا برای مانند اینان است .
- ۱۷- براستی بشما میگویم، هر که ملکوت خدا را مانند کودکانش نپذیرد داخل آن نمیشود» .

ثروت‌مند و خطر ثروت

- ۱۸- یکی از بزرگان از وی پرسید : «ای استاد نیک چه کنم تا وارث زندگانی جاودان باشم ؟»
- ۱۹- عیسی باو گفت : «چرا مرانیک میخوانی : زیرا که جز خدای یگانه نیکی نیست ؟»
- ۲۰- سفارشها را دانستی « مکش، زنا مکن، دزدی مکن ، گواهی بدروغ مده ، پدر و مادر خود را گرامی دار .»
- ۲۱- گفت : « این همه را از کودکی حفظ کرده‌ام .»
- ۲۲- چون عیسی چنین شنید بوی گفت : «هنوز به یک چیز نیازمندی ، هر چه داری بفروش و آن را بر بینوایان ببخش تا برای تو گنجی در آسمان باشد و بیا مرا پیروی کن .»
- ۲۳- چون چنین شنید ، اندوهگین گردید زیرا که بسیار ثروت‌مند بود .
- ۲۴- عیسی که او را غمگین دید گفت : «داخل شدن به ملکوت خدا برای تو انگران چه دشوار است .»
- ۲۵- داخل شدن شتری از سوراخ سوزن از اینکجه تو انگری وارد ملکوت خدا آسانتر است» .
- ۲۶- شنوندگان گفتند : «در این صورت که میتواند رستگاری یابد ؟»

۲۷- بایشان گفت: «هر چه نزد مردم نشدنی است، نزد خدا شدنی است.»

پاداش بکسانی که بخاطر مسیح هر چیز را ترك گفتند

۲۸- بطرس گفت: «اینك ما هر چه كه داشتیم ترك گفتیم و از تو پیروی نمودیم.»

۲۹- بایشان گفت بر استی بشما میگویم، کسی نیست که خانه‌ای یا پدر و مادر یا زنی یا فرزندان را برای ملکوت خدا ترك گوید،
۳۰- مگر آنکه در این جهان چند برابر آنرا، و در جهان آینده، زندگانی جاودان بیابد.»

خبر سوم در باره رنجها

۳۱- آن دوازده تن را برداشت و بایشان گفت: «اینك باورشلیم صعود میکنیم و آنچه در کتب پیغمبران در باره پسر انسان نوشته شده است تمام خواهد شد.»

۳۲- زیرا که او تسلیم امته‌ها خواهد شد و بر وی خواهند خندید، سرزنش خواهد شد و آب دهان برویش خواهند انداخت.

۳۳- پس از آنکه تازیانه‌اش زدند او را خواهند کشت و روز سوم بر خواهد خاست.»

۳۴- اما ایشان چیزی از آن نفهمیدند و این سخن برایشان پوشیده بود و آنچه را که بایشان گفته میشد ندانستند.

شغای نابنیای اریحائی

۳۵- چون بنزدیک اریحار سید کوری برای گدائی بر سر راه نشسته بود.

۳۶- هنگامیکه حرکت گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید: «این چیست؟»

- ۳۷- گفته شد: «عیسی ناصری است که میگذرد».
- ۳۸- فریاد زد و گفت: ای عیسی پسر داود ، بر من رحم کن».
- ۳۹- آنانیکه پیش میرفتند به او نهیب زدند که خاموش شود ، او بر فریاد افزود که: «ای پسر داود بر من رحم کن» .
- ۴۰- عیسی ایستاد و فرمود تا او را پیشش بیاورند و چون نزدیک شد از وی پرسید:
- ۴۱- «چه میخواهی برایت بکنم ؟» گفت: «ای سرور اینکه بیناگردم».
- ۴۲- عیسی بوی گفت: «بینا شو ؛ ایمانت ترا رستگاری داد».
- ۴۳- هماندم بینا شد و در حالیکه خدا را ستایش میکرد از او پیروی نمود . و همه مردمیکه چنین دیدند خدا را ستایش کردند .

بخش نوزدهم

«زکا»ی باجگیر

- ۱- آنگاه به اریحا در آمد و از آن گذشت .
- ۲- ناگهان مردی بنام زکا که رئیس باجگیران و توانگر بود ،
- ۳- میخواست به بند عیسی کیست و بسبب جمعیت نمیتوانست زیرا که قد کوتاه بود .
- ۴- پس بشتاب پیش دوید و برای اینکه او را ببیند از درخت افرا بالا رفت زیرا که عیسی میبایست از آنجا بگذرد .
- ۵- چون عیسی بانجایگاه رسید ببالا نگرست و او را دید و گفت :
- «ای زکا بشتاب فرود بیا زیرا امروز برای من شایسته چنان است که

درخانه تو توقف کنم».

۶- بشتاب فرود آمد و او را بشادی پذیرفت .

۷- چون جمعیت چنین دیدند همه کنان گفتند : «او نزد مردی خطا کار فرود آمده است» .

۸- اما زکا بپا ایستاد و بسرور گفت : «ای سرور اینک نیمی از دارائی خود به بینوایان می بخشم و اگر چیزی بنادرستی از کسی گرفته باشم، چهار برابر آن را باز میگردانم» .

۹- عیسی باو گفت: «امروز برای این خانه رستگاری حاصل شد زیرا که او هم پسر ابراهیم است .

۱۰- زیرا که پسر انسان آمده است تا آنچه را هلاک میگردد بجوید و رهائی بخشد» .

تمثیل «من» های تجارنی

۱۱- ایشان که چنین شنیدند چون نزدیک باورشلیم بود، گمان بردند

که ملکوت خدا هم اکنون اشکارا میگردد، از اینرو چنین افزود و

۱۲- گفت: «مردی بزرگوار بدیاردوری رفت تا سلطنتی را برای خود بگیرد و باز گردد .

۱۳- ده تن از بندگان خود را خواند و بایشان ده من ۱ سپرد و گفت تجارت کنید تا بیایم .

۱۴- اما اهل شهر او را دشمن میداشتند و نمایندگانی از پی وی فرستادند و گفتند : «نمیخواهیم این بر ما پادشاهی کند» .

۱۵- چون سلطنت را بدست آورد بازگشت و فرمود تا آن بندگان را که به ایشان پول سپرده بود بخوانند تا بدانند که بیازرگانی هر

۱- هر يك «من» يك شصتم قنطار و قنطار هزار مثقال است .

يك از ایشان چه رسیده است .

۱۶- نخستین آمد و گفت : «ای آقا «من» توده «من» دیگر سود آورده است» .

۱۷- بوی گفت : «آفرین بر تو ای بنده نیکوکار ، برانندک وفادار بودی پس باید فرمانروای ده شهر باشی » .

۱۸- آنگاه دیگری آمد و گفت «ای آقا «من» تو پنج «من» حاصل آورده است» .

۱۹- بوی نیز فرمود : «تو بر پنج شهر فرمانروا باش» .

۲۰- آخری آمد و گفت اینست «من» تو که آنرا در دستمال نگاه داشته‌ام .

۲۱- زیرا از تو ترسیدم چونکه مردی قسی هستی ، آنچه نهاده‌ای میگیری و آنچه نکشته‌ای میدروی » .

۲۲- بوی گفت : « ای بنده شریب از زبان خود تو در باره ات حکم میکنم . تودانسته‌ای که من مردی قسی هستم ، آنچه نهاده‌ام میگیرم و آنچه نکشته‌ام میدروم .

۲۳- پس چرا پول مرا نزد صراف نگذاردی که چون آمدم آنرا با سودی دریافت کنم ؟ »

۲۴- سپس بحاضران گفت : « من » را از او بگیرید و بکسیکه دارای ده «من» است بدهید» .

۲۵- بوی گفتند : «ای آقا او ده «من» دارد ! »

۲۶- من بشما میگویم بهر که دارد عطا میشود و افزونی می‌یابد و از

هر که ندارد آنچه که دارد گرفته میشود .

۲۷- اما دشمنانم را که نخواستند برایشان فرمانروائی نمایم باینجهما

بیاورید و پیش من بکشید .»

استقبال با شکوه در اورشلیم

۲۸- چون چنین گفت پیش رفت و بسوی اورشلیم صعود کرد .

۲۹- هنگامیکه به بیت فاجی و بیت عنیا بر کوهی که نامش زیتون است

نزدیک شد، دو تن از شاگردانش را فرستاد ، و گفت : « بسوی

۳۰- قریه ای که مقابل شماست بروید و هنگامیکه داخل آن میشوید

کره الاغی بسته خواهید یافت که هرگز کسی بر آن سوار نشده

است ، آنرا بگشائید و اینجا بیاورید .

۳۱- و اگر کسی از شما پرسد که ، «چرا این را می گشائید ؟» باو

چنین بگوئید که : سرور بدان نیازمند است .»

۳۲- فرستادگان رفتند و چنانکه گفته بود یافتند .

۳۳- در حالیکه کره را میگشادند صاحبانش بایشان گفتند: «چرا کره

را می گشائید ؟»

۳۴- گفتند : «سرور بدان نیازمند است .»

۳۵- آنگاه آن را نزد عیسی آوردند، لباس خود را بر آن نهادند و

عیسی را سوار کردند .

۳۶- در حالیکه او میرفت مردم جامه های خود را در راه می گسترند .

۳۷- چون به سرایشی کوه زیتون نزدیک شد همه شاگردانش شادی

کنان بیانگ بلند خدا را بخاطر همه قدرتهائی که از او دیده بودند

ستایش کردند .

- ۳۸- و میگفتند « خجسته باد آن پادشاهی که بنام خداوند می آید ، سلامتی در آسمان و فروشکوه در بلندی باد ! »
- ۳۹- آنگاه برخی از فریسیان از میان جمع بسوی گفتند : « ای استاد ، شاگردانت راسرزنش کن . »
- ۴۰- بایشان پاسخ داد که : « بشمامیگویم اگر اینها خاموش شوند سنگها بانگ خواهند برداشت . »

گریه بر اورشلیم

- ۴۱- نزدیک که آمد شهر را دید ، بر آن گریست و گفت :
- ۴۲- « اگر تو نیز در این روز خود میدانستی چه چیز باعث سلامتی تو است . لیکن اکنون آن از چشمان تو پنهان است .
- ۴۳- زیرا روزها برای تو می آید که در آن ، دشمنانت گرد تو سنگرها می سازند ، ترامحاصره میکنند ، بر تو از هر جهت تنگ میگردند ،
- ۴۴- و ترا و فرزندان در درون ترا ناپود میکنند و برای تو سنگی بر سنگی نمیگذارند ، زیرا که زمان دیدار خود را ندانستی . »

بازرگانان از معبد رانده میشوند

- ۴۵- سپس وارد معبد شد و شروع به بیرون کردن کسانیکه در آن خرید و فروش مینمودند کرد .
- ۴۶- در حالیکه بایشان میگفت : « نوشته شده است که خانه من خانه نماز است ولی شما آنرا مغازه دزدان ساخته اید . »

عیسی در معبد

- ۴۷- هر روز در معبد تعلیم میداد و رؤسای کاهنان و نویسندگان و وجوه مردم تقاضای کشتن او را داشتند .

۴۸- ولی راهی نمی‌یافتند که دربارهٔ او عملی گردانند زیرا که همه مردم علاقه‌مند بشنیدن سخنانش بودند .

بخش بیستم

مباحثه دربارهٔ قدرت عیسی

- ۱- در یکی از روزهایی که در معبد مردم را تعلیم و بشارت میداد رؤسای کاهنان و کاتبان و پیروان بنزدش آمدند.
- ۲- او را مخاطب قرار دادند و گفتند: «بما بگو بچه قدرتی چنین میکنی، و آنکه این قدرت را بتو عطا کرد کیست؟»
- ۳- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «من نیز از شما يك سؤال میکنم ، بمن بگوئید: تعمیمیحیی از آسمان بود یا از مردم؟»
- ۵- در دل خود اندیشیدند و گفتند: «اگر گوئیم از آسمان ، خواهد گفت پس چرا باو ایمان نیاوردید و اگر بگوئیم از مردم ، همهٔ مردم ما ۶- را سنگسار خواهند کرد، زیرا که ایشان یقین داشتند یحیی پیغمبر است.»

۸- پس پاسخ دادند: «نمیدانیم از کجا بود.»

۸- عیسی بایشان گفت: «من نیز بشما نمیگویم که بچه قدرتی چنین میکنم.»

تاکبانان آدمکش :

- ۹- شروع بگفتن این مثل برای مردم کرد: «شخصی تاکستانی کاشت و آنرا بکارگران سپرد و مدت مدیدی سفر کرد .
- ۱۰- بهنگام مناسب بندهای نزدکارگران فرستاد تا میوهٔ تاکستان را باو بسپارند . او را زدند و تهی دست بازگردانیدند .

- ۱۱- دوباره بنده دیگری را فرستاد ، او را نیز زدند و تحقیر نمودند و دست خالی بازگردانیدند .
- ۱۲- بار دیگر سومی را فرستاد . پس او را نیز مجروح کردند و بیرون راندند .
- ۱۳- آنگاه صاحب تاکستان گفت: «چه کنم، پسر عزیز خود را میفرستم، شاید که چون او را ببیند شرم کنند».
- ۱۴- چون کارگران او را دیدند باخودانندیشیدند و گفتند: «این وارث است، او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد».
- ۱۵- او را بخارج از تاکستان راندند و کشتند . پس صاحب تاکستان بایشان چه خواهد کرد؟
- ۱۶- او خواهد آمد ، آن کارگران را هلاک خواهد کرد و تاکستان را بدیگران خواهد سپرد. چون شنیدندگفتند: «حاشا که چنین باشد».
- ۱۷- بایشان نگاه کرد و گفت: «پس معنی این نوشته چیست : سنگی را که بناها آنرا خوارشمرند همان برسرزایه واقع گردیده است.
- ۱۸- هر که بر آن سنگ افتاد و خرد میشود و هر که این سنگ بروی افتد او را نرم میکند».
- ۱۹- رؤسای کاهنان و کاتبان کوشیدند تا هماندم او را گرفتار کنند ولی از مردم ترسیدند ، دانستند که این مثل را درباره ایشان آورده است .
- مالیات بقیصر
- ۲۰- پس ، از اونگهبانی کردند و نزدش جاسوسانی که خود را صدیق نشان میدادند فرستادند تا او را بحرف بگیرند و بدست و قدرت فرماندار تسلیم کنند .
- ۲۱- آنگاه از او پرسیدند و گفتند: «ای استاد میدانیم که تو بدرستی سخن

میرانی و تعلیم می‌دهی و از کسی رودر بایستی نمی‌کنی بلکه راه خدا را برستی می‌آموزی .

۲۲- آیا مجازیم که مالیات بقیصر بدهیم یا خیر».

۲۳- مکر ایشان را دریافت و گفت: «برای چه مرا آزمایش می‌کنید.

۲۴- دیناری را بمن نشان دهید. این رخسار و نوشته‌اش از کیست؟» در پاسخ گفتند: «از قیصر».

۲۵- بایشان گفت: «پس آنچه مال قیصر است بقیصر بدهید و آنچه از آن خداست بخدا».

۲۶- نتوانستند مقابل مردم بسخن او ایرادی بگیرند و از پاسخش دچار شگفتی گردیدند و خاموش ماندند .

صدوقیان و رستاخیز

۲۷- برخی از صدوقیان که منکر رستاخیزاند، نزدیکش شدند و از او

۲۸- پرسیدند و گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است: اگر مردی برادرش بمیرد و زنی داشته و بدون فرزند در گذشته باشد، باید

برادرش آن زن را بگیرد و برای برادرش نسلی برپا کند .

۲۹- هفت برادر بودند ، نخستین ، زنی گرفت و بدون فرزند فوت شد.

۳۰- دومی آن زن را گرفت و بی فرزند مرد .

۳۱- آنگاه سومی او را گرفت، همچنین تا هفتمین ، نسلی بر جای نگذاشتند .

۳۲- پس از همه ، زن فوت شد .

۳۳- در رستاخیز، زن از آن کدامیک از ایشان خواهد بود، چون هر هفت تن او را بزنی گرفته بودند .

۳۴- عیسی بایشان گفت: «فرزندان این زمان زناشوئی میکنند و زناشوئی کرده میشوند، لیکن آنانی که سزاوار رسیدن بآن جهان و برستاخیزان میان مردگانند، نه زناشوئی میکنند و نه زناشوئی کرده میشوند .

۳۶- و ممکن نمیگردد که بعد بمیرند زیرا که ایشان چون فرزندان رستاخیزند مانند فرشتگان و پسران خدا میباشند .

۳۷- اما اینکه مردگان برمیخیزند ، موسی آنرا زمانی که در آیهٔ بوته گفت : «خداوند ، خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب است ، تصریح گردانید».

۳۸- پس او خدای مردگان نیست ، بلکه خدای زندگان است زیرا که همه برای او زنده هستند».

۳۹- برخی از کاتبان باو پاسخ دادند و گفتند: «ای استاد نیکوگفتی».

۴۰- از این پس جرأت نکردند از او پرسشی نمایند .

مسیح پسر و خداوند داود

۴۱- بایشان گفت : «چگونه میگویند که مسیح پسر داود است ، در

۴۲- حالیکه داود در کتاب مزامیر میگوید : خداوند ، بخداوند من

۴۳- گفت: بدست راست من بنشین ، تادشمنان ترا پای اندازت گردانم .

۴۴- پس داود که او را خداوند خواند ، چگونه پسر او میباشد؟»

عقیده درباره کاتبان

۴۵- سپس بشاگردانش در حالیکه همهٔ مردم می شنیدند گفت :

۴۶- «از کاتبان که راه رفتن بزین وزیر را می پسندند و دروهای در

بازارها را و صدور مجالس و اولین نشستگاه در مهمانی را دوست
بدارند، پرهیزد .

۴۷ کسانی که خانه‌های بیوه زنان را بسبب درازی نمازشان میخورند
بعذاب سختتری خواهند رسید» .

بخش بیست و یکم

تقدیمی يك بیوه زن

۱- نگاه کرد و توانگران را دید که تقدیمی های خود را در خزانه
میگذارند .

۲- نیز بیوه زنی بینوایی را دید که دوفلس بدانجا انداخت .

۳- گفت: «بحقیقت بشمامیگویم،» این بیوه بینوا از همه آنها بیشتر انداخت.

۴- زیرا که همه ایشان در تقدیمی های خود بخدا، از آنچه زیاد داشتند

در خزانه انداختند ، اما این زن از بینواییش تمام آنچه را که برای

زندگانی خود داشت انداخت» .

گفتار در باره آخرت

۵- چون برخی در باره معبد میگفتند که آن بسنگهای خوب و به هدایای
بخشیده آراسته است گفت :

۶- «این را که می بینید روزی می آید که بر آن سنگی برسنگی گذارده
نمیشود مگر اینکه واژگون شود» .

۷- از وی پرسیدند و گفتند: « ای استاد ، این که میشود ؟ و هنگامیکه
چنین واقع خواهد شد نشانش چیست ؟»

- ۸- گفت: « از اینکه گمراه شوید بپرهیزید، زیرا که بسیاری بنام من خواهند آمد و خواهند گفت: من او هستم. آن زمان نزدیک است، از ایشان پیروی مکنید.
- ۹- و چون از جنگها و فتنهها خبریابید پریشان مشوید، زیرا نخست همه اینها باید بشود، لیکن پایان کاربرد نبال آن نیست.»
- ۱۰- پس بایشان گفت: «قومی برضد قومی و کشوری برضد کشوری برمیخیزد.
- ۱۱- زلزلههای شدید در جاهای مختلف، وباها و گرسنگیها، و در آسمان بیمها و نشانهای بزرگ خواهد بود.
- ۱۲- اما پیش از همه اینها بر شما دست درازی و جفا خواهند کرد و شما را بکنیسهها و زندانها خواهند سپرد و بخاطر نام من نزد پادشاهان و فرمانداران خواهند برد.
- ۱۳- و آن برای شما امکان شهادت خواهد بود.
- ۱۴- در دل خود که درباره آنچه که باید پاسخ بگوئید فکر مکنید.
- ۱۵- زیرا من بشما زبان و خردی میدهم که همه دشمنان قادر به مقاومت و نقض آن نخواهند بود.
- ۱۶- والدین و برادران و خویشان و دوستان، شما را تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را خواهند کشت.
- ۱۷- بخاطر نام من مورد بغض همه خواهید شد.
- ۱۸- اما از سر شما تار مویی هم نابود نمیشود.
- ۱۹- و جانهای خود را با بردباری حفظ مکنید.
- ۲۰- چون دیدید که لشکرها اورشلیم را محاصره کردند پس بدانید که

ویرانی آن نزدیک شده است .

۲۱- در آن هنگام کسانیکه در یهودیه باشند باید بکوهستان بگریزند و آنانکه در شهر باشند باید بیرون بروند و کسانیکه دردهات باشند نباید داخل شهر گردند .

۲۲- زیرا که این روزها برای انتقام است تا آنچه که نوشته شده است بانجام برسد .

۲۳- در آن روزها، وای بر آبستان و شیر دهندگان ، زیرا تنگی سفت بر روی زمین و خشمی برای این قوم خواهد بود .

۲۴- بدم شمشیر خواهند افتاد ، در میان همهٔ کشورها باسیری خواهند رفت و اورشلیم تا سرانجام روزگار ملل ، پایمال ایشان خواهد بود .

۲۵- و در آفتاب و ماه و ستارگان نشانه‌ها خواهد بود و برای مردم بروی زمین وحشت و از طلاطم دریا و امواجش حیرت خواهد بود .

۲۶- مردم از ترس و انتظار آنچه که بر زمین خواهد آمد میمیرند، زیرا قدرتهای آسمانها شکننده خواهند بود .

۲۸- در آن هنگام پسرانسان را مشاهده میکنند که برابری ، با قوت و جلال عظیم می آید .

۲۷- «چون وقوع این چیزها آغاز گردد ، بایستید و سرهای خود را بلند کنید زیرا رستگاری شما نزدیک است .»

۲۹- برای ایشان مثلی گفت : « درخت انجیر و درختان دیگر را نگاه کنید، که آن چون برك بدهد میفهمید که تابسیان نزدیک است .

۳۱- همچنین چون شما دیدید که این چیزها واقع میگردد بدانید که

ملکوت خدا نزدیک است .

۳۲- برستی بشما میگویم که این نسل، تا همه اینها نشود از بین نخواهد رفت .

۳۳- آسمان وزمین نابود میگردد، لیکن سخن من زایل نمیشود .

۳۴- مراقب خود باشید تا دلهایتان از پر خوری و مستی و غصه‌های معاش، سنگین نگردد و آن روز ناگهانی بر شما رونیاورد .

۳۵- زیرا که آن مانند دامی بر همهٔ مقیمان روی زمین خواهد افتاد .

۳۶- پس بیدار بمانید و همواره نماز بگزارید تا شایستگی آنرا که از میان این منتظران نجات یابید و نزد پسرانسان بایستید، داشته باشید» .

۳۷- روز در معبد تعلیم میداد و شب خارج میشد و در کوهی بنام زیتون بیتوته میکرد .

۳۸- همه مردم برای آنکه باو گوش فرا دارند بسوی وی در معبد می‌شتافتند .

بخش بیست و دوم

آخرین فصیح :

۱- عید فطر که فصیح خوانده میشود نزدیک شد .

۲- و کاهنان و کاتبان مترصد آن بودند که عیسی را چگونه بکشند ولی از مردم می‌ترسیدند .

پیمان یهودا

۳- پس شیطان در یهودا اسخریوطی که یکی از دوازده تن بود داخل شد.
۴- پس رفت و با رؤسای کاهنان و بزرگان دربارهٔ چگونگی تسلیم او گفتگو کرد.

۵- شاد شدند و پیمان بستند که پولی بوی بدهند.

۶- پذیرفتند و برای آنکه او را در از مردم تسلیم کند، در پی فرصت میجست.

آمادگی برای آخرین شام

۷- روز فطیر که در آن می‌بایست فصیح را ذبح کرد رسید.

۸- آنگاه پطرس و یوحنا را فرستاد و گفت: « بروید و فصیح را برای خوردن ما آماده کنید».

۹- بوی گفتند: « می‌خواهی در کجا آماده کنیم؟ »

۱۰- بایشان گفت چون وارد شهر شدید مردی را که حامل سبوی آبی ملاقات میکنید او را تا خانه‌ایکه وارد آن میشود دنبال کنید.

۱۱- و بصاحبخانه بگوئید که استاد بتو بگوید: کجاست اطاقی که من شاگردانم فصیح را در آن بخوریم؟

۱۲- او اطاق بزرگ مفروش را بشما نشان خواهد داد. در آنجا آماده کنید».

۱۳- رفتند و همچنانکه بایشان گفته بود یافتند و فصیح را آماده کردند.

عشای ربانی

۱۴- چون هنگامش رسید او و دوازده فرستاده سر میز نشستند.

۱۵- بایشان گفت: «بسیار مایلم این فصیح را پیش از آنکه رنج ببرم با شما بخورم».

۱۶- زیرا بشما میگویم از این پس آنرا تا هنگامیکه در ملکوت خدا

کامل شود نمیخورم .

۱۷- پس پیاله‌ای گرفت و سپاسگزاری نمود و گفت : « بگیری و بین خود تقسیم کنید .

۱۸- من بشما میگویم دیگر از شیرۀ مو، تا ملکوت خدا بیاید ، نخواهم نوشید .»

۱۹- نانی گرفت . سپاسگزاری نمود ، آنرا پاره کرد ، بایشان داد و گفت : « این تن من است که بشما بدل میشود؛ اینرا یادگار من گردانید.»

۲۰- همچنین پیاله‌ای پس از شام گرفت و گفت : « این پیاله ، پیمان جدیدی از خون من است که برای شما ریخته میشود ، است.»

اشاره بتسلیم کننده

۲۱- با وجود این ، اینک دست تسلیم کننده من ، با من بر سفره است .

۲۲- پسر انسان چنانکه قرار شده است میرود ، لیکن وای بر انسانیکه او را تسلیم میدارد.»

۲۳- شروع پرسیدن از یکدیگر کردند که از میان ایشان کسیکه این کار را خواهد کرد . کیست؟

بزرگترین شخص

۲۴- و در میان ایشان مجادله‌ای در باره اینکه که از ایشان بزرگتر محسوب میشود ، گردید .

۲۵- بایشان گفت : « پادشاهان ملل برایشان آقائی میکنند و کسانی که بر ایشان مسلطند نیکو کار خوانده میشوند .

۲۶- لیکن شما چنین نیستید ، بلکه بزرگترین شما باید مانند کوچکترین و کسیکه برتری میکند باید مانند کسیکه خدمت میکند ، باشد .

۲۷- زیرا کدام يك بزرگتر است ، آنکه بر سفره نشسته یا آنکه بندگی میکند : آیا آنکه نشسته بزرگتر نیست ؟ و من در میان شما کسی

۲۸- هستم که خدمت میکنم . و شما کسانی هستید که در تجربه‌هایم ثابت ماندید .

۲۹- و من همچنانکه پدرم برای من کرد برای شما ملکوت را آماده

۳۰- میکنم ، تا در ملکوت من بر سفره بخورید و بنوشید و بر کرسی-
هائیکه اسباط دوازده گانه اسرائیل را داوری میکنند بنشینید .

نماز برای شمعون پطرس :

۳۱- سرور گفت : «ای شمعون ، ای شمعون ، اینک شیطان خواست
شما را چون گندم غربال کند .

۳۲- لیکن من بخاطر تو نماز کردم تا ایمانت کم نشود و هنگامیکه
تو برگشتی ، برادران خود را استوار گردان .»

۳۳- بوی گفت : ای سرور ، من آماده‌ام که با تو بزندان و بسوی
مرگ بروم .»

۳۴- گفت : «بتو ای پطرس میگویم : امروز خروس بانگ نخواهد زد
مگر اینکه سه بار انکار کنی که مرا نمیشناسی .» آنگاه بایشان گفت :

۳۵- « هنگامیکه شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم آیا از
شما چیزی کم شد ؟ »

۳۶- گفتند : «نه» . پس بایشان گفت : «اما اکنون هر که کیسه دارد باید آنرا
بردارد و همچنین کسیکه توشه دارد ؛ کسیکه ندارد باید جامه خود
را بفروشد و شمشیری بخرد .

۳۷- زیرا که بشما میگویم شایسته اینست که آنچه در باره من این نوشته که از گناهکاران شمرده است، بانجام رسد. زیرا آنچه در باره من است کاملاً پایان رسیده.

۳۸- گفتند: «ای سرور اینجاد و شمشیر است». بایشان گفت: «کافی است».

نزع در باغ زیتون

۳۹- آنگاه خارج شد، بنا بر عادتش بکوه زیتون رفت و شاگردانش از او پیروی نمودند.

۴۰- چون بدان جایگاه رسید بایشان گفت: «نماز کنید تا وارد تجربه نشوید».

۴۱- آنگاه از ایشان بقدر پرتاب سنگی دور شد، بدو زانو افتاد و نماز کرد.

۴۲- در حالیکه میگفت: «ای پدر، اگر خواستی، این پیاله را از من دور کن، لیکن نه بخواست من بلکه بخواست تو»، باو ۴۳- فرشته‌ای از آسمان ظاهر شد، ویرا نیرو داد و چون بنزع افتاد نماز را طولانی کرد.

۴۴- عرق او مانند قطرات خونی که بر زمین بریزد شد.

۴۵- سپس از نماز برخاست، پیش شاگردانش آمد و ایشان را از اندوه در خواب دید.

۴۶- و بایشان گفت: «چرا در خواب هستید؟ برخیزید و نماز کنید تا داخل تجربه شوید».

بازداشت عیسی

۴۷- در حالیکه سخن بر زبانش بود، ناگاه گروهی که یهودا نام یکی از

دوازده تن در جلویش بود ، آمدند و او برای اینکه عیسی را ببوسد بسویش نزدیک شد .

۴۸- عیسی باوگفت : «ای یهودا ، آیا با بوسه‌ای پسر انسان را تسلیم میکنی ؟»

۴۹- چون آنانیکه گرد او ایستاده بودند آنچه را که روی داد دیدند بوی گفتند : «ای سرور آیا بشمشیر بزنیم؟»

۵۰- یکی از ایشان بنده رئیس کاهنان را زد و گوش راست او را برید.

۵۱- اما عیسی پاسخ داد و گفت: «تا اینجا بس کنید». آنگاه گوش او را لمس کرد و شفا داد .

۵۲- سپس عیسی به رؤسای کاهنان و بزرگان معبد و پیران که نزدش آمده بودند گفت : «مثل اینکه شما بردزدی با شمشیر و چوب خاج

۵۳- شده‌اید؟ من هر روز باشما در معبد بودم و بر من دست دراز نکردید ولیکن این ساعت شما ، وهنگام قدرت تاریکی است» .

انکار عیسی بوسیله پطرس

۵۴- پس او را گرفتند و بخانه رئیس کاهنان آوردند . پطرس از دور بدنبالش می آمد .

۵۵- و در میان حیاط آتشی افروختند و گردش نشستند . پطرس نیز در میان ایشان نشست .

۵۶- کنیزکی او را در روشنی آتش نشسته دید ، براوچشم دوخت و گفت: «این با او بود».

۵۷- اما او انکار کرد و گفت: «ای زن او را نمیشناسم».

۵۸-- پس از اندکی ، دیگری او را دید و گفت: « تو هم از اینها هستی».

پطرس گفت: « ای مرد از آنها نیستم».

۵۹-- بقدریک ساعت بعد ، یکی دیگر با تاکید باو گفت: « راستی که

این هم با او بود. زیرا جلیلی هم هست ».

۶۰-- پطرس گفت: «ای مرد نمیدانم چه میگوئی». در همین هنگام که او

در حال سخن گفتن بود خروس بانگ زد .

۶۱-- سرور متوجه شد، به پطرس نگاه کرد و پطرس سخن سرور را که

گفت: « تو پیش از آنکه خروس بانگ بردارد سه بار مرا انکار خواهی

کرد» بیاد آورد .

۶۲-- پطرس به بیرون رفت و به تلخی گریست .

۶۳-- مردانیکه عیسی را گرفته بودند او را مسخره میکردند و میزدند.

ستم بر عیسی

۶۴-- او را با پارچه‌ای پوشاند و برایش میزدند و میپرسیدند: « بما خبر

بده که چه کسی ترا زد؟»

۶۵-- و چیزهای دیگری که باو بناسزا میگفتند بسیاری بود .

عیسی در برابر شورای شیوخ

۶۶-- هنگام روز پیران ملت و رؤسای کاهنان و کاتبان فراهم آمدند و

او را بمحفل خود حاضر آوردند و گفتند: «اگر تو مسیح هستی بگو».

۶۷-- بایشان گفت: «اگر بشما بگویم ایمان نمی آورید و اگر از شما پرسش

۶۸-- کنم بمن پاسخ نمیدهید و مرا رها نمیکنید .

۶۹-- ولیکن از هم الان پسرانسان بدست راست قدرت خدا نشسته است».

۷۰-- همه گفتند: « پس آیا تو پسر خدا هستی؟» بایشان گفت: « شما خود

میگوئید که من او هستم».

۷۱- گفتند: «چه احتیاجی بشهادت داریم: ما از دهان خود او شنیدیم».

بخش پینیمت و موم

عیسی در حضور پیلاتس

۱- سپس همه باهم برخاستند و او را نزد پیلاتس بردند .

۲- شروع بشکایت از وی نمودند و گفتند: «ما این شخص را چنین یافته ایم که ملت ما را فاسد میکند و از پرداخت مالیات بقیصر باز میدارد و ادعای آن دارد که مسیح پادشاه است».

۳- پس پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در پاسخ وی گفت: «تو گفتی».

۴- آنگاه پیلاتس بر رؤسای کاهنان و بهمه مردم گفت: «من موجبی برضد این مرد نیافته ام».

۵- ایشان لجاجت کردند و گفتند: «از هنگامیکه به تعلیم یهودیه از جلیل آغاز کرد و تا اینجا ادامه داد ملت را تهییج میکند».

عیسی در حضور هیروودس

۶- چون پیلاتس نام جلیل را شنید پرسید: «آیا این مرد جلیلی است؟»

۷- و چون دانست که او از ولایت هیروودس است او را نزد وی فرستاد زیرا که هیروودس در آن روزها در اورشلیم بود .

۸- هیروودس که عیسی را دید شادی بسیار کرد زیرا که او از دیرباز بسبب شنیدن چیزهای زیادی درباره اش خواهان دیدن وی بود.

۹- سپس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن باو هیچ پاسخی نداد.
۱۰- رؤسای کاهنان و کاتبان ایستاده بودند و با لجاجت از وی شکایت می نمودند .

۱۱- پس هیرودس با لشکریان خود او را ناچیز شمرد و استهزاء کرد و بروی جامه‌ای سفید پوشانید و نزد پیلاتس بازگردانید .
۱۲- در همان روز پیلاتس و هیرودس دوست شدند زیرا که پیش از آن دشمن یکدیگر بودند .

آزادی «بارابا» و مصلوب شدن عیسی

۱۳- آنگاه پیلاتس رؤسای کاهنان و بزرگان مردم را دعوت کرد .
۱۴- و بایشان گفت : «شما این مرد را نزد من آوردید که وی ملت را فریب می‌دهد و من اکنون پیش شما از حال او تفحص کردم و برضد او موجهی که از آن شکایت دارید نیافتم .

۱۵- و هیرودس نیز بهمچنین ، زیرا شما را نزد او فرستادم و او هیچ کاری که بدان محکوم بمرگ باشد نکرده است .

۱۵- پس من اورا تنبیه، و آزاد خواهم کرد» .

۱۷- و اوناگزیر بود که بخاطر آنها هرعید ، مردی را آزاد کند.

۱۸- همه ایشان باتفاق بانگ برداشتند و گفتند : «این را بدار بیاویز و بخاطر ما «بارابا» را آزاد کن» .

۱۹- اومردی بود که بسبب شورش و قتل‌هایی که در شهر حادث شد بزندان افکنده شده بود .

۲۰- پس پیلاتس یکباردیگر برایشان نسا کرده و وی خواهان آزاد کردن عیسی بود .

۲۱- ولی ایشان فریاد زدند و گفتند : «اورا مصلوب کن ، اورا مصلوب

کن!».

۲۲- بار سوم ایشان را مخاطب قرارداد و گفت: «این مرد چه کاربدی کرده است؟ من برضد او علتی که موجب مرگ باشد نیافته‌ام. او را تنبیه و آزاد میکنم.»

۲۳- اما ایشان با آوازه‌های بلند اصرار کردند و خواهان آن بودند که مصلوب شود. صداهای ایشان شدیدتر شد.

۲۴- پس پیلاطس فرمود که: «خواستۀ ایشان انجام شود.»

بسوی کوه جلیل

۲۵- آنکسی را که مردم میخواستند و برای شورش و قتل بزدان انداخته بود آزاد کرد و عیسی را بارادۀ ایشان وا گذاشت.

۲۶- درحالی‌که او را میبردند، شمعون قیروانی را که از کشتزار می‌آمد گرفتند و بر او چلیپا نهادند تا آنرا از پی عیسی حمل کند.

۲۷- و گروهی بسیار از مردم و زنانیکه بخاطر او گریه و ناله میکردند به دنبالش آمدند.

۲۸- پس عیسی بسوی ایشان روگردانید و گفت: «ای دختران اورشلیم، برای من گریه مکنید، بلکه برای خود و فرزندان خود گریه نمائید.

۲۹- زیرا روزهایی می‌آید که در آن گفته خواهد شد، خوشا بحال زنان نازا و شکم‌هاییکه نژائیده‌اند و پستان‌هاییکه شیر نداده‌اند.

۳۰- آنگاه بکوه‌ها شروع بسخن گفتن میکنند که: «بر ما فرود بیائید» و به تپه‌ها میگویند «مارا بپوشانید».

۳۱- زیرا که اگر باچوب ترچنین میکنند پس بچوب خشك چه خواهد شد؟»

۳۲- وبا اودومجرم دیگر را نیز برای کشتن می آوردند .

مصلوب شدن عیسی

۳۳- چون بجائیکه جمعه نامیده میشد رسیدند او را در آنجا با آن مجرمین یکی در طرف راست و دیگری را برطرف چپ او، مصلوب کردند.

۳۴- عیسی گفت: «ای پدر، ایشان را بیامرز زیرا نمیدانند چه میکنند.»
جامه او را در میان خود تقسیم کردند و بر آن قرعه افکندند.

۳۵- مردم بتماشا ایستاده بودند و بزرگان باتفاق ایشان تمسخر کنان میگفتند: «دیگران را نجات داد اگر مسیح برگزیده خدا میباشد باید خود را نجات بدهد.»

۳۶- سر بازان نیز او را استهزاء میکردند بسویش می آمدند و برایش

۳۷- سر که می آوردند و میگفتند: «اگر تو پادشاهی خود را نجات ده.»

۳۸- و بالای سر وی عنوانی بود که بخط یونانی و لاتین و عبرانی نوشته شده بود: «این پادشاه یهود است.»

۳۹- و یکی از مجرمین مصلوب بروی کفر میگفت که: «اگر تو مسیحی خود و ما را برهان.»

۴۰- اما آن دیگری در پاسخ براو نهیب میزد و میگفت: «در حالیکه

خود تو در این قصاص شریکی مگر از خدا نمیترسی؟

۴۱- چون ما بر عدلیم، زیرا که ما با آنچه که مستوجب آن بودیم رسیدیم اما این هیچ بدی نکرده است.»

۴۲- آنگاه عیسی گفت: «ای سرور، هنگامیکه بملکوت خود آمدی مرا بباد آور.»

۴۳- عیسی بوی گفت: «براستی بتو میگویم که تو امروز با من در بهشت می باشی.»

۴۴- نزدیک ساعت ششم بود که تاریکی تا ساعت نهم بر تمام زمین حادث شد.

۴۵- و خورشید سیاه گشت و پرده معبد از میان شکافت، و عیسی باواز

۴۶- بلند ندا داد و گفت: «ای پدر، جان خود را بدست تو میسپارم.» و چون این بگفت جان سپرد.

۴۷- چون رئیس گردان آنچه را که حادث شده بود دید خدا تعظیم نمود و گفت: «براستی که این مرد درستکار بود.»

۴۸- و همه مردمی که در این تماشاگرد آمده بودند، چون آنچه را که روی داد دیدند سینه زنان برگشتند.

۴۹- و همه آشنایان او و زنانیکه از جلیل بدنبالش آمده بودند، از دور ایستاده بودند و آنرا میدیدند.

تدفین عیسی

۵۰- مردی یوسف نام که عضو شورا و نیکوکار و درست بود و از

۱۵- اهل رامه شهر یهودیه بود و او هم انتظار ملکوت خدا را میکشید و

موافق رأی و عمل ایشان نبود: نزد پیلاتس آمد و پیکر عیسی را از

۵۲- او تقاضا کرد.

۵۳- پس آنرا پائین آورد و در کتان پیچید و در گوری از سنگ تراشیده

که هرگز کسی در آن نهاده نشده بود گذاشت.

- ۵۴- و روز تهیه بود و شنبه نزدیک میشد .
- ۵۵- و زنانیکه از پی وی از جلیل آمده بودند گور و اینرا که جسد چگونگی در آن نهاده شده بود دیدید .
- ۵۶- آنگاه باز گشتند و حنوط و عطریات آماده ساختند و روز شنبه را بحسب سفارش آرام گرفتند .

بخش بیست و چهارم

گور خالی

- ۱- در آغاز هفته، هنگام سحر، در حالیکه حنوط را که آماده کرده بودند با خود می آوردند ، بسوی گور آمدند .
- ۲- و سنگ را در حالی یافتند که از گور غلطانده شده بود .
- ۳- سپس داخل گور رفتند و کالبد عیسی سرور را نیافتند .
- ۴- و در حالیکه از این امر در حیرت بودند، ناگهان دو مرد در جامه درخشان نزد خود ایستادند .
- ۵- و چون ترسیدند و صورت خود بطرف زمین خم کردند آندو بایشان گفتند : «چرا زنده را در میان مردگان میجوئید ؟
- ۶- زیرا که او اینجا نیست بلکه برخاسته است . آنچه را که هنگامیکه در جلیل بود بشما گفت بیاد آورید که : « برای پسر انسان شایسته
- ۷- چنین است که بدست مردم خطا کار تسلیم و مصلوب گردد و روز سوم برخیزد» .
- ۸- پس سخنان او را بیاد آوردند .
- ۹- از گور باز گشتند و آن یازده تن و دیگران را از این همه ، آگاهی دادند .

- ۱۰- و مریم مجدلیه و حنه و مریم مادر یعقوب و دیگران را که با ایشان بودند آنرا بفرستادگان خبر دادند .
- ۱۱- این سخنان در نظر ایشان مانند هذیانی بود، و آنانرا تصدیق نکردند.
- ۱۲- پس پطرس برخاست و بسوی گور شتافت و خم شد و جز کفن تنها چیزی ندید و از آنچه بود در شگفت ماند و باز گشت .

دو شاگرد عماوسی

- ۱۳- در همان روز دو تن از ایشان بسوی دهی که نامش عماوس و از اورشلیم شصت غلوه دور بود رفتند .
- ۱۴- از همه آن حوادث بحث میکردند .
- ۱۵- و در حالیکه ایشان در گفتگو و مباحثه بودند آنگاه خود عیسی با آنان نزدیک و با ایشان همراه شد .
- ۱۶- اما چشمان ایشان برای شناختن او گرفته شده بود .
- ۱۷- سپس بایشان گفت: «این چه سخنی که با یکدیگر در حالیکه غمگین راه می‌پیمائید میگوئید، چیست؟»
- ۱۸- یکی از آنان که نامش کلیوفا بود در پاسخ گفت: «آیا تنها تو در اورشلیم غریبی و از آنچه در این روزها شد خبر نداری؟»
- ۱۹- بایشان گفت: «آن چیست؟» گفتند: «آن مربوط به عیسی ناصری که مردی پیغمبر و در عمل و گفتار نزد خدا و همه مردم نیرومند بوده
- ۲۰- است و اینکه چگونه رؤسای کاهنان و فرمانداران ما او را برای محکوم شدن بمرگ و مصلوب گردیدن تسلیم کردند .

- ۲۱- وما امیدوار بودیم که اونجات دهنده اسرائیل است. ولی باوجود همه اینها امروز سومین روز حدوث آنست .
- ۲۲- و برخی از زنان ماکه بامداد بآرامگاه او رفتند مارا دچار دهشت نمودند .
- ۲۳- جسدش را نیافتند و آمدند و گفتند که : فرشتگانی برایشان ظاهر شدند و گفتند: «او زنده است».
- ۲۴- و گروهی از ما بآرامگاه رفتند و همانطوریکه زنان گفته بودند یافتند ولی اورا ندیدند» .
- ۲۵- بایشان گفت: «ای مردم کم فهم و سست دل در ایمان آنچه که پیغمبران
- ۲۶- گفته اند. آیا برای مسیح شایسته این نبود که از این آلام رنج ببیند، آنگاه به مجد و جلال خود در آید؟»
- ۲۷- سپس شروع به تفسیر آنچه از موسی و همه پیغمبران در کتابها بدانها مربوط است کرد .
- ۲۸- چون نزدیک دهی که عازم آن بودند رسیدند، چنین تظاهر کرد که بجای دورتری می رود .
- ۲۹- اورا ملزم کردند و گفتند: «با ما باش چون شب نزدیک است و روز پایان رسیده» . پس با ایشان توقف کرد .
- ۳۰- چون با آنان نشست نانی گرفت و سپاسگزاری نمود و پاره کرد و بایشان داد .
- ۳۱- آنگاه چشمانشان باز شد و اورا شناختند . هماندم از نظر ایشان غایب گردید .
- ۳۲- بیکدیگر گفتند: «آیا هنگامیکه در راه مارا مخاطب میکرد و کتابها

را بر ایمان شرح میداد دل‌هایمان در درون نمیسوخت؟»
۳۳- همان‌ساعت برخاستند و به اورشلیم بازگشتند و آن یازده تن و کسانیرا که با ایشان بودند جمع دیدند .
۳۴- و میگفتند: «براستی که سرور ما برخاست و خود را بشمعون نمود».
۳۵- اینان هم شروع کردند تا آنچه را که در راه روی داده بود و اینکه چگونه او را هنگام بریدن نان شناختند اطلاع دهند .

ظهور عیسی بر فرستادگان

۳۶- در حالیکه در این گفتگو بودند ، ناگاه عیسی در میان ایشان ایستاد و گفت: «درود بر شما باد، من او هستم، مترسید» .
۳۷- اما مضطرب شدند و ترسیدند و گمان کردند که روح می‌بینند .
۳۸- بایشان گفت: «از چه مضطربید و چرا در دل‌های شما او هام پیدا شده است؟»

۳۹- دست‌ها و پاهایم را ببینید که من خود او هستم، مرا لمس کنید و به ببینید که برای روح نه‌گوشت و نه استخوانی نیست و حال آنکه چنانکه می‌بینید برای من وجود دارد» .

۴۰- هنگامیکه چنین میگفت . دست‌ها و پاهای خود را بایشان نشان داد .
۴۱- چون از شادمانی باور نمی‌کردند و در شکفتی بودند، بایشان گفت:
«آیا در اینجا پیش شما خوراکی نیست؟»

۴۲- قطعه‌ای از ماهی بریان و از کندوی عسل بوی دادند .
۴۳- گرفت و مقابلشان آنرا خورد. سپس باقی‌را با نان داد .
۴۴- گفت: «این است آن سخنی که چون با شما بودم گفتم که: باید آنچه در باره من در شریعت موسی و پیغمبران و در مزامیر نوشته شده است

بتمامی کامل گردد» .

- ۴۵- آنگاه ذهن ایشان را برای فهمیدن کتابها باز کرد .
- ۴۶- وگفت : «چنین نوشته شد و برای مسیح چنین شایسته بود که رنج بکشد و روز سوم از میان مردگان برخیزد .
- ۴۷- ودرهمه ملل از اورشلیم آغاز کرده و بنام او موعظه بتوبه و آمرزش
- ۴۸- گناهان کرده شود . و شما بر این شاهد باشید .
- ۴۹- و من آنکه را پدرم بشما وعده داده بود نزدتان فرستادم . پس شما تا روزیکه از بلندی لباس قدرت بپوشید، در شهر بمانید .

صعود عیسی

- ۵۰- پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد، دستهای خود را بلند کرد آنان را برکت داد .
- ۵۱- در حالیکه بر کتشان میداد از ایشان جدا گشت و بسوی آسمان صعود کرد .
- ۵۲- برایش سجود کردند و باشادمانی بزرگ باورشلیم باز گشتند .
- ۵۳- همواره در معبد بودند و خدا را استایش میکردند و سپاس میگفتند: آمین .

انجیل یوحنا

بخش اول

مقدمه: کلمه خدا در ابديت و در جهان

- ۱- در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود .
- ۲- این، در آغاز نزد خدا بود .
- ۳- همه چیز از آن پدید آمده و بغير آن آنچه پدیدار گردیده بوجود نیامده است .
- ۴- زندگانی در آن و زندگانی ، نور مردم بود .
- ۵- و نور در تاریکی روشنی میدهد و تاریکی آنرا در نیافته است.
- ۶- مردی بود که از جانب خدا فرستاده شده و نامش یحیی بود .
- ۷- او برای گواهی آمد تا بر نور شهادت دهد و همه بدست وی ایمان آورند .
- ۸- او نور نبود بلکه برای گواهی دادن بر نور بود .
- ۹- نور حقیقی آن بود که هر انسانی را که بجهان می آید روشن میگرداند.

- ۱۰-- در جهان بود و جهان بدست او ساخته شد و جهان او را نشناخته است.
- ۱۱-- نزد خاصان آمد و خاصان او را نپذیرفتند .
- ۱۲-- لیکن بهمه کسانیکه او را پذیرفتند قدرتی داد تا برای کسانیکه بنامش ایمان می آورند، فرزندان خدا باشند .
- ۱۳-- کسانیکه نه از خون و نه اراده گوستی و نه اراده مردی بودند بلکه از خدا زاده شدند .
- ۱۴-- و کلمه پیکری شد و در میان ماحلول کرد و جلالش را دیدیم، جلالی را که یگانه پسر از پدر درمی یابد و از نعمت و حق سرشار است .
- ۱۵-- یحیی بروی گواهی داد و بانگ برداشت و گفت : « این است آن کسیکه گفتم پس از من می آید و پیش از من قرار گرفته زیرا که او بر من مقدم است ».
- ۱۶-- و همه ما از سرشار شدن وی، نعمت پس از نعمت گرفتیم .
- ۱۷-- زیرا که شریعت بموسی داده شده است ولی نعمت و حق، به عیسی مسیح حاصل گردید .
- ۱۸-- هیچ کس هرگز خدا را ندید ، پس یگانه که در سینه پدر است او خبر داد .

گواهی یحیی

- ۱۹-- و این گواهی یحیی است هنگامیکه یهودیان از اورشلیم، کاهنان و لایوان را نزد وی فرستادند تا از او بپرسند : « کیستی؟ »
- ۲۰-- او اعتراف کرد و انکار نمود و اعتراف کرد که : « من مسیح نیستم ».
- ۲۱-- آنگاه از وی پرسیدند : « پس آیا الیاس هستی؟ » گفت : « او نیستم ».
- « آیا پیغمبری؟ » گفت : « ابدا ».

- ۲۲- بوی گفتند: «پس که هستی، تابکسانیکه مارا فرستادند پاسخ بدهیم؟
در باره خود چه میگوئی؟»
- ۲۳- گفت: «من بانگی که در بیابان برخاسته بود: «راه خداوند را، آنچه ناکه
اشعیای پیغمبر گفت، آماده کنید.».
- ۲۴- و فرستادگان از فریسیان بودند .
- ۲۵- پس از وی پرسیدند و گفتند: «اگر تونه مسیح، نه الیاس، و نه پیغمبری،
پس چرا تعمید میدهی؟»
- ۲۶- یحیی در پاسخ ایشان گفت: «من با آب تعمید میدهم، ولی در میان
شما کسیست که او را نمیشناسید .
- ۲۷- و او آن کسی است که پس از من می آید و قبل از من قرار گرفته و من
لایق اینکه بند کفشش را باز کنم نیستم.»
- ۲۸- و این، در بیت عنیا ما ورا اردن، جائیکه یحیی تعمید میداد، شد.
- ۲۹- فردا، یحیی عیسی را دید که بسوی او می آید پس گفت: « اینست
بره خدا که گناه جهان را بر میدارد.
- ۳۰- این است آن کسیکه درباره وی گفتم: «پس از من مردی می آید که
قبل از من قرار گرفته و مقدم بر من است.».
- ۳۱- من او را نشناختم ولی برای اینکه باسرائیل ظاهر گردد من آمدم
تا با آب تعمید بدهم.».
- ۳۲- پس یحیی گواهی داد و گفت: «من روح را بشکل کبوتری که از
آسمان فرود آمد و بروی نشست دیدم .
- ۳۳- و من او را نمی شناختم لیکن آنکه مرا فرستاد که با آب تعمید بدهم
بمن گفت: «آنکه بینی بر او روح فرود آید و بنشیند او همان کسی است
که بروح القدس تعمید میدهد.»

۳۴- من دیدم و گواهی دادم که این پسر خداست.»

نخستین شاگردان عیسی

۳۵- فردا نیز که بادوتن از شاگردانش در آنجا بود ، وعیسی را در حال

۳۶- راه رفتن دید، گفت: «این است که بره خداست.»

۳۷- آندوشاگرد سخنش راشنیدند واز پی عیسی روان شدند .

۳۸- عیسی متوجه ایشان شد ودید که بدنبالش می آیند. بآنان گفت:

«چه می خواهید؟» گفتند: «ای ربی» که معنی آن «ای استاد» است،

کجا منزل میکنی؟»

۳۹- یایشان گفت : « بیائید وبه بینید». رفتند ودیدند کجا منزل میکند و

آن روز نزدش اقامت کردند؛ نزدیک ساعت دهم بود .

۴۰- اندریاس برادر شمعون پطرس یکی از آن دوتنی بود که سخن یحیی

را شنیدند و بدنبال عیسی رفتند .

۴۱- او نخست شمعون برادرش را یافت وبوی گفت : «مسیح را که

تاویل آن «کرسس» است یافتیم».

۴۲- اورا نزد عیسی آورد . عیسی بوی نگریست وگفت : «توشمعون

پسر یونا هستی، توقیفا (که معنی آن صخره سنگ است) خوانده

میشوی.»

۴۳- فردا عیسی خواست بجلیل برود . فلیپس را یافت وبوی گفت :

«بدنبال من بیا.»

۴۴- فلیپس اهل بیت صیدا شهر اندریاس و پطرس بود .

۵۴- فلیپس نتنائیل را یافت وباو گفت : «کسی را که موسی و پیغمبران

درباره اودر شریعت نوشته اند ، یافتیم واوعیسی یوسف اهل ناصره

است.» .

۴۵- نتنائیل باو گفت: «آیا از ناصره چیز خوبی هم هست؟» فیلیپس باو گفت: «بیا و ببین.»

۴۷- عیسی نتنائیل را که بسوی وی می‌آید دید و درباره او گفت: «براستی که این يك اسراییلی حقیقی، بدون غل و غش است.»

۴۸- نتنائیل باو گفت: «از کجا مرا می‌شناسی؟» عیسی در پاسخ وی گفت: «من پیش از آنکه فیلیپس ترا دعوت کند و زیر درخت انجیر بودی، دیدم!»

۴۹- نتنائیل در پاسخ گفت: «ای استاد تو پسر خدا، تو پادشاه اسراییلی.»
۵۰- عیسی بوی گفت: «چون بتو گفتم که ترا زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی ولی تو بزودی بزرگتر از اینرا خواهی دید.»

۵۱- باو گفت: «براستی، براستی بشما می‌گویم که شما آسمان را گشاده و قرشتگان خدا را که برفراز پسرانسان بالا می‌روند و فرود می‌آیند، خواهید دید.»

بخش دوم

عروسی درقانا

- ۱- روز سوم درقانای جلیل عروسی، و مادر عیسی آنجا بود.
- ۲- عیسی با شاگردانش بعروسی خوانده شده بودند.
- ۳- شراب تمام شد. مادر عیسی بوی گفت: «اینان شراب ندارند.»
- ۴- عیسی باو گفت: «ای زن مرا توجه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده

است.»

۵- مادرش بخدمتگاران گفت: «آنچه بشما بفرماید چنان کنید.»
۶- در آنجا شش کوزه سنگی برحسب تطهیر یهود که گنجایش از آنها
دو یا سه پیمانانه بود نهاده شده بود.

۷- عیسی بایشان گفت: «کوزه‌ها را از آب پر کنید». آنها را تا بالا
پر کردند.

۸- سپس بایشان گفت: «اکنون آنرا بردارید و نزد مهماندار ببرید.»
و بردند.

۹- چون مهماندار آب شراب شده را چشید و ندانست که آن از کجاست
(ولی خدمتگاران که آب کشیده بودند می‌دانستند) عروس را
صدا کرد، و بوی گفت: «هر کس ابتدا شراب خوب، و چون نیم
۱۰- مست شدند بدتر را می‌آورد، ولیکن تو شراب خوب را تاکنون
باقی گذاشته‌ای.»

۱۱- این نخستین معجزی بود که عیسی در قانای جلیل انجام داد و جلال
خود را آشکار نمود و شاگردانش بوی ایمان آوردند.
۱۲- پس از آن با مادرش و برادرانش و شاگردان خود بکفرناحوم آمد
و در آنجا روزی چند ماندند.

در اورشلیم: بازرگانان از معبد رانده میشوند

۱۳- عید فصح یهود نزدیک بود پس عیسی با اورشلیم صعود کرد.
۱۴- و در معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر را پشت دستگاه خود
نشسته یافت.

- ۱۵- تازیانه‌ای از ریسمان ساخت و همه آنها و گوسفندان و گاوان را از معبد بیرون کرد، پول صرافان را ریخت و دستگاه ایشان را واژگون نمود .
- ۱۶- و بکبوتر فروشان گفت: « اینهارا از اینجا بیرون برید و خانه پدرم را خانه تجارت مگردانید.»
- ۱۷- شاگردانش بیاد آوردند که نوشته شده است: « غیرت خانه تو مرا خورد.»
- ۱۸- یهودیان در پاسخ وی گفتند: « تو که چنین کارها میکنی چه معجزی بما مینمائی؟»
- ۱۹- عیسی در پاسخ ایشان گفت: « این معبد را ویران کنید ، من آنرا ظرف سه روز برپا میکنم.»
- ۲۰- یهودیان باو گفتند: « این معبد در مدت چهل و شش سال ساخته شده است و تو آنرا در مدت سه روز برپا میکنی؟»
- ۲۱- و آن درباره معبد کالبد او بود .
- ۲۲- و چون از میان مردگان برخاست شاگردانش بیاد آوردند که بایشان چنین گفته بود .
- پس بآنچه که نوشته بود و بسخن عیسی ، ایمان آوردند .
- ۲۳- هنگامیکه در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری، چون معجزاتی از وی مشاهده کردند بنام او ایمان آوردند .
- ۲۴- لیکن عیسی چون هر یک را میشناخت از ایشان مطمئن نبود .
- ۲۵- زیرا که او شهادت هیچ انسانی نیازمند نبود چون آنچه را که در درون انسان است میدانست .

بخش سوم

گفتگو نیقودیمس

- ۱- مردی فریسی نیقودیمس نام که یکی از رؤسای یهود بود ،
- ۲- شبی نزد عیسی آمد و بوی گفت : « ای استاد میدانیم که تو برای تعلیم دادن از جانب خدا آمده‌ای ، زیرا هیچکس تا خدا با او نباشد نمیتواند این معجزاتی را که تو بآنها قادری، انجام دهد.»
- ۳- عیسی در پاسخ وی گفت : « براستی، براستی بتو میگوییم اگر شخصی دوباره زائیده نشود نمیتواند ملکوت خدا را ببیند.»
- ۴- نیقودیمس باو گفت : « چگونه کسی میتواند در حالیکه پیر است زائیده شود، آیا او میتواند دوباره داخل شکم مسادر خود گردد و زائیده شود؟»
- ۵- عیسی پاسخ داد : « براستی، براستی بتو میگوییم اگر شخصی از آب و روح القدس زائیده نگردد نمیتواند بملکوت خدا داخل شود.
- ۶- آنچه از جسد زائیده شود، جسد است، و آنچه از روح زائیده گردد، روح است .
- ۷- از سخن من که : شما باید دوباره زائیده شوید، تعجب مکن.
- ۸- باد هر جائیکه بخواهد میوزد و صدایش را میشنوی ، در حالیکه نمیدانی از کجا می آید و بکجا میرود؛ هر موی و لود روح نیز چنین است.»
- ۹- نیقودیمس در پاسخ او گفت : « چگونه ممکن است چنین شود؟»
- ۱۰- عیسی در پاسخش گفت : « آیاتو معلمی در اسرائیلی و اینرا نمیدانی؟
- ۱۱- براستی، براستی بتو میگوییم که ما از آنچه میدانیم سخن میگوئیم

و بر آنچه دیده ایم شهادت میدهیم و شما شهادت ما را نمی‌پذیرید.

۱۲- اگر در حالیکه برای شما از چیزهای زمینی می‌گوییم بمن ایمان نمی‌آورید پس چگونه اگر از آسمانها سخن بگویم ایمان خواهید آورد؟

۱۳- هیچکس با آسمان صعود نکرده مگر «پسرانسانی» که در آسمان است .

۱۴- و همچنانکه موسی در بیابان مار را بلند کرد، پسرانسان نیز باید چنین
۱۵- بلند کرده شود ، تا هر کسیکه باو ایمان می‌آورد هلاک نگردد بلکه
برایش زندگی جاودان باشد .

۱۶- زیرا خدا عالم را تا بدانجائی دوست داشت که پسر یگایه اش را
بخاطر آن بخشید، تا هر که بوی ایمان می‌آورد هلاک نشود بلکه
برایش زندگانی جاودان باشد .

۱۷- زیرا که خدا پسرش را برای آن بجهان نفرستاد تا بر جهان داوری
کند، بلکه برای آنکه جهان را بدان نجات دهد .

۱۸- هر که باو ایمان بیاورد داوری نمیشود، ولی کسیکه ایمان نیاورد،
نسبت باو داوری میگردد . زیرا که بنام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده
است .

۱۹- این است قضاوت درباره نوری که بجهان آمده است ، ولی مردم
تاریکی را بیش از نور دوست داشتند زیرا که اعمال ایشان بد بود.

۲۰- زیرا هر که اعمال بد بجا آورد نور را دشمن میدارد و نور را برای
آنکه مبدا از اعمالش رسوا شود نمی‌پذیرد .

۲۱- اما کسیکه اعمالش برحق است او بنور رو می‌آورد تا اعمالش آشکار

شود زیرا که آنها درباره خدا انجام گرفته است .

آخرین شهادت یحیی

۲۲- پس از آن عیسی با شاگردانش بسرزمین یهودیه رفت و آنجا با ایشان سکنی گردید و تعمید میداد .

۲۳- یحیی نیز در «عین نون» نزدیک «سالم» بسبب آب فراوان، آنجا تعمید میداد و باو روی می آوردند و تعمید می یافتند .

۲۴- زیرا که یحیی هنوز بزندان افکنده نشده بود .

۲۵- درباره شأن تطهیر، بین بعضی از شاگردان یحیی و یهودیان گفتگو شد .

۲۶- نزد یحیی رفتند و بوی گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در ماوراء اردن بود و تو درباره اش گواهی دادی، اکنون تعمید میدهد و همه بنزد او میروند».

۲۷- یحیی در پاسخ گفت: «انسان نمیتواند چیزی را که از آسمان عطا نشده است بگیرد .

۲۸- خود شما بر من گواهی میدهید که بشما گفتم: «من مسیح نیستم بلکه فرستاده ای پیش از او هستم».

۲۹- کسیکه عروس دارد داماد است ولی دوست داماد ایستاده است و صدایش را می شنود. و از صدای داماد خوشحال میگردد. پس شادی من هم کامل گردید .

۳۰- او باید رشد کند و من نقصان پذیرم .

۳۱- زیرا کسیکه از بلندی آمده است او از همه برتر است. هر که در زمین است زمینی است و از زمینی ها سخن میگوید و آنکه از آسمان

- آمده ، از همه برتر است ، و بر چیزهایی که دید و شنید گواهی میدهد
- ۳۲- ولی کسی نیست که شهادت او را بپذیرد .
- ۳۳- هر که گواهی ویرا پذیرفت ، تائید کرد که خدا صادق است.
- ۳۴- زیرا شخصی که خدا او را فرستاده است سخن خدا را میگوید چون خدا روح را از روی اندازه عطا نمیکند .
- ۳۵- پدر پسر را دوست میدارد و همه چیز را در دسترس او نهاده است .
- ۳۶- هر که بپسرایمان بیاورد برای او زندگی جاودان است، ولی آنکه بپسر ایمان نمیآورد زندگی رانمی بیند، بلکه خشم خدا بروی است».

بخش چهارم

گفتگو با زن سامری

- ۱- چون سرور دانست که فریسیان شنیده اند که او بیش از یحیی
- ۲- شاگرد یافته است و تعمید میدهد ، (با اینکه عیسی خود تعمید نمیداد بلکه این شاگردانش بودند)،
- ۳- یهودیه را ترك گفت و به جلیل رفت .
- ۴- ناچار بود از سامره بگذرد .
- ۵- بشهری از سامره که سوخان نامیده میشود و نزدیک زمینی که یعقوب پسرش یوسف عطا کرده بود آمد .
- ۶- و چشمه یعقوب در آنجا بود. عیسی از راه خسته شده بود و بر سر چشمه نشست . در حدود ساعت ششم بود .
- ۷- از سامره زنی برای آب کشیدن آمد . عیسی بوی گفت : « بمن بده

تا بنوشم».

۸- شاگردانش برای خریدن خوراك بشهر رفته بودند .

۹- زن سامری بوی گفت: «درحالیکه تو یهودی هستی و من زنی سامری چگونه از من آب میخواهی؟ و یهودیان با سامریان آمیزش نمیکند».

۱۰- عیسی در پاسخ گفت: «اگر عطیة الهی و کسی را که بتو گفت بمن بده تا بنوشم میشناختی ، تو از او تقاضا میکردی و آب زندهات عطا میکرد .»

۱۱- زن باو گفت: «ای سرور تو چیزی که بآن آب بکشی نداری و چاه عمیق است. پس تو از کجا آب زنده داری؟

۱۲- آیا تو از پدر ما یعقوب که این چاه را که از آن ، اوفرنندان و کله اش نوشیدند و آنرا بما عطا کرد، بزرگتری؟»

۱۳- عیسی پاسخ داد و بوی گفت: «هر که از این آب مینوشد باز تشنه میشود ، اما آنکه از آبی که من بوی میدهم می نوشد تا ابد تشنه

۱۴- نمیگردد . آبی که من باو عطا میکنم در آن منبع آبی است که تا بزندگی جاودانی میجهد».

۱۵- زن بوی گفت: «ای سرور از این آب بمن ببخش تا تشنه نشوم و برای آب کشیدن باینجا نیایم».

۱۶- عیسی بوی گفت: «برو مردت را بخوان و باینجا بازگرد».

۱۷- زن پاسخ داد: «برایم مردی نیست». عیسی بوی گفت: «خوب گفتی که برایم مردی نیست ، زیرا که برای تو پنج مرد بود و آنکه اکنون

۱۸- باتوست مردت نیست.

در این مورد راست گفتی».

- ۱۹- زن باو گفت: «ای سرور می بینم که تو پیغمبری .
- ۲۰- پدران ما در این کوه سجده کردند و شما میگوئید جائیکه بر آن باید سجده کرد در اورشایم است» .
- ۲۱- عیسی بوی گفت: «ای زن بمن ایمان بیاور زیرا ساعتی می آید که در آن پدر سجده میکنند نه در اینجا و نه در اورشلیم .
- ۲۲- شما برای چیزی که نمیدانید سجده میکنید و ما برای چیزی که میدانیم سجده مینمائیم زیرا که نجات از یهودیان است .
- ۲۳ اما ساعتی می آید و آن همین ساعت حاضر است که ساجدان حقیقی پدر را با روح و حق سجده میکنند .
- ۲۴- زیرا که پدر برای خود سجده کنندگانی مانند ایشان میخواهد».
- ۲۵- زن بوی گفت: «دانستم که مشیح (که کرسس است) می آید و چون او بیاید بما از هر چیز خبر میدهد».
- ۲۶- عیسی بوی گفت: «من که با تو سخن میگویم او هستم» .
- ۲۷- در آن هنگام شاگردانش آمدند و از اینکه او با زنی گفتگو میکند دچار شگفتی شدند ولی کسی بوی نگفت: «چه میخواهی یا برای چه با او گفتگو میکنی؟»
- ۲۸- آن زن کوزه خود را رها کرد بشهر رفت و بمردم گفت:
- ۲۹- «بیائید مردی را به بینید که بمن هر چه کرده ام گفت: آیا او مسیح نیست؟».
- ۳۰- از شهر خارج شدند و نزد او آمدند .
- ۳۱- در این اثنا شاگردانش از وی خواهش نمودند و گفتند: «ای

استاد بخور».

۳۲- بایشان گفت: «من غذائی برای خوردن دارم که شما آنرا نمی شناسید».

۳۳- شاگردان درمیان خود گفتند: «آیا کسی برایش چیزی که بخورد آورد؟»

۳۴- عیسی بایشان گفت: «غذای من اینست که اراده کسی را که مرا فرستاد عمل کنم و کارهایش را بانجام رسانم .

۳۵- آیا شما نیستید که میگوئید: پس از چهار ماه درو میرسد؟ ولی من بشما میگویم چشمانتان را بلند کنید و به کشتزارها بنگرید که برای درو سفید شده است .

۳۶- کسی که درو میکند مزد خود را میگیرد و برای زندگانی جاودانی میوه‌هائی گرد می آورد تا زارع و درو کننده باهم شاد گردند .

۳۷- و در این امر آنچه که نوشته شده است: یکی میگرد و دیگری میدرود، محقق میشود .

۳۸- من شما را فرستادم تا آنچه را که برایش رنج نکشیده اید درو کنید، دیگران درد و رنج کشیدند و شما در زحمت ایشان وارد شدید».

۳۹- در آن شهر سامریان بسیاری بخاطر سخن آن زنی که شهادت میداد: آنچه را که کرده‌ام بمن گفت ، بوی ایمان آوردند .

۴۰- چون سامریان بوی رسیدند از او خواستند تا نزد ایشان اقامت کند، و در آنجا دوزخ ماند .

۴۱- عده‌ای بیش از ایشان بخاطر سخنش بوی ایمان آوردند .

۴۲- بان زن میگفتند: «اکنون نه بخاطر سخن تو بلکه چون ما خود شنیدیم و دانستیم که او براستی نجات‌دهنده عالم است، ایمان

می آوریم.»

۴۳- پس از دوازده روز از آنجا خارج و بجلیل روانه شد .
۴۴- زیرا که خود عیسی شهادت داده بود که برای پیغمبری در وطنش
احترامی نیست .

۴۵- چون بجلیل رسید ، جلیلیان او را پذیرفتند چون آنها هم برای
عید بیرون رفته بودند و همه آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود
دیده بودند .

شفای پسر یکی از بزرگان دربار

۴۶- عیسی باز بقنای جلیل ، جائیکه آب را شراب گردانید آمد و پسر
یکی از بزرگان دربار در کفرناحوم بیمار بود .

۴۷- چون شنید که عیسی از یهودیه بجلیل آمد پیش او رفت و تقاضا کرد
که فرود بیاید و پسرش را شفا دهد زیرا که نزدیک بمرگ است .

۴۸- عیسی باو گفت : « اگر معجزات و شگفتی هارا نبینید ایمان نمی آوری.»

۴۹- آن مرد بوی گفت : « ای سرور پیش از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»

۵۰- عیسی بوی گفت : « برو که پسرت زنده است.» آن مرد بسخنی که
عیسی گفته بود ایمان آورد و رفت .

۵۱- هنوز در راه بود که خدمتکارانش با استقبال او آمدند و بشارت دادند
و گفتند : « پسرت زنده است.»

۵۲- از ایشان پرسید : « در چه ساعتی بهبود یافت ؟» گفتند : « دیروز در
ساعت هفتم تب او را رها کرد.»

۵۳- پدر دانست که آن همان ساعتی است که عیسی بوی گفته بود : « پسر
ت زنده است.» پس او و همه خانواده اش ایمان آوردند .

۵۴- این معجزهٔ دومی پس از آمدن عیسی از یهودیه به جلیل، بود.

پنجمین پنجه

شفای يك فالج در اورشلیم

- ۱- پس از آن، عید یهودیان بود و عیسی با اورشلیم رفت.
- ۲- در اورشلیم نزدیک «باب الغنم» حوضی است که بعبری آنرا «بیت حسدا» می‌نامند و آن دارای پنج دالان است.
- ۳- در آنجا بیماران بسیاری از کوران، لنگان و فالجان در انتظار حرکت آب بودند.
- ۴- زیرا فرشتهٔ خداوند گاه گاهی در حوض فرود می‌آمد و آب را حرکت میکرد و اولین کسی که پس از بروج در آمدن، در آن فرود می‌آمد، از هر بیماری که مبتلا بود شفا می‌یافت.
- ۵- و در آنجا مردی که سی و هشت سال بیمار بود وجود داشت.
- ۶- چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مدت مدیدی در این حال است بوی گفت: «آیا میخواهی شفا بیایی؟»
- ۷- بیمار پاسخ گفت: «ای سرور، شخصی را ندارم که چون بروج در آید مرا در حوض بیاندازد و چون آنجا میرسم یکی دیگر پیش از من فرود میرود.»
- ۸- عیسی بوی گفت: «برخیز بستر را بردار و راه بیفت.»
- ۹- همانند آن مرد شفا یافت، بستر خود را برداشت و راه افتاد. و آن روز، روز شنبه بود.
- ۱۰- یهودیان بکسی که شفا یافته بود گفتند: «روز شنبه است و حلال نیست که بستر را برداری.»

۱۱- بایشان پاسخ گفت: «شخصی که مرا شفا داد بمن گفت: «بسترت را بردار و راه بیفت».

۱۲- سپس از او پرسیدند: «مردی که بتو گفت: بسترت را بردار و راه بیفت، کیست؟»

۱۳- کسیکه شفا یافته بود نمیدانست او کیست، زیرا که عیسی از جمعی که آنجا بودند دور شده بود.

۱۴- پس از آن عیسی او را در معبد یافت و بوی گفت: «اینک تو سالم شدی، از این بیعدگناه مکن، تا بر تو بدتر از این نرسد».

۱۵- آن مرد رفت و بیهودیان خبر داد: آنکه او را شفا داد عیسی است.

۱۶- یهودیان باین علت عیسی را تعقیب میکردند که او آنرا در روز شنبه کرده بود.

۱۷- عیسی بآنان پاسخ داد: «پدرم تا کنون کار میکند و من هم کار میکنم».

۱۸- بنا بر این یهودیان بیش از پیش قتل او را خواستند زیرا نه تنها روز شنبه را نقض میکرد بلکه نیز میگفت پدرش خداست و خود با خدا

برابر میگردد.

عیسی در پاسخ ایشان گفت:

پدر و عیسی

۱۹- «براستی، براسی بشما میگویم که پسر نمیتواند بخودی خود کاری

کند مگر آنچه را که پدر عمل آنرا میبیند زیرا هر چه که او میکند

پسر نیز بجا می آورد.

۲۰- زیرا که پدر پسر را دوست میدارد و تمام آنچه را که وی میکند با او

نشان میدهد و بزودی اعمالی بزرگتر از این باو نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید .

۲۱- زیرا که آنچه‌چنانکه پدر ، مردگان را بیدار وزنده میکند ، پسر نیز هر کرا بخواهد ، زندگی میبخشد .

۲۲- زیرا که پدر بر کسی داوری نمیکند بلکه همه داوری را پسر بخشید ،
۲۳- تا همه مردم پسر را چنانکه پدر حرمت میکنند محترم بدانند و هر که پسر حرمت نمیکند پدری را که او را فرستاده است نیز محترم نمیدارد .

۲۴- بر راستی ، بر راستی بشما میگویم هر که سخن مرا می شنود و بآنکه مرا فرستاده است ایمان می آورد ، برای او زندگانی جاودان است و داوری نمیشود ، بلکه از مرگ بزندگان منتقل میگردد .

۲۵- بر راستی ، بر راستی بشما میگویم ، ساعتی می آید و آن همین ساعت حاضر است که در آن ، مردگان آواز پسر خدا می شنوند و آنانیکه می شنوند زنده میشوند .

۲۶- زیرا همانطور که پدر بخودی خود زندگی دارد ، پسر نیز زندگی بخودی خود عطا شده است .

۲۷- چون پسر انسان است بوی قدرت داوری نیز داد .

۲۸- از این عجب نمائید ، زیرا ساعتی می آید که در آن ، همه کسانیکه در گورند آواز پسر خدا را می شنوند .

۲۹- و آنانیکه اعمال نیک انجام داده اند برای رستخیز زندگی ، و کسانیکه کارهای بد کرده اند برای رستخیز داوری ، خارج میگردند .

۳۰- من نمیتوانم از خود کاری انجام دهم ، اما چنانکه شنیدم ، داوری

- میکنم و داوری من عادلانه است زیرا که من اراده خود را نمیجویم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است ، میطلبم .
- ۳۱- اگر من نسبت بخود گواهی دهم پس گواهی من برحق نیست .
- ۳۲- آنکسیکه درباره من گواهی میدهد ، دیگری است ، و من میدانم گواهی که درباره من داده میشود حق است .
- ۳۳- شما نزد یحیی فرستادید و او برحق گواهی داد .
- ۳۴- ولی من گواهی از انسان نپذیرفتم اما اینرا بدانجهت بشمامیگویم که خلاصی یابید .
- ۳۵- او چراغی افروخته و روشن بود و شما خواستید بنور او ساعتی شادمانی کنید .
- ۳۶- ولی برایم گواهی بزرگتر از گواهی یحیی است ، زیرا کارهایی را که پدرم بمن عطا فرمود آنرا بکمال برسانم ، عین همین کارهایی که من بجا می آورم گواهی میدهند که پدرم مرا فرستاده است .
- ۳۷- و پدری که مرا فرستاده است که بر من گواهی داد و شما هرگز صدای او را نشنیده اید و چهره اش را ندیده اند .
- ۳۸- و سخن او در درون شما ثابت نیست زیرا که شما بکسیکه او فرستاده است ایمان نیاورده اید .
- ۳۹- شما در کتابها تحقیق میکنید، زیرا گمان دارید که برای شما در آنها زندگی جاودان است و همین است که درباره من گواهی میدهد .
- ۴۰- و شما نمیخواهید برای آنکه زندگی داشته باشید بمن روی بیاورید.
- ۴۱- من از مردم جلال نمی پذیرم .

- ۴۲- امامن شما را شناختم که درخویش محبت خدا ندارید .
- ۴۳- من بنام پدرم آمدم و مرا نپذیرفتید ولی اگر دیگری بنام خود بیاید
 او را می پذیرید .
- ۴۴- شما که از یکدیگر جلال و شکوه میگیرید ، چگونه میتوانید ایمان
 بیاورید درحالیکه آن شکوهی را که فقط از سوی خداست ،
- ۴۵- نمی یابید؟ نپندارید که من پیش پدر از شما شکایت خواهم کرد، زیرا
 آنکه از شما شکایت میکند موسی است که باو امید بسته اید .
- ۴۶- و اگر بموسی ایمان آورده بودید، بمن نیز ایمان می آورید زیرا که
 او درباره من نوشته است .
- ۴۷- و اگر شما بکتابهای او ایمان نمی آورید ، پس چگونه بسخنان من
 ایمان می آورید؟»

بخش ششم

افزایش نان

- ۱- پس از آن عیسی بدریای جلیل که دریای طابریه است رفت .
- ۲- گروه بسیاری چون معجزاتی را که درباره بیماران انجام داده بود
 دیده بودند بدنبالش رفتند .
- ۳- سپس عیسی بفرز کوهی رفت و آنجا باشاگردانش نشست .
- ۴- فصیح عید یهودیان نزدیک بود .
- ۵- عیسی چشمانش را بلند کرد و گروه بسیاری را که بسویش می آمدند
 دید و به فیلیپس گفت : «از کجا نانی برای خوردن اینان بخریم؟»

۶- اینرا میگفت تا اورا بیازماید، چون آنچه را که میخواست بجا آورد میدانست .

۷- فیلیپس پاسخ داد: «دویست دینار نان برای آنکه هر کدام از اینان اندکی از آنرا بدست آورد تکافو نمیکند» .

۸- یکی از شاگردانش اندریوس برارر شمعون پطرس بوی گفت :

۹- «در اینجا کودکی با پنج نان جو و دوماهی است، ولی این برای گروهی با این عده چیست ؟»

۱۰- عیسی گفت : « مردم را بنشانید ». در آنجا علف بسیار بود . نشستند و عده شان در حدود پنج هزار تن بود .

۱۱- آنگاه عیسی نان را گرفت، شکرگزاری کرد و آنرا بین نشستهگان و همچنین دوماهی را بقدری که میخواستند، تقسیم نمود .

۱۲- چون سیر شدند بشاگردانش گفت: «آنچه را از خرده ها باقیمانده است جمع کنید مبادا چیزی از آن ضایع شود» .

۱۳- جمع کردند و از ریزه هاییکه از خورندگان پنج نان جوین زیاد آمده بود دوازده سبد پر کردند.

۱۴- و چون مردم معجزه ایرا که عیسی کرد دیدند گفتند : « براسی این است آن پیغمبری که باید بدنیا بیاید» .

۱۵- اما عیسی چون دانست که میخواهند بیایند و اورا بگیرند و پادشاهی بردارند به تنهایی بکوه گریخت .

عیسی بر آب راه میرود

۱۶- شب که شد شاگردانش بکنار دریا فرود آمدند .

- ۱۷- بکشتی نشستند و در دریا بسوی کفر ناحوم حرکت کردند . تاریخ بود و عیسی نزدشان نیامده بود .
- ۱۸- دریا بسبب وزیدن بادهای شدید آشفته بود .
- ۱۹- چون در حدود بیست و پنج یا سی « استاد » * پارو زدند ، عیسی را که بر آب گام بر میداشت و بکشتی نزدیک میشد دیدند و ترسیدند .
- ۲۰- پس بایشان گفت : « من او هشتم مترسیدم » .
- ۲۱- آنگاه خواستند او را بکشتی بیاورند ، هماندم کشتی بزمینی که بسوی آن روانه بودند ، رسید .

نان زندگی

- ۲۲- روز بعد مردمیکه در آنسوی دریا ایستاده بودند دیدند که در آنجا کشتی دیگری بجز آن که شاگردان سوار شدند و عیسی داخل کشتی نشده و ای ایشان تنهارفته بودند .
- ۲۳- کشتیهای دیگری از طبریه نزدیک جائیکه در آن ، پس از آنکه سرورشکرگزاری کرده بود ، نان خوردند ، آمدند .
- ۲۴- چون مردم دیدند که نه عیسی و نه شاگردانش آنجا نیست بکشتیها سوار شدند و در طلب عیسی بکفر ناحوم آمدند .
- ۲۵- هنگامیکه او را در آنسوی دریا یافتند گفتند : « ای استاد ، کی باینجا آمدی ؟ »
- ۲۶- عیسی در پاسخ ایشان گفت : « براستی ، براستی بشما میگویم که مرا نه بخاطر معجزاتی که دیدید ، بلکه چون خوریدید و سیر شدید ،

* يك «استاد» در حدود ۱۸۵ متر بوده است .

جستجو کرده‌اید».

۲۷- کار کنید ولی نه برای غذای فانی، بلکه بخاطر غذائی باقی برای زندگی جاودان که پسرانسان آنرا بشما عطا میکند. زیرا که پدر بر او مهرزده است».

۲۸- باو گفتند: «برای بجا آوردن اعمال خدا چه کنیم؟»

۲۹- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «عمل خدا این است که بآنکه او فرستاده است ایمان بیاوید».

۳۰- گفتند: «برای اینکه ببینیم و بتو ایمان آوریم چه معجزی میکنی؟»

۳۱- پدران مادر بیابان منا، چنانکه نوشته است: از آسمان بایشان نان عطا کرد تا بخورند، خوردند».

۳۲- عیسی بایشان گفت: «براستی، براستی بشما میگویم که موسی بشما از آسمان نان نداد بلکه پدر من بشما نان حقیقی را از آسمان میدهد».

۳۳- زیرا که نان خدا، آن فرودآینده از آسمان و بخشنده زندگی بعالم است».

۳۴- پس باو گفتند: «ای سرور از این نان همیشه بماعطا کن».

۳۵- عیسی بایشان گفت: «من نان زندگی هستم، هر که بمن زوی آورد هرگز گرسنه نمیشود و آنکه بمن ایمان آورد، هرگز تشنه نمیگردد».

۳۶- اما بشما گفتم که مرا دیده‌اید و ایمان نیآورده‌اید».

۳۷- هر چه پدر بمن میدهد، بنزد من می‌آید و هر کرا بمن روی می‌آورد نمیرانم».

- ۳۸- زیرا من از آسمان برای آن فرود نیامده‌ام که اراده خود را بجا آورم بلکه برای انجام مشیت کسی که مرا فرستاده است .
- ۳۹- و اراده پدرم که مرا فرستاد این است تا از آنچه بمن عطا فرمود چیزی تلف نکنم ولی آنرا در روز آخر بپا دارم .
- ۴۰- اراده پدرم که مرا فرستاد ، این است که هر کسیکه پسر را ببیند و باو ایمان آورد برایش زندگی جاودانی باشد ؛ و من در روز آخر او را بر پا دارم .»
- ۴۱- یهودیان چون گفته بود : «من نانی هستم که از آسمان فرود آمده است» در باره اش همه‌مه می‌کردند .
- ۴۲- و میگفتند : «آیا این همان عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادرش را میشناسیم ؟ پس چگونه میگوید که من از آسمان فرود آمده‌ام ؟»
- ۴۳- عیسی در پاسخ ایشان گفت : «با یکدیگر همه‌مه نکنید .
- ۴۴- کسی نمیتواند بدون آنکه پدری که مرا فرستاد او را می‌جذوب کرده باشد، نزد من بیاید و من در روز آخر او را بر پا میدارم .
- ۴۵- از پیغمبران چنین نوشته شده است که : همه از خدا تعلیم خواهند یافت ، هر که از پدر شنید و تعلیم یافت بمن روی می‌آورد .
- ۴۶- کسی پدر را ندید مگر آنکه از خدا است و اوست که پدر را دید .
- ۴۷- براستی ، براستی بشما می‌گویم هر که بمن ایمان آورد برایش زندگی جاودان است .
- ۴۸- من نان زندگی هستم .

- ۴۹- پدران شما در بیابان، منا خوردند و مردند .
- ۵۰- این ، آن نان فرود آمده از آسمان است که هر کس از آن میخورد نمی میرد .
- ۵۱- من آن نان زنده ای که از آسمان فرود آمد هستم .
- ۵۲- اگر کسی از این نان بخورد برای همیشه زنده میشود و نانی که برای زندگی عالم میبخشم ، آن ، جسم من است .»
- ۵۳- یهودیان با یکدیگر مخاصمه میگردند و میگفتند : «این ، چگونه میتواند جسمش را بدهد بخوریم؟»
- ۵۴- عیسی بایشان گفت : «براستی ، براستی بشما میگویم اگر جسم پسر انسان را نخورید و خونس نیاشامید، برایتان زندگی نخواهد بود .
- ۵۵- هر که جسم مرا میخورد و خونم را می آشامد ، برایش زندگی جاودان است و من در روز آخر او را بر پا میدارم .
- ۵۶- زیرا که جسم من غذای حقیقی و خونم نوشیدنی حقیقی است .
- ۵۷- هر که جسم مرا میخورد و خونم را می آشامد ، من در او ، و او در من تثبیت میگردد .
- ۵۸- همچنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده ام ، کسی نیز که مرا میخورد ، او هم بمن زنده میشود .
- ۵۹- این است نانی که از آسمان فرود آمد ، مانند نمائی که پدران شما خوردند و مردند نیست ، هر که از این نان میخورد برای همیشه زندگی میکند .»
- ۶۰- اینرا در کنیسه ، هنگامیکه در کفر ناحوم تعلیم میداد گفت .

- ۶۱- بسیاری از شاگردانش که چنین شنیدند گفتند: «این سخن دشواری است، چه کسی توانائی شنیدن آنرا دارد؟»
- ۶۲- عیسی پیش خود همه شاگردانش را در این باره، دانست و بایشان گفت: «آیا این شما را دچار شك میکند؟»
- ۶۳- اگر پسر انسان را در حال صعود بجائیکه قبلا بود ببینید، چگونه خواهد بود؟
- ۶۴- روح آنست که زنده میکند و اما گوشت سودی ندارد. سخنی که بشما گفتم زندگی است.
- ۶۵- اما گروهی از شما ایمان نمی آورند». زیرا که عیسی از آغاز کسانیرا که ایمان نمی آورند و کسی را که اورا تسلیم خواهد کرد می شناخت
- ۶۶- گفت: «باین سبب بشما گفتم: کسی نمیتواند نزد من بیاید مگر اینکه پدرم اینرا باو عطا کند.»
- ۶۷- از آن هنگام بسیاری از شاگردانش باز گشتند و از آن پس همراهش نیامدند.
- ۶۸- عیسی بآن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز میخواهید بروید؟»
- ۶۹- شمعون پطرس بوی پاسخ داد: «ای سرور، نزد که برویم؟ سخن زندگی جاودانی نزد تست.
- ۷۰- ما ایمان می آوریم و میدانیم که تو مسیح پسر خدائی.»
- ۷۱- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «آیا من شما را دوازده تن برگزیدم و یکی در میانان شیطان است؟»
- ۷۲- این را در باره یهودا اسخریوطی پسر شمعون که یکی از دوازده تن و تسلیم کننده او بود گفت.

بخش هشتم

در اورشلیم برای عید خیمه

- ۱- پس از آن عیسی در جلیل میگشت و نمیخواست در یهودیه بگردد زیرا که یهودیان خواستار قتلش بودند .
- ۲- جشن یهود که عید خیمه‌ها باشد ، نزدیک بود .
- ۳- برادرانش بوی گفتند: «از اینجا روانه شو و یهودیه برو تا شاگردانت نیز کارهایی را که بجا می‌آوری به بینند .
- ۴- کسیکه می‌خواهد آشکار گردد ، کاری پنهانی انجام ندهد ؛ اگر این کارها را میکنی پس خود را بعالم نشان بده .»
- ۵- زیرا که برادرانش نیز بوی ایمان نمی‌آوردند .
- ۶- پس عیسی بایشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده است ولی وقت شما همیشه آماده است .
- ۷- عالم نمیتواند شما را دشمن بدارد ولی مرا دشمن میدارد که من شهادت میدهم که کارهایش بد است .
- ۸- شما باین جشن بروید ولی من باین جشن نمی‌روم زیرا که وقت من هنوز نرسیده است .»
- ۹- این را گفت و در جلیل ماند .
- ۱۰- و پس از آنکه برادرانش رفتند ، او نیز برای عید، نه آشکارا بلکه مخفی‌گونه، روانه شد .
- ۱۱- روز عید یهودیان در جستجوی او بودند و میگفتند: «او کجاست؟»

۱۲- در باره وی در میان مردم همه بسیار بود . برخی می‌گفتند :
«اوصالح است» . دیگران می‌گفتند : «ابدا، وی مردم را گمراه نمی‌کند» .
۱۳- ولی بسبب ترس از یهودیان هیچ کس آشکارا در پاره او سخن
نمی‌گفت .

تعلیم عیسی در معبد

- ۱۴- نزدیک نیمهٔ عید عیسی بمعبد صعود کرد و تعلیم میداد .
۱۵- یهودیان دچار شگفتی شدند و می‌گفتند : «چگونه این شخص که
هرگز تعلیم نیافته است کتب را میداند؟»
۱۶- عیسی در پاسخ ایشان گفت : «تعلیم من از من نیست بلکه از کسی
که مرا فرستاد .
۱۷- اگر کسی بخواهد اراده او را بجا آورد میفهمد که تعلیم از
خداست و یا اینکه من از جانب خود سخن می‌گویم .
۱۸- زیرا کسیکه از خود سخن می‌گوید افتخار خود را می‌طلبد ، اما
کسیکه افتخار کسیرا که وی فرستاده اوست میجوید صادق است و
در وی ناراستی نیست .
۱۹- آیا موسی بشما شریعت نداد؟ و هیچ يك از شما بشریعت عمل
نمی‌کند .
۲۰- چرا قتل مرا می‌خواهید؟» مردم پاسخ دادند و گفتند : «در تو
شیطانی است ، کیست که قتل ترا بخواهد؟»
۲۱- عیسی در پاسخ ایشان گفت : «من فقط يك کار کردم و همه دچار
شگفتی شدید .
۲۲- موسی بشما ختنه کردن را بخشید ؛ چنین نیست که این از موسی

- باشد بلکه از نیاکان است، و شما در روز شنبه انسان را خخته می‌کنید .
- ۲۳- اگر برای آنکه شریعت موسی نقض نشود انسانی روز شنبه خخته می‌گردد، آیا شما بر من که انسان را در روز شنبه کاملاً شفا بخشیدم خشم می‌گردید؟
- ۲۴- بر حسب ظاهر حکم می‌کنید ولی از روی عدالت حکم نمائید».
- مردم و فریسیان عکس العمل نشان می‌دهند
- ۲۵- بعضی از اهالی اورشلیم گفتند: «آیا این شخص همان کسی نیست که قتلش را می‌خواهند؟»
- ۲۶- اینک آشکارا سخن می‌گویند و بوی چیزی نمی‌گویند آیا رؤساء براستی دانستند که او مسیح است؟
- ۲۷- ولی ما میدانیم که این شخص از کجاست اما چون مسیح بی‌آید هیچ کس نخواهد دانست از کجاست».
- ۲۸- عیسی در حالیکه در معبد تعلیم میداد بی‌انگ بلند گفت: «شما مرا میشناسید و میدانید از کجا هستیم؛ و من از جانب خود نیامدم ولی آنکه مرا فرستاد برحق است و شما او را نمی‌شناسید .»
- ۲۹- اما من او را می‌شناسم زیرا از او هستم و اوست که مرا فرستاده».
- ۳۰- میخواستند او را بگیرند ولی کسی بر وی دست ننهاد زیرا که هنگامش هنوز نرسیده بود .
- ۳۱- بسیاری از جمعیت بوی ایمان آوردند و گفتند: «چون مسیح آمد آیا معجزاتی بیش از آنچه که این کرد میکند؟»
- ۳۲- فریسیان این همه جمعیت را در باوه‌وی شنیدند و رؤساء و کاتبان و فریسیان خدمتگزاران را فرستادند تا او را بگیرند .

۳۳- پس عیسی بایشان گفت : «اندك زمانى باشما هستم ، آنگاه نزد کسیکه مرا فرستاد میروم :

۳۴- بزودی مرا خواهید جست و نخواهید یافت و جائیکه من هستم شما نمیتوانید بیائید.».

۳۵- یهودیان با یکدیگر گفتند : «بگجا خواهد رفت که او را نخواهیم توانست بیابیم؟ آیا او بسوی یهودیان پراکنده در میان یونان می رود و ایشان را تعلیم میدهد ؟

۳۶- این سخن را که : در جستجویم خواهید بود و مرا نخواهید و مرا نخواهید یافت و جائیکه هستم نخواهید توانست بیائید چیست ؟»

آب زنده

۳۷- در آخرین روز بزرگ عید عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت : «اگر کسی تشنه است نزد من بیاید و بیاشامد .

۳۸- هر که بمن ایمان بیاورد چنانکه کتاب گفته است، از شکم او رودخانه های آب زنده روان خواهد شد.».

۳۹- این را دربارد روح گفت ، که آنرا کسانی که بوی ایمان می آوردند بیابند ، زیرا که هنوز روح عطانشده و عیسی هنوز جلال نیافته بود.

مباحثه مردم

۴۰- گروهی از جمعیت چون سخنش را شنیدند گفتند : «این، براستی که پیغمبر است.».

۴۱- دیگران گفتند : « او مسیح است.» . و بعضی دیگر گفتند : «آیا

مسیح از جلیل می آید؟

۴۲- آیا کتاب نمیگوید که : او از نسل داود است و از قریه بیت لحم

جائیکه داود بود می آید؟»

۴۳- پس درباره وی در میان مردم اختلاف افتاد .

۴۴- بعضی از ایشان میخواستند او را دستگیر کنند ولی کسی بر وی دست

درازی نکرد .

۴۵- سپس پاسبانان نزد رؤسای کاهنان و فریسیان بازگشتند. آنان بایشان

گفتند: «چرا او را نیاوردید؟»

۴۶- پاسبانان پاسخ دادند : «هرگز انسانی مانند آنچه که این مرد سخن

میگوید سخن نرانده است.»

۴۷- فریسیان پاسخ دادند: «آیا شما نیز گمراه شدید؟»

۴۸- آیا یکی از بزرگان یا از فریسیان بوی ایمان آورد؟

۴۹- ولی این جمعیت که شریعت نمیدانند ملعونند .»

۵۰- نیکو دیدمس که شبی نزد عیسی آمده و یکی از ایشان بود گفت:

۵۱- «آیا قانون ما بر ضد کسی قبل از آنکه سخن وی را بشنود و آنچه را

که میکند بداند حکم مینماید؟»

۵۲- پاسخ دادند و گفتند: «شاید تو نیز جلیلی هستی، در کتابها تفحص

کن و بین که از جلیل پیغمبری قیام نکرده است.»

۵۳- سپس هر يك بخانه خود بازگشت .

بخش هشتم

زن زناکننده

- ۱- عیسی بکوه زیتون رفت .
- ۲- بامدادان باردیگر بمعبد بازگشت وهمه مردم بوی روی آوردند .
پس نشست وبایشان تعلیم میداد .
- ۳- کاتبان وفریسیان زنی را که در حال زنا گرفتار شده بود، نزد وی آوردند
ودرمیان نگاهش داشتند .
- ۴- گفتند: «این زن در حال زنا گرفتار شده است .
- ۵- موسی در شریعت بما سفارش کرد چنین کسانی سنگسار شوند ،
پس توجه میگوئی؟»
- ۶- این را برای آزمودن وی میگفتند تابتوانند باو تهمت بزنند؛ ولی
عیسی در حالیکه خم میشد، بانگشت بر زمین می نوشت .
- ۷- اما چون پرسیدن از وی ادامه میدادند، راست شد و بایشان گفت :
«کسیکه از شما بی گناه است نخست بر وی سنگ بیاندازد» .
- ۸- سپس باز هم خم شد و بر زمین مینوشت .
- ۹- اما ایشان چون چنین شنیدند شروع بخارج شدن کردند و بزرگان
نخستین کسانی بودند که خارج گردیدند و عیسی در حالیکه زن در-
میان ایستاده بود، تنهاماند .
- ۱۰- عیسی راست شد وبوی گفت: «ای زن کسانی که بر تو تهمت میزدند
کجایند؟ آیا هیچکس ترا محکوم نکرد؟»

۱۱- گفت: «هیچکس، ای سرور». عیسی گفت: «من نیز ترا محکوم نمی‌سازم، برو و هرگز بگناه بازنگرد».

عیسی روشنی جهان

۱۲- سپس عیسی بار دیگر با ایشان سخن گفت: «من نور جهانم: هر که مرا پیروی کند در تاریکی نمی‌رود بلکه برایش نور زندگی خواهد بود».

۱۳- فریسیان بوی گفتند: «تو برای خود شهادت میدهی پس گواهیت بر حق نیست».

۱۴- عیسی در پاسخ ایشان گفت: «با اینکه من برای خود گواهی میدهم حق است، زیرا که من میدانم از کجا آمده‌ام و بکجا میروم، در حالیکه شما نمی‌دانید از کجا می‌آیم و نه اینکه بکجا میروم».

۱۵- شما بحسب بدن حکم میکنید؛ ولی من بر کسی حکم نمیکنم.

۱۶- و اگر حکم کردم حکم من حق است زیرا که من تنها نیستم بلکه من هستم با پدری که مرا فرستاد.

۱۷- و در شریعت شما نوشته شده است: شهادت دو شخص حق است.

۱۷- من برای خود گواهی میدهم و پدری که مرا فرستاد نیز بر من گواهی میدهد».

۱۹- بوی گفتند: «پدرت کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا و نه

پدرم را نمیشناسید، اگر مرا می‌شناختید، پدرم را نیز می‌شناختید».

۲۰- این سخنی است که عیسی در خزانه در حالیکه در معبد تعلیم میداد

گفت و کسی او را نگرفت زیرا که هنوز هنگامش نرسیده بود.

سخن بایهودیان بی‌ایمان

۲۱- باز عیسی با ایشان گفت: «من میروم و مرا می‌طلبید و در گناهان خود

می میرید؛ جائیکه من میروم شما نمیتوانید بیائید.»

۲۲- یهودیان گفتند: «شاید میخواهد خود کشی کند، زیرا که گفت:

جائیکه میروم شما نمیتوانید بیائید؟»

۲۳- بایشان گفت: «شما از اسفلید و من از بالایم، شما از این عالمید و من

از این عالم نیستم.

۲۴- برای این بشما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد زیرا اگر ایمان

نیاورید که من مسیح هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»

۲۵- بوی گفتند: «تو که ای؟» عیسی بایشان گفت: «من همان کسی هستم

که در ابتدا درباره اش بشما گفتم.

۲۶- نزد من چیزهای بسیاری گفتن بشما و حکم کردن بآن درباره شما

هست و آنکه مرا فرستاد حق است و من هر چه که از وی شنیدم آنرا

در جهان میگویم.»

۲۷- و نفهمیدند که میگوید، پدرش خداست.

۲۸- سپس عیسی بایشان گفت: «هنگامیکه پسرانسان را بلند کردید آنگاه

خواهید دانست که من هستم و من از خود کاری انجام نمیدهم،

۲۹- بلکه آنچه آنچنانکه پدرم بمن تعلیم داد سخن میگویم. آنکه مرا فرستاد

بامنست و مرا تنها نمی گذارد، زیرا من همواره آنچه وی بدان

خرسنداست بجا می آورم.»

۳۰- و در حالیکه در این سخن بود بسیاری بوی ایمان آوردند.

حق و آزادی

۳۱- عیسی بیهود یانیکه بوی ایمان آوردند گفت: «اگر شما درسخن

من پایدار بمانید حقیقتا شاگردن من خواهید بود.

- و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد نمود.»
- ۳۳- باو گفتند: «مانژاد ابراهیم هستیم و هرگز بندگی کسی را نکرده ایم، پس چگونه میگوئی که آزاد خواهیم شد؟»
- ۳۴- عیسی بایشان پاسخ داد: «براستی بشما میگویم هر که گناه میکند بنده گناه است .
- ۳۵- و بنده تا ابد در خانه نمی ماند ولی فرزند برای ابد می ماند .
- ۳۶- پس اگر پسر، شما را آزاد کرد، آزادگان حقیقی میگردید .
- ۳۷- میدانم که فرزندان ابراهیم هستید ولی چون سخنم در شما محلی ندارد قتل مرا میخواستید .
- ۳۸- من از آنچه نزد پدرم دیدم سخن میگویم و شما آنچه رانزد پدرتان دیدید بجای آورید.»
- ۳۹- پاسخ دادند و باو گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بایشان گفت: «اگر فرزندان ابراهیم میباشید باید کارهای ابراهیم را انجام دهید .
- ۴۰- ولی شما اکنون خواهان قتل منید و من انسانی هستم که برای شما حقی که آنرا از خدا شنیدم گفتم و ابراهیم چنین نکرد .
- ۴۱- شما کارهای پدرتان را بجای آورید.» بوی گفتند: «ما زنا زاده نیستیم و برای ما پدری یگانه است، و آن، خداست.»
- ۴۲- عیسی بایشان گفت: «اگر خدا پدر شما میبود، مرادوست میداشتید، زیرا که من از خدا صادر شدم و آمدم و از خود نیامدم بلکه او مرا فرستاد .
- ۴۳- چرا سخن مرا نمی فهمید؟ زیرا که نمیتوانید سخن مرا بشنوید .

۴۴- شما از پدری هستید و آن شیطان است و خواهان آن هستید که امیال پدرتان بجا آورید: اواز آغاز کشتارکننده مردم بود و در حق ثابت نماند، زیرا که حق در وی نبود و چون دروغ بگوید پس آنچه بیان میکند، در باره خود است زیرا که او دروغگو و پدر دروغ است .

۲۵- اما من اگر حق میگویم بمن ایمان نمی آورید .

۴۶- از شما کیست که بر من گناهی ثابت کند ؟ و اگر من بشما حق میگویم ، پس چرا بمن ایمان نمی آورید ؟

۴۷- آنکه از خدا است سخن خدا رامیشنود و شما از این رو نمیشنوید که از خدا نیستید .»

۴۸- یهودیادان در پاسخ وی گفتند : «آیا در این که گفتیم تو سامری و شیطان داری برحق نیستیم ؟»

۴۹- عیسی پاسخ داد : «بامن شیطانی نیست ولی من پدرم را گرامی میدارم و شما مرا خوار میسازید .

۵۰- من جلال خود را نمی طلبم دیگری هست که آنرا میطلبد و حکم میکند .

۵۱- براستی ، براستی بشما میگویم اگر کسی سخن مرا حفظ کند تا ابد مرگ را نخواهد دید .»

۵۲- یهودیان بوی گفتند : «اکنون دانستیم که در تو شیطان است ، ابراهیم و پیغمبران مردند، در حالیکه تو میگوئی هر که سخن مرا حفظ کند تا ابد مرگ را نخواهد چشید .

۵۳- آیا تو از پدرم ابراهیم که مرده است بزرگتری ؟ و پیغمبران نیز مردند . خود را که میدانی ؟»

۵۴- عیسی پاسخ داد: «اگر من خود را بزرگ می‌داشتم ، بزرگی من چیزی نبود ، پدرم است که مرا بزرگ میدارد و هم اوست که میگوئید خدای شماست .

۵۵- شما او را نمی‌شناسید ولی من او را می‌شناسم و اگر گفتم که او را نمی‌شناسم ، مانند شما دروغگو و میگردیدم ، لیکن من او را می‌شناسم و سخنش را حفظ میکنم .

۵۶- ابراهیم پدر شما برای اینکه روز مرا به بیند شادی کرد آنرا دید و شادمان گردید .»

۵۷- یهودیان بوی گفتند : «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم رادیده‌ای؟»

۵۸- عیسی بایشان گفت : «براستی ، براستی بشما میگویم ، پیش از آنکه ابراهیم باشد من هستم .»

۵۹- آنگاه سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند ، اما عیسی خود را مخفی ساخت و از معبد بدر آمد .

بخش نهم

شفای کور مادرزاد

- ۱- هنگامیکه از آنجا میگذشت مرد کور مادر زادی را دید .
- ۲- شاگردانش از وی پرسیدند : «ای استاد برای کور زاده شدن این ، که خطا کرد؟ او یا والدینش؟»
- ۳- عیسی گفت : «نه او گناه کرد و نه والدینش ، بلکه برای اینکه در او کارهای خدا آشکار شود (کور شد)

- ۴- تا هنگامیکه روز است باید کارهای آنکسی را که مرا فرستاد انجام دهم . پس شبی که هیچکس نمیتواند در آن کاری انجام دهد می آید
- ۵- مادامیکه در جهان هستم نور جهانم .»
- ۶- این بگفت و بر زمین آب دهان انداخت ، از آب دهانش گل ساخت و گل را برچشمان کور مالید .
- ۷- و بوی گفت : «برو و در حوض سیلوام (که معنی آن : فرستاده است) غسل کن .» پس رفت ، غسل کرد و بینا بازگشت .
- ۸- همسایگان و آنانیکه او را پیش از آن گدا دیده بودند گفتند : «آیا این همان کسی نیست که می نشست و گدائی میکرد؟» بعضی گفتند : «این ، همان است .»
- ۹- دیگران میگفتند : «خیر ولی باو شباهت دارد». اما او میگفت : «من هم او هستم .»
- ۱۰- پس باو گفتند : «چگونه چشمانت گشاده شد؟»
- ۱۱- پاسخ داد: «شخصی که او را عیسی مینامند ، گل ساخت آنرا برچشمانم مالید و بمن گفت : به حوض سیلوام برو و غسل کن . رفتم غسل کردم و بینا گشتم .»
- ۱۲- گفتند : «او کجاست؟» گفت : «نمی دانم» .
- ۱۳- آنرا که قبلا کور بود نزد فریسیان آوردند .
- ۱۴- روزیکه عیسی گل ساخت و چشمان او را گشاد ، شبه بود .
- ۱۵- فریسیان نیز از او پرسیدند که چگونه بینا گشت . بایشان گفت : «بر چشمانم گل نهاد آنگاه غسل کردم و بینا گشتم .»
- ۱۶- گروهی از فریسیان گفتند : «این مرد از جانب خدا نیست زیرا که شبه

- را حفظ نمیکنند» بعضی گفتند: «مردی گناهکار چگونه میتواند چنین معجزاتی کند؟» پس در میان ایشان اختلاف افتاد.
- ۱۷- باز بکور گفتند: «درباره کسیکه چشمانت را کشاد چه میگوئی؟»
بایشان گفت: «اوپنغمبری است».
- ۱۸- یهودیان تا هنگامیکه والدین کسی را که کور بود حاضر نکردند باور نداشتند که او نابینا بوده و بینا شده است.
- ۱۹- از ایشان پرسیدند: «آیا این همان پسر شما که میگوئید کورزاده شده است میباشد؟ پس چگونه اکنون بینا گشته است؟»
- ۲۰- والدینش پاسخ دادند: «ما میدانیم که این پسر ماست و کور زاده شده .
- ۲۱- اما اینرا که چگونه اکنون بینا شده ، نمیدانیم، و کسی را هم که چشمانش را باز کرد نمی شناسیم، اوبالغ است، از وی بپرسید تادر باره خود سخن بگوید» .
- ۲۲- پدر و مادرش از ترس یهود چنین گفتند زیرا که یهودیان عهد کرده بودند تا هر که اعتراف کند که اومسیح است، از کنیسه اخراج گردد.
- ۲۳- از این رو والدینش گفتند: «اوبالغ است از وی بپرسید».
- ۲۴- پس آنرا که کور بود دوباره خواندند و باو گفتند، «خدا را ستایش نما ، زیرا که ما میدانیم این مرد گناهکار است».
- ۲۵- بایشان گفت: «اگر گناهکار است من میدانم ، من فقط اینرا میدانم که کور بودم و اکنون بینا شده ام».
- ۲۶- باو گفتند: «باتوجه کرد؟ چگونه چشمانت را کشود؟»
- ۲۷- بایشان پاسخ داد: « بشما اطلاع دادم و شنیدید، پس برای چه میخواهید باز هم بشنوید؟ آیا شما نیز میخواهید از شاگردان

او گردید؟»

۲۸- باو دشنام دادند و گفتند: «تو شاگرد او باش، اما ماشاگردان موسی

۲۹- هستیم. و میدانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی این شخص
نمیدانیم از کجاست.»

۳۰- مرد بایشان پاسخ داد: «این عجب است که نمی دانید او از کجاست
در حالیکه چشمان مرا گشود.»

۳۱- ما میدانیم که خدا بسخن گناهکاران گوش فرا نمیدهد ولی اگر کسی
خدا پرست باشد و اراده وی را بجا بیاورد او را اجابت میکند.

۳۲- هرگز شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را گشوده
۳۳- باشد. و اگر این شخص از خدا نبود هیچ کاری نمی توانست کرد.»

۳۴- بوی پاسخ دادند: «تو که بکلی در گناه زائیده شده ای بما تعلیم
میدهی؟» و او را بیرون طرد کردند.

۳۵- عیسی که شنید او را بخارج طرد کرده اند. ویرا یافت و باو گفت:
«آیا تو پسر خدا ایمان می آوری؟»

۳۶- در پاسخ بوی گفت: «ای آقا، او کیست، تا ایمانش بیاورم؟»

۳۷- عیسی گفت: «او را دیدی و او کسی است که با تو سخن میگوید.»

۳۸- گفت: «ای سرور، ایمان آوردم» و بروی سجده کرد.

۳۹- عیسی بوی گفت: «من باین جهان برای داوری آمدم، تا کسانی که
نمی بینند به بینند و آنانی که می بینند کور شوند.»

۴۰- بعضی از فریسیان که باوی بودند اینرا شنیدند و باو گفتند: «آیا ما
نیز کوریم؟»

۴۱- عیسی بایشان گفت: «اگر شما کور بودید گناهی نداشتید ولی شما اکنون میگوئید که میبینیم وبهمن سبب گناه شما ثابت میشود».

بخش دهم

چوپان صالح

- ۱- «براستی، براستی بشمامیگویم، کسیکه از در باغل گوسفندان داخل نمیشود بلکه از راه دیگر بالا میرود، او دزد و راهزن است.
- ۲- ولی کسیکه از در وارد میشود، او چوپان گوسفندان است.
- ۳- دربان در را برویش می‌گشاید و گوسفندان صدایش را می‌شنوند.
- ۴- گوسفندان را باسمشان میخواند و آنها را بیرون میبرد.
- ۵- و هنگامیکه گوسفندان را بیرون میبرد پیشا پیش آنها میرود و گوسفندان از او پیروی میکنند، زیرا که صدایش را می‌شناسند.
- ۶- ولی از پی بیگانه نمیروند بلکه از او میگریزند، زیرا که صدای بیگانگان را نمی‌شناسند».
- ۷- عیسی این مثل را برای ایشان آورد ولی آنان آنچه را که بایشان گفت نفهمیدند.
- ۸- باز عیسی بایشان گفت: «براستی، براستی بشمامیگویم که من در گوسفندانم.
- ۹- همه کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزنند ولی گوسفندان بایشان گوش ندادند.
- ۱۰- من، درهستم، اگر کسی از من داخل گردد، نجات می‌یابد، داخل میشود و خارج میگردد و چراگاه می‌یابد.

- ۱۰- دزد، جز برای دزدیدن و سربریدن و هلاک کردن، نمی آید اما من برای اینکه زندگی یابند و آنرا زیادتر داشته باشند، آمدم.
- ۱۱- من چوپان صالح. چوپان صالح خود را برای گوسفندان فدا میکند.
- ۱۲- ولی مزدور که چوپان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند چون گرگ را روبرو می بیند گوسفندان را ترك میگوید و می گریزد و گرگ گوسفندان را میرباید و پریشان میکند.
- ۱۳- و مزدور برای اینکه مزدور است و بفکر گوسفندان نیست، میگریزد.
- ۱۴- من چوپان صالح هستم و آنچه را که خاص من است میشناسم و خاصان من نیز مرا میشناسند.
- ۱۵- همچنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را میشناسم و زندگی خود را برای گوسفندانم فدا میکنم.
- ۱۶- گوسفندان دیگری را که از این آغل نیستند دارم و باید آنها را نیز بیاورم و صدایم را خواهند شنید و يك گله و يك چوپان خواهد شد.
- ۱۷- پدر این سبب مرا دوست میدارد که زندگی خود را فدا میکنم تا آنرا دوباره بگیرم.
- ۱۸- هیچکس آنرا از من نمی گیرد ولی من آنرا با اختیار خود فدا میکنم و قدرت اینکه آنرا فدا کنم و دارای قدرت اینکه آنرا دوباره بگیرم نیز میباشم، این سفارشی است که آنرا از پدرم پذیرفته ام.
- ۱۹- بسبب این سخنان در میان یهودیان نیز اختلاف افتاد.
- ۲۰- بسیاری از ایشان گفتند: «در او شیطان است و دیوانه است چرا بوی گوش میدهد؟»
- ۲۱- دیگران گفتند: «این سخنان از کسی که در او شیطان است نیست. آیا شیطان میتواند چشمان کوران را بگشاید؟»

در «جشن تجدید»

- ۲۲- در اورشلیم «جشن تجدید» شد و زمستان بود .
- ۲۳- عیسی در معبد در دالان سلیمان قدم میزد .
- ۲۴- یهودیان گردش را گرفتند و بوی گفتند: «تا کی ما را دچار تردید میکنی؟ اگر تو مسیح هستی بما آشکارا بگو !»
- ۲۵- عیسی بایشان پاسخ داد: «من بشما گفتم و ایمان نیاوردید . کارهایی را که بنام پدرم بجا می آورم بر من شهادت میدهند .
- ۲۶- ولی شما ایمان نمی آورید زیرا که از گوسفندان من نیستید.
- ۲۷- گوسفندان من صدایم می شنوند و من ایشان را می شناسم و از پی من می آیند .
- ۲۸- و من بایشان زندگی جاودانی میبخشم و تا ابد هلاک نمیشوند و هیچکس آنها را از دست من نمی رباید .
- ۲۹- زیرا پدرم که آنها را بمن عطا کرد از همه بزرگتر است و هیچکس نمیتواند از دست پدر بر باید .
- ۳۰- من و پدر یکی هستیم.»
- ۳۱- پس یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند .
- ۳۲- عیسی بایشان پاسخ داد: «از جانب پدرم کارهای خوب بسیاری بشما نمودم ، بسبب کدام يك از آن کارها مرا سنگسار میکنید؟»
- ۳۳- یهودیان بوی پاسخ دادند: «برای کارهای خوب ترا سنگسار نمیکنیم بلکه بسبب کفر، زیرا که تو خود را خدا قرار میدهی و حال آنکه انسان هستی.»
- ۳۴- عیسی بایشان پاسخ گفت: «آیا در شریعت شما نوشته نشده است : من گفتم شما خدایان هستید؟»

۳۵- پس اگر آنانیرا که سخن خدا بایشان رسید «خدایان» خواند و نمیتوان نوشته را نقض کرد ،

۳۶- پس کسیکه او را پدر تقدیس نمود وبعالم فرستاد، آیا باومیگوئید تو کافری؟ زیرا من گفتم که : پسر خدا هستم؟

۳۷- اگر کارهای پدرم بجا نمی آورم بمن ایمان نیاورید .

۳۸- واگر آنرا بجا آوردم، اگر نمیخواهید بمن ایمان بیاورید پس بکارها ایمان بیاورید تا بدانید وباور کنید که پدر درمن ومن درپدر هستم».

۳۹- یهودیان خواستند او را بگیرند ولی از دستشان دررفت .

بازگشت عیسی به ماوراء اردن

۴۰- وباز بماوراء اردن ، بجائیکه نخست یحیی تعمید میداد رفت ودر آنجا توقف نمود .

۴۱- بسیاری نزدش آمدند و میگفتند: «یحیی هیچ معجزی نکرد .

۴۲- ولی هرچه یحیی درباره این شخص گفت حق است وبسیاری بوی ایمان آوردند .

بخش یازدهم

برخاستن «ایلعازر»

۱- شخصی ایلعازر نام از بیت عنیا ده مریم وخواهرش مرتا، بیمار بود.

۲- مریم آن کسی بود که سرور را بعطر تدهین نمود وباهایش را باموی خود خشکانید و برادرش ایلعازر بیمار بود .

۳- خواهرانش نزدوی فرستادند وگفتند: «ای سرور اینک شخصی که

دوست میداری بیمار است» .

۴- چون عیسی اینرا شنید گفت: «این بیماری تا بمرگ نیست بلکه برای جلال خداست، تا پسر خدا از آن شکوه یابد» .

۵- عیسی، مرتا و مریم خواهرش و ایلعازر را دوست میداشت .

۶- چون شنید که او بیمار است دوازده دره مانجا ماند .

۷- پس از آن بشاگردانش گفت: «باید بیهودیه برویم» .

۸- شاگردان بوی گفتند: «ای استاد، اکنون یهودیان خواستار سنگسار کردن تو اند و تو باز با آنجا میروی؟»

۹- عیسی پاسخ داد: «آیا روز دوازده ساعت ندارد؟ پس اگر کسی در روز راه برود نمیگذرد زیرا که روشنائی جهان را می بیند» .

۱۰- واگر در شب راه برود میگذرد زیرا که در او روشنائی نیست» .

۱۱- این را بیان کرد و سپس بایشان گفت: «ایلعازر دوست ما در خواب است ولی من برای بیدار کردن او از خواب میروم» .

۱۲- شاگردانش بوی گفتند: «ای سرور اگر خوابیده است شفا می یابد» .

۱۳- عیسی درباره مرگ او سخن میگفت اما ایشان پنداشتند که از خفتن وی سخن میراند .

۱۴- آنگاه عیسی بایشان آشکارا گفت: «ایلعازر مرده است .

۱۵- و من بخاطر شما شادم که آنجا نبودیم تا ایمان بیاورید . باید نزد او برویم» .

۱۶- تو ما که «توأم» نامیده میشود بهمشاگردانش گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم» .

۱۷- چون عیسی رسید او را در حالی یافت که چهارروز در قبر بود .

۱۸- بیت عنیا در حدود پانزده غلوه باورشلیم نزدیک بود .

- ۱۹- بسیاری از یهودیان نزد مرثا و مریم بتعزیت برادرشان آمده بودند.
- ۲۰- چون مرثا آمدن عیسی را شنید در حالیکه مریم در خانه نشسته بود با استقبال او رفت .
- ۲۱- پس مرثا بعیسی گفت : « ای سرور ، اگر تو اینجا میبودی برادرم
- ۲۲- نیممرد ؛ اما اکنون میدانم که هر چه از خدا درخواست کنی خدا آنرا بتو میدهد.»
- ۲۳- عیسی بوی گفت : « برادرت برمیخیزد».
- ۲۴- مرثا باو گفت : « من میدانم که او در آخرین روز رستاخیز برمیخیزد».
- ۲۵- عیسی بوی گفت : « من رستاخیز و زندگی هستم ، هر که بمن ایمان بیاورد اگر مرده باشد زند میگردد .
- ۲۶- و هر که زنده است و بمن ایمان آورد تا ابد نمی میرد. آیا اینرا باور میکنی ؟»
- ۲۷- گفت : « بلی ، ای سرور ، من ایمان دارم که تو مسیح پسر خدا که باین عالم آمده است هستی.»
- ۲۸- و چون اینرا گفت ، رفت و مریم خواهرش را پنهانی خواند بوی گفت : « استاد حاضر است و ترا میخواند .»
- ۱۹- چون اینرا شنید بشتاب برخاست و نزد او آمد .
- ۳۰- عیسی هنوز وارد نشده بود ولی در آنجائیکه مرثا با استقبالش رفت بود .
- ۳۱- و یهودیانی که در خانه با او بودند و وی را تسلی میدادند چون مریم را دیدند که بشتاب برخاست و خارج شد بدنالش آمدند و گفتند :

«سرفبر می‌رود تا در آنجا گریه کند».

۳۲- چون مریم بجائیکه عیسی بود رسید و او را دید برپایش افتاد و گفت:

«ای سرور، اگر تو اینجا بودی برادرم نمی‌مرد».

۳۳- و چون عیسی او را گریان و یهودیان را هم که با او آمده بودند در-

حال گریه دید، در روح مرتعش و وجودش تحریک شد.

۳۴- و گفت: «اورا کجا گذارده‌اید؟» بوی گفتند: «ای سرور، بیا و ببین».

۳۵- سپس عیسی گریه کرد.

۳۶- یهودیان گفتند: «به بینید اورا چقدر دوست میداشت».

۳۷- بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را گشود

نمی‌توانست نگذارد این نمیرد؟»

۳۸- عیسی بار دیگر در خود مرتعش شد و بجانب قبر آمد: آن مغاره‌ای

بود و سنگی بر سرش نهاده شده.

۳۹- عیسی گفت: «سنگ را بردارید». مرتا، خواهر مرده، بوی گفت:

«ای سرور، اکنون گندیده، زیرا که چهار روز از آن گذاشته است».

۴۰- عیسی بوی گفت: «آیا بتو نگفتم که اگر ایمان بیاوری شکوه خدا را

خواهی دید؟»

۴۱- آنگاه سنگ را برداشتند. عیسی چشمانش را بلند نمود و گفت:

«ای پدر، ترا سپاس می‌گزارم زیرا که بمن گوش فرا دادی».

۴۲- و میدانم که همیشه سخنان مرا میشنوی ولی اینرا بخاطر مردمیکه

پیرامون من ایستاده‌اند گفتم، تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای».

۴۳- چون این را گفت با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازریرون بیا».

۴۴- مرده در حالیکه دست و پایش بلفافه‌ها بسته و رویش بدستمال پیچیده

بود، بیرون آمد . عیسی بایشان گفت : « اورا بگشائید و بگذارید
-برود » .

قصد کشتن عیسی

۴۶- بسیاری از یهودیان که نزد مریم و مرثا آمده بودند و آنچه عیسی
بجا آورد دیدند بوی ایمان آوردند .

۴۶- بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و از آنچه عیسی کرده بود آنانرا
آگاه گردانیدند .

۴۷- پس رؤسای کاهنان و فریسیان محفلی جمع آوردند و گفتند : « چه
بایدمان کرد، زیرا که این مرد معجزات بسیاری میکند .

۴۸- و اگر او را چنین رها کنیم همه باو ایمان می آورند و رومیان می آیند
و جای (مقدس) و ملت ما را هلاک میگردانند» .

۴۹- یکی از ایشان بنام قیافا که در آن سال رئیس کاهنان بود

۵۰- بایشان گفت : « شما چیزی نمیدانید . و فکر نمیکنید که مردن يك فرد
بهتر از آنست که همه مردم را هلاک گرداند» .

۵۲- اینرا از خود نگفت ولی چون آن سال رئیس کاهنان بود چنین نبوت
کرد که عیسی باید بخاطر ملت بمرد .

۵۲- نه فقط برای ملت، بلکه برای جمع آوردن فرزندان خدا نیز که
پراکنده بودند . (باید بمیرد)

۵۳- از آن روزانديشه کشتن او کردند .

۵۴- ولی عیسی در میان یهودیان آشکارا نمیگردید بلکه به بقعه ای نزدیک
بیابان در شهری بنام «افراهیم» روانه شد و در آنجا با شاگردانش
توقف کرد .

آخرین فصیح

۵۵-- جشن فصیح یهود نزدیک بود و بسیاری از آن بقعه که باورشلیم صعود کردند تا خود را تطهیر نمایند ، در جستجوی عیسی بودند و در ۵۶- معبد بیکدیگر می‌گفتند : «چه گمان می‌برید، آیا او برای روز عید نمی‌آید؟» رؤسای کاهنان و فریسیان دستور دادند: اگر کسی بداند او کجاست اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند .

بخش دوازدهم

آخرین شام در «بیت عنیا»

- ۱-- شش روز قبل از عید فصیح ، عیسی به «بیت عنیا» بجائیکه ایلعازر مرده و عیسی او را از میان مردگان برپا کرده بود آمد .
- ۲-- در آنجا برایش شام درست می‌کردند و مرتا خدمت مینمود . ایلعازر یکی از نشستهگان با او بود .
- ۳-- اما مریم رطلی از عطر سنبل گرانها گرفت، پاهای عیسی را تدهین نمود و با مویش پاهایش را خشک کرد و خانه از بوی عطر پرگشت .
- ۴-- یکی از شاگردانش، یهو دا ایسخریوطی که تسلیم کننده‌وی بود گفت:
- ۵-- «چرا این عطر بسیصد دینار فروخته نشد تا به بینوایان داده شود؟»
- ۶-- و اینرا برای اینکه پروای بینوایان میداشت نگفت بلکه چون اودزدی و کیسه نزدش بود و آنچه را در آن انداخته میشد بر میداشت (گفت) .
- ۷-- آنگاه عیسی گفت : « او را رها کنید تا آنرا برای روز تدفین

من نگاه دارد .

۸- بینوایان همیشه پیش شما میباشند ولی من همیشه نزد شما نیستم».
۹- گروهی بسیاری از یهودیان دانستند که عیسی در آنجاست و فقط بخاطر عیسی نیامدند بلکه ضمنا برای دیدن ایلعازر که از میان مردگان برپا شده بود، آمدند.

۱۰- رؤسای کاهنان شوری کردند که ایلعازر را نیز بکشند .
۱۱- زیرا بسیاری از یهودیان بسبب او میرفتند و بعیسی ایمان می آوردند.

استقبال باشکوه از عیسی در اورشلیم

۱۲- فردای آن روز چون گروه بسیاریکه برای جشن آمده بودند شنیدند عیسی با اورشلیم آمد است .

۱۳- شاخهای نخل را برداشتند و باستقبالش خارج شدند در حالیکه بانگ میزدند: «هوشیعانا، پادشاه اسرائیل که بنام خداوند می آید، خجسته باد!»

۱۴- عیسی کره الاغی یافت و بر آن همانطوریکه نوشته شده است :
۱۵- «ای دختر «صهیون» مترس اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می آید» سوار شد .

۱۶- شاگردانش نخست این چیزها را نفهمیدند ولی هنگامیکه عیسی شکوه یافت بیاد آوردند که این چیزها در باره وی نوشته شده است و ایشان برای او چنین کرده بودند .

۱۷- پس جمعیتی که با او بودند هنگامیکه ایلعازر را از قبر خواند و او را از میان مردگان بر خیزانید بر او شهادت دادند .

۱۸- و آن گروه باین سبب او را استقبال کردند که شنیده بودند وی چنین معجزه‌ای نموده است .

۱۹- فریسیان بیکدیگر گفتند: «نگاه کنید، ما هیچ سودی نمی‌بریم زیرا که همه عالم از وی پیروی میکنند» .

عیسی مرگ خود را خبر میدهد

۲۰- و گروهی یونانیان که روز عید برای عبادت آمده بودند ، نزد
۲۱- فیلیپس اهل بیت صیدای جلیل آمدند و از وی پرسیدند : «ای آقا ، می‌خواهیم عیسی را به بینیم» .

۲۲- فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و فیلیپس و اندریاس بعسبی گفتند .
۲۳- عیسی بایشان پاسخ داد : « ساعتی که در آن پسر انسان شکوه یابد رسیده است» .

۲۴- براستی ، براستی بشما می‌گویم اگر دانه گندم که بر زمین می‌افتد
نمیرد ،

۲۵- تنها می‌ماند ، اما اگر بمیرد ، ثمر بسیار می‌آورد . کسیکه جان خود را دوست میدارد آنرا هلاک میکند و کسیکه در این عالم جان خود را دشمن میدارد او آنرا برای زندگانی جاودان حفظ میکند .
۲۶- اگر کسی بمن خدمت میکند مرا پیروی کند و جائیکه من میباشم بنده من نیز آنجا خواهد بود . اگر کسی بمن خدمت کند پدرم او را گرامی میدارد .

۲۷- اکنون جان من در اضطراب است . چه می‌گویم : ای پدر از این ساعت مرا رهائی ده ؟

ولی من برای این باین ساعت رسیدم

۲۸- ای پدر نام خود را تجلیل کن. آوازی از آسمان آمد که :
« آنرا تجلیل کردم و باز تجلیل خواهم کرد ».

۲۹- کسانی که ایستاده بودند و شنیدند، گفتند : « رعد بود ». دیگران
گفتند : « فرشته ای بوی گفته است ».

۳۰- عیسی پاسخ داد: « این آواز بخاطر من نیست بلکه بخاطر شماست.

۳۱- اکنون داوری عالم است ، اکنون رئیس این عالم بیرون افکننده
میشود .

۳۲- و من چون از زمین بلند شوم همه را بسوی خود خواهم کشید ».

۳۳- اینرا برای آن گفت تادلالت نماید که بکدامین مرگ خواهد مرد .

آخرین پند بمردم

۳۴- جمعیت بوی پاسخ داد : « ما از شریعت شنیدیم که مسیح تا بآید

می ماند پس تو چگونه می گوئی که پسر انسان باید بلند شود ؟

این پسر انسان کیست ؟ »

۳۵- عیسی بایشان گفت « برای مدت کوتاهی روشنائی با شما باقی ماند؛

مادامیکه روشنائی با شماست حرکت کنید تا تاریکی شما را فرو

نگیرد. کسیکه در تاریکی حرکت میکند نمیداند متوجه کجاست .

۳۶- مادامیکه روشنائی با شماست بروشنائی ایمان بیاورید تا پسران

روشنائی باشید». عیسی اینرا گفت ، آنگاه رفت و از ایشان دور شد

بی ایمانی یهودیان

۳۷- چندانکه در برابرشان چنین معجزاتی کرد بوی ایمان نیاوردند .

۳۸- تا سخن اشعیای پیغمبر بکمال برسد که گفت : « ای خداوند چه

کسی بآنچه از ما شنید ایمان آورد؟ و بازوی خداوند بکه آشکار
گردید؟»

۳۹- و باین سبب نمیتوانستند ایمان بیاورند زیرا که اشعیا باز هم گفت.

۴۰- «چشمانشان را کور کرد و دلشان را سخت نمود تا چشمانشان
نبینند و بادلشان نفهمند و برمیگردند و شفایشان میدهم»

۴۱- اشعیا هنگامیکه شکوهش دید و در باره او سخن گفت، چنین
گفت:

۴۲- با وجود این بسیاری از رؤسا بوی ایمان آوردند ولی بخاطر
فریسیان اعتراف نکردند تا مبادا از کنیسه بیرون افکنده شوند.

۴۳- زیرا که آنان شکوه مردم را بیش از شکوه خدا دوست میداشتند.

۴۴- عیسی بانگ زد و گفت: «کسیکه بمن ایمان می آورد بمن ایمان
نمی آورد بلکه بآنکه مرا فرستاد ایمان می آورد.

۴۵- و هر که مرا میبیند، آنرا که مرا فرستاد می بیند.

۴۶- من روشنائی هستم که بعالم آمده ام تا هر که بمن ایمان می آورد
در تاریکی نماند.

۴۷- و اگر کسی سخن مرا میشنود و آنرا حفظ نمی کند من بر او

داوری نمیکنم زیرا که برای داوری عالم نیامده ام بلکه برای نجات

عالم آمده ام.

۴۸- هر که مرا حقیر می شمارد و سخنانم را نمی پذیرد، کسی هست که

بر او داوری کند سخنی که گفته ام در روز آخر بر او داوری میکند.

۴۹- زیرا که من از خود سخن نگفتم بلکه پدری که مرا فرستاد بمن

سفارش کرد که چه بگویم و بچه چیز سخن برانم.

۵۰- و میدانم که سفارش او زندگانی جاودانی است و آنچه بدان سخن میگویم همانست که پدر بمن گفت که چنان سخن برانم».

بخش میمیز دهم

آخرین شام

۱- پس از عید فصح چون عیسی دانست که ساعتی که او باید از این جهان برود رسیده است، خاصان خود را که در عالم دوست میداشت با آنان بغایت دوستی کرد .

۲- و هنگام شام چون شیطان در دل یهوذا پسر شمعون اسخریوطی انداخت که او را تسلیم کند، عیسی دانست که پدر همه چیز را در دست

۳- او قرار داده است و از خدادر آمده و بسوی خدا میرود ،

۴- از سر سفره برخاست جامه خود را فرو نهاد دستمالی گرفت و بکمر بست .

شستشوی پای شاگردان

۵- سپس آب در طشتی ریخت و شروع بشستن پاهای شاگردان و خشك کردن آنها با دستمالیکه در میان بسته بود کرد .

۶- آنگاه نزد شمعون پطرس آمد و پطرس بوی گفت: «ای سرور آیا تو پاهای مرا میشوئی؟»

۷- عیسی بوی پاسخ داد: «آنچه من میکنم تو اکنون نمی دانی ولی بعد از این خواهی دانست».

۸- پطرس بوی گفت: «پاهای مرا هرگز نخواهی شست». عیسی بوی پاسخ داد: «اگر ترا نشویم ترا از من نصیبی نخواهد بود».

۹- شمعون پطرس باو گفت: «ای سرور فقط پاهایم را مشوی بلکه

دستها و سرم را هم بشوی».

۱۰- عیسی بوی گفت: «کسیکه شسته شده است جز بشستن پاهامحتاج

نیست زیرا که همه وجود او پاک است و شما پاک هستید اما نه همه تان».

۱۱- زیرا که او از کسیکه ویرا تسلیم میکند باخبر بود و باین سبب

گفت: «همه شما پاک نیستید».

۱۲- و پس از آنکه پاهای ایشان را شست و جامه خود را برداشت و نشست

بایشان گفت: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟

۱۳- شما مرا سرور و استاد میخوانید و راست میگوئید زیرا که من

چنین هستم .

۱۴- پس اگر من که سرور و استاد شمایم پاهایتان را شستم شما نیز باید

که پاهای یکدیگر را بشوئید .

۱۵- زیرا که من بشما نمونه‌ای دادم تا شما نیز چنانکه من با شما کردم

عمل کنید .

۱۶- براستی، براستی بشما میگویم که بنده از آقايش و فرستاده‌ای از

فرستنده‌اش بزرگتر نیست .

۱۷- چون اینرا دانستید خوشا بحالتان اگر آنرا بجا بیاورید» .

پرده از چهره حائن برمی افتد

۱۸- اینرا درباره همه شما نمی گویم زیرا آنانیرا که برگزیده‌ام می شناسم

ولی (برای این میگویم) تا آنچه نوشته شده است کامل شود :

«کسیکه با من نان میخورد هم اوست که پاشنه خود را برضد من

بلند میکند».

۱۹- اینرا اکنون پیش از آنکه بشود بشما میگویم تا ایمان بیاورید که

من او هستم .

- ۲۰- براستی، براستی بشما میگویم، هر که کسیرا که من فرستادم بپذیرد مرا میپذیرد و آنکه مرا میپذیرد آنرا که مرا فرستادم میپذیرد» .
- ۲۱- چون عیسی اینرا گفت در روح خود مضطرب گردید و شهادت داد و گفت: «براستی، براستی بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد نمود» .
- ۲۲- شاگردان بیکدیگر نگاه کردند و درباره کسیکه از او سخن میگفت متحیر بودند .
- ۲۳- یکی از شاگردانش که عیسی او را دوست میداشت بسینه عیسی تکیه زده بود .
- ۲۴- شمعون پطرس بوی اشاره کرد و گفت: «پطرس در باره چه کسی سخن میگوید؟»
- ۲۵- پس بسینه عیسی تکیه زد و بوی گفت: «ای سرور او کیست؟»
- ۲۶- عیسی پاسخ داد: «او کسی است که لقمه را در غذا فرو میبرد و بوی میخورانم». لقمه را (در غذا) فرو برد و آنرا به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد .
- ۲۷- پس از لقمه، شیطان در او داخل شد. عیسی بوی گفت: «آنچه تو کننده آنی، بشتاب بجا آور» .
- ۲۸- هیچکس از مجلسیان نفهمید که برای چه باو چنان گفت .
- ۲۹- بعضی از ایشان گمان بردند چون کیسه نزد یهودا بوده، عیسی بوی گفته است که آنچه در روز عید بدان نیاز مندیم خریداری کن یا آنکه باو فرموده است تا به بینوایان چیزی ببخشد .
- ۳۰- اما چون لقمه را خورد بیدرنگ خارج شد. و شب بود .

آخرین گفتگوی صمیمانه

۳۱- چون او خارج شد عیسی گفت: «اکنون پسر انسان و خدا در وی شکوه یافت.»

۳۲- اگر خدا در او شکوه یافت پس خدا با او در وجود خود شکوه میدهد و بزودی باشکوهش میکند.

۳۳- ای فرزندانم من اندک زمانی با شما هستم مرا طلب خواهید کرد ولی آنچه‌آنکه بیهودیان گفتیم اکنون نیز بشما میگویم: بجائیکه میروم شما نمیتوانید بیایید.

سفارش جدید

۳۴- من بشما سفارش جدیدی میکنم که یکدیگر را دوست بدارید و اینکه، دوستی شما آنچه‌آنچه باشد که من شما را دوست میدارم.

۳۵- اگر یکدیگر را دوست بدارید همه مردم از این طریق خواهند دانست که شاگردان من هستید.

اعلام انکار پطرس

۳۶- شمعون پطرس بوی گفت: «ای سرور بکجا میروی؟» عیسی پاسخ داد: «بجائیکه میروم تو اکنون نمیتوانی مرا پیروی کنی لیکن سپس ازپی من خواهی آمد.»

۳۷- پطرس بوی گفت: «ای سرور چرا اکنون نمی‌توانم ترا پیروی کنم و حال آنکه جان خود را بخاطر تو نثار می‌نمایم؟»

۳۸- عیسی باو پاسخ داد: «آیا تو جان خود را بخاطر من نثار میکنی؟ براستی، براستی بتو میگویم که خروس بدانگ نخواهد زد مگر آنکه توسته بار مرا انکار کرده باشی.»

بخش چهاردهم

تشویق

- ۱- «دل شما مضطرب نشود، بخدا ایمان بیاورید و بمن نیز ایمان بیاورید.
- ۲- در خانه پدرم منازل بسیار است. اگر اینطور نبود بشما نمی گفتم که: میروم تا برایتان جایی آماده کنم.
- ۳- چون بروم و برای شما جائی را آماده گردانم، باز می آیم و شما را با خود میبرم تا شما نیز در جائیکه من میباشم باشید».
- ۴- شما میدانید کجا میروم و راه را هم می شناسید.
- ۵- «توما» بوی گفت: «ای سرور نمیدانیم بکجا میروی پس راه را چگونه خواهیم دانست».
- ۶- عیسی بوی گفت: «من راه و حق و زندگی هستم، کسی نزد پدر بجز بوسیله من نمی آید».
- ۷- اگر مرا شناختید پدر مرا نیز می شناسید، اکنون او را میشناسید و ویرا دیدید».
- ۸- فیلیپس بوی گفت: «ای سرور پدر را بما نشان ده و برای ما کافی است».
- ۹- عیسی باو گفت: «در همه این مدت من با شما هستم و مرا نشناخته اید؟. ای فیلیپس کسیکه مرا می بیند پدر را نیز می بیند. پس تو چگونه میگوئی که پدر را بما نشان ده؟
- ۱۰- آیا ایمان نمی آوری که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنانیکه بشما میگویم از جانب خود نمیگویم بلکه پدری که در من مقیم است اوست که کارها را بجا می آورد».

- ۱۱- ایمان بیاورید که من در پدرم و پدر در من است ،
- ۱۲- وگرنه بخاطر عین آن اعمال ایمان بیاورید. بر راستی، بر راستی بشما میگویم کسیکه بمن ایمان می آورد او نیز کارهای را که میکنم و بزرگتر از آنرا نیز خواهد کرد زیرا که من بنزد پدرم بروم .
- ۱۳- و هر چه پدر را بنام من می طلبید من آنرا انجام خواهم داد تا پدر در پدرشکوه یابد .
- ۱۴- اگر بنام من چیزی بطلبید آنرا خواهم کرد.

سفارشها را حفظ کنید

- ۱۵- اگر مرا دوست میدارید سفارشهای مرا حفظ کنید .
- ۱۶- و من از پدر میخواهم تا تسلی دهنده دیگری را که برای همیشه نزد شما بماند بشما عطا کند .
- ۱۷- روح حقیقت را که عالم نمیتواند آنرا بپذیرد زیرا که آنرا نمیبیند و نمیشناسد. اما شما آنرا می شناسید زیرا که نزد شما مقیم است و در شما مییابد .

وعدۀ روح القدس

- ۱۸- شمارا یتیم نخواهم گذاشت پیش شما خواهم آمد .
- ۱۹- عالم اندکی مرا نخواهد دید اما شما مرا میبینید زیرا که من زنده ام و شما نیز زنده اید .
- ۲۰- در آن روز خواهید دانست که من در پدر، و شما در من ، و من در شما هستم .
- ۲۱- کسیکه سفارشهای من نزد اوست و آنرا حفظ میکند، او کسی است که مرا دوست میدارد و آنکه مرا دوست میدارد، پدرم او را دوست

- میدارد و من نیز دوستش دارم و خود را بر او ظاهر میگردانم» .
- ۲۲- یهودا ای که غیر از اسخریوطی بود بوی گفت: «ای سرور ، چگونه خود را بما ظاهر میگردانی ولی بر عالم ظاهر نمی سازی؟»
- ۲۳- عیسی در پاسخ بوی گفت: «اگر کسی مرا دوست بدارد سخن مرا حفظ میکند و پدرم او را دوست میدارد و نزد وی می آئیم و منزل خود را نزد او قرار میدهم .
- ۲۴- آنکه مرا دوست نمیدارد سخن مرا حفظ نمیکند و سخن را که شنیدید آن ، از من نیست بلکه از آن پدری که مرا فرستاده است.
- ۲۵- این چیز را در حالی بشما گفتم که نزدتان اقامت داشتم .
- ۲۶- اما تسلی دهنده، روح القدس، که پدر آنرا بنام من میفرستد، او همه چیز را بشما خواهد آموخت و هر چه را که بشما گفتم بیادتان خواهد آورد .

سلامتی که عیسی میگذارد

- ۲۷- برای شما سلامتی میگذارم و سلامت خود را بشما میدهم آنچنانکه عالم عطا میکند من بشما عطا نمی کنم . دل شما مضطرب نشود و نترسد .
- ۲۸- شنیده اید که بشما گفتم: میروم و نزد شما باز میگردم. اگر مرا دوست میدارید از رفتنم نزد پدر شاد میگردید زیرا که پدر از من بزرگتر است .
- ۲۹- اینرا پیش از آنکه باشد، اکنون بشما گفتم تا چون شد، ایمان بیاورید.
- ۳۰- با شما سخن بسیاری نخواهم گفت زیرا که رئیس این عالم می آید ولی در من چیزی ندارد .

۳۱- لیکن برای آنکه عالم بداند که من پدر را دوست میدارم و آنچه آنکه پدر بمن سفارش کرد بجا می آورم برخیزید از اینجا برویم .

بخش پانزدهم

تاك حقیقی

- ۱- من تاك هستم و پدرم کشاورز است .
- ۲- هر شاخه ای که بار نیاورد آنرا از میان میبرد و هر کدام را که بار می آورد پاك می گرداند تا میوه بیشتری بیاورد .
- ۳- اکنون بسبب سخنی که بشما گفته ام پاکید .
- ۴- شما در من ثابت بمانید و من در شما (ثابت باشم) همچنانکه شاخه اگر بتاك ثابت نماند نمیتواند از خود میوه بیاورد، شما نیز اگر در من ثابت نمانید، چنینید .
- ۵- من تاك هستم و شما شاخها ، آنکه در من ثابت بماند و من در وی ثابت باشم ، هم اوست که میوه بسیار می آورد، زیرا که شما بدون من نمیتوانید کاری کنید .
- ۶- هر که در من ثابت نماند مانند شاخی بدور افکنده میشود و میخشد و آنرا بر میدارند، در آتش میاندازند و میسوزانند .

میوه دادن و شاد و دوستانه زیستن

- ۷- اگر در من ثابت بمانید و سخن من در شما ثابت باشد هر چه بخواهید و درخواست کنید برای شما میشود .
- ۸- پدرم باینکه شما بثمر برسید و شاگردان من باشید تعظیم میشود .
- ۹- آنچه آنکه پدرم مرا دوست دارد من نیز شما را دوست میدارم . در

دوستی من ثابت بمانید .

۱۰- اگر سفارشهای مرا حفظ کنید در دوستی من ثابت خواهید ماند

آنچنانکه من سفارشهای پدرم را حفظ کردم و در دوستی من ثابتم .

۱۱- اینرا برای آن بشما گفتم تا شادی من در شما باشد و شادیتان کامل

گردد .

۱۲- این سفارش من است که یکدیگر را آنچنانکه من شما را دوست

میدارم دوست بدارید .

۱۳- برای کسی دوستی بزرگتر از اینکه جان خود را برای دوستانش

فدا کند وجود ندارد .

۱۴- شما اگر آنچه را که من سفارش کننده ام بجا آورید دوستان منید .

۱۵- از این پس شما را بنده نخواهم خواند زیرا که بنده نمیداند آقایش

چه میکند، ولی من شما را دوست خواندم زیرا که من شما را بهمه

آنچه که از پدرم شنیدم آگاه گردانیدم .

۱۶- شما مرا برنگزیدید بلکه من شما را برگزیدم و شما را برای اینکه

بروید و میوه بیاورید و میوه شما دوام کند برپا کردم تا هر چه از پدر

بنام من بخواهید بشما عطا کند .

۱۷- شما را باین سفارش میکنم که یکدیگر را دوست بدارید .

دشمنی عالم

۱۸- اگر عالم شما را دشمن بدارد، بدانید که پیش از شما مرا دشمن داشته

است .

۱۹- اگر از عالم میبوید عالم آنچه را که از آن اوست دوست میدارد

ولی شما از عالم نیستید و من شما را از عالم برگزیدم و از این رو عالم

شمارا دشمن میدارد .

۲۰- سخنی را که بشما گفتم بیاد آورید که : بنده از آفایش بزرگتر نیست.

اگر مرا زجر کردند شمارا نیز زجر خواهند داد . اگر سخن مرا نگاهداشتند سخن شمارا نیز نگاه خواهند داشت .

۲۱- ولی همه اینهارا درباره شما بخاطر نام من میکنند زیرا کسی را که مرا فرستاده است نشناخته اند .

۲۲- اگر نیامده و بایشان سخن نگفته بودم، گناهی نمیداشتند ولی اکنون برای گناهشان عذری ندارند .

۲۳- هر که مرا دشمن بدارد پدرم را نیز دشمن میدارد.

۲۴- اگر در میان ایشان کارهایی که هیچکس دیگر نکرده است بجا نیآورده بودم، گناهی نمیداشتند؛ ولی اکنون دیدند من و پدرم را دشمن داشتند.

۲۵- ولی این برای آنستکه آنچه در شریعت ایشان نوشته شده است که : مرا بی سبب دشمن داشتند، کامل شود .

شهادت روح القدس

۲۶- اما چون آن تسلی دهنده ، روح حقیقت که من اورا از نزد پدر میفرستم بیاید او بر من شهادت خواهد داد .

۲۷- و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از نخست بامن بوده اید.

بخش شانزدهم

شما زجر خواهید دید

۱- این چیزها را برای آن بشما گفتم که شك نیآورید .

۲- شما را از کنیسه ها بیرون میرانند وساعتی می آید که هر که شما را

بقتل برساند گمان میکند بخدا خدمت کرده است .

۳- و چنین رفتاری را برای آن میکنند که نه من و نه پدر را شناخته اند.

۴- ولی اینرا بشما گفتم تا چون ساعت ایشان بیاید، بیاد بیاورید که آنرا بشما گفتم .

وظیفه روح القدس

۵- اینرا از نخست بشما نگفتم زیرا که با شما بودم ولی اکنون نزد آنکسیکه مرا فرستاد میروم و کسی از شما از من نمیپرسد که بکجا میروی؟

۶- اما چون اینرا بشما گفتم دلتان از غم سرشار شده است .

۷- بشما راست میگویم که رفتن من برای شما پسندیده است، زیرا اگر بروم تسلی دهنده ای نزد شما نخواهد آمد ولی اگر من بروم او را نزد شما میفرستم .

۸- و چون او بیاید عالم را برگناه و عدل و داوری ملزم خواهد نمود.

۹- اما برگناه ، برای اینکه بمن ایمان بیاوردند؛

۱۰- اما بر عدل ، زیرا که بنزد پدر میروم و از این پس مرا نخواهید دید؛

۱۱- و اما بر داوری ، زیرا که رئیس این عالم حکم کرده است .

۱۲- و نزد من چیزهای بسیاری برای گفتن بشما هست ولی شما اکنون طاقت تحمل آنرا ندارید

۱۳- ولی چون آن روح حق بیاید او شما را بسوی همه حقایق رهنمائی خواهد کرد زیرا که او از جانب خود سخن نمیگوید بلکه از آنچه شنیده است سخن میراند و از امور آینده بشما آگاهی میدهد .

۱۴- او مرا تجلیل خواهد کرد زیرا که از آنچه آن منست اخذ میکند

و بشما خبر میدهد

۱۵- هرچه که پدر دارد از آن منست ، اینرا بدان سبب بشما گفتم که او از آن من اخذ مینماید و بشما خبر میدهد .

عیسی بزودی باز میگردد

۱۶- اندکی مرا نخواهید دید و پس از اندکی مرا خواهید دید زیرا که بنزد پدر میروم».

۱۷- بعضی از شاگردانش بیکدیگر گفتند : «این چیست که میگوید اندکی مرا نخواهید دید و پس از اندکی مرا خواهید دید زیرا که بنزد پدر میروم؟»

۱۸- گفتند : «معنی این سخن که او میگوید : پس از اندکی ، چیست ما نمی فهمیم چه میگوید».

۱۹- عیسی فهمید که میخواهند از وی پرسند ، پس بایشان گفت : «آیا شما از اینکه گفتم : اندکی مرا نخواهید دید و پس از اندکی مرا باز خواهید دید ، از یکدیگر می پرسید؟»

۲۰- برآستی ، برآستی بشما میگویم که شما گریه و زاری خواهید کرد در حالیکه عالم شادی میکند و شما غمگین خواهید بود ولی غم شما بشادی مبدل خواهد شد .

۲۱- زن هنگام زائیدن از اینکه ساعتش رسیده ، غمگین است ولی چون کودک را زائید بسبب شادی زحمتش را بیاد نمی آورد زیرا که انسانی در عالم زائیده شده است .

۲۲- شما اکنون غمگینید ولی باز شما را خواهم دید و دلتان شاد خواهد شد و هیچکس شادی شما را از شما نخواهد گرفت .

خاصان خود پراکنده میشوید و مرا تنها ترك ميگوييد ولي من تنها نيستم زيرا كه پدربا من است.

۳۳- اينرا بشماگفتم تا در من سلامتي داشته باشيد. شما در عالم دچار سختي خواهيد شد ولي اطمينان داشته باشيد كه من بر عالم غالب گرديده ام.»

بخش نهم

نماز عیسی برای پدرش

۱- عیسی چنین سخن راند و چشمانش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت : «ای پدر، ساعت رسیده است، پسر خود را تجلیل کن تا پسر ت نیز ترا تجلیل نماید.

۲- آنچه آنکه او را بر هر بشری توانا گردانیده ای تا بکسانیکه بوی سپرده ای زندگانی جاودانی بخشد .

۳- وزندگانی جاودانی، اینستکه ترا خدای حقیقی یگانه و عیسی مسیح که تو فرستاد ای بشناسند .

۴- من ترا بروی زمین تجلیل کردم و کارهائیکه انجامش را بمن عطا کردی بجا آوردم .

۵- و اکنون ای پدر مرا در نزد خود بجلالی که نزدت پیش از بودن جهان داشتم تجلیل کن.

۶- من نام ترا بمردمیکه از عالم بمن عطا کردی ظاهر ساختم ، ایشان از آن تو بودند و تو آنانرا بمن عطا فرمودی و سخن ترا حفظ

کردند .

- ۷- اکنون دانستند هرچه را که بمن عطا کرده‌ای از تو است.
- ۸- زیرا سخنی را که بمن عطا فرمودی آنرا بایشان سپرده‌ام و آنرا پذیرفتند و براستی دانستند که من از تو درآمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.
- ۹- برای ایشان دعایم کنم، برای عالم دعا نمیکنم، بلکه برای کسانی که بمن سپرده‌ای (دعا مینمایم) زیرا که از آن تواند .
- ۱۰- هرچه از آن منست از آن تست و هرچه از آن تو ، از آن منست و من در ایشان تجلیل یافته‌ام .
- ۱۱- از این پس در عالم نیستم و اینها در عالم می‌باشند و من نزد تو می‌آیم . ای پدر مقدس ! بنام خود کسانی را که بمن سپرده‌ای حفظ کن تا آنچنانکه ما یکی هستیم ایشان نیز یکی باشند.
- ۱۲- تا هنگامیکه با ایشان بودم ، آنانرا بنام تو حفظ کردم ، و هیچ يك از کسانی که بمن سپردی و حفظشان کردم ، بجز زاده هلاکت را ، هلاك مگردان ، تا کتاب کامل گردد .
- ۱۳- اما اکنون بنزد تو می‌آیم و در عالم چنین سخن میگویم تا شادی مرا در خود کامل داشته باشند.
- ۱۴- من سخن ترا بایشان سپردم و عالم ، ایشانرا دشمن داشت زیرا که ایشان آنچنانکه من از عالم نمی‌باشم از این عالم نیستند.
- ۱۵- درخواست ندارم که ایشان را از عالم برداری ولی (تا قضا می‌کنم) که ایشانرا از بدی حفظ فرمائی.
- ۱۶- چنانکه من از عالم نیستم ایشان نیز از عالم نمی‌باشند .

- ۱۷- ایشانرا بحق خود تقدیس فرما زیرا که سخن تو حق است.
- ۱۸- آنچه‌انکه تو مرا بعالم فرستادی من نیز ایشان را بعالم فرستادم
- ۱۹- وبخاطر اینان خود را تقدیس میکنم تا ایشان نیز تقدیس شده در حق باشند .
- ۲۰- فقط بخاطر ایشان دعانمیکنم بلکه برای کسانی نیز که بوسیله سخن ایشان بمن ایمان خواهند آورد (دعا میکنم) .
- ۲۱- تا همه یکی باشند ، آنچه‌انکه تو ای پدر در من ، و من در تو هستم ، تا ایشان نیز یکی در ما باشند تا عالم ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای.
- ۲۲- جلالی را که بمن عطا کردی بایشان میسپارم تا آنچه‌انکه ما یکی هستیم، یکی باشند.
- ۲۳- من در ایشان ، و تو در منی ، تا در یگانگی کامل گردند ، تا عالم بدانند که تو مرا فرستاده‌ای و تو آنچه‌انکه مرا دوست داری ایشان را نیز دوست میداری .
- ۲۴- ای پدر، می‌خواهم کسانی‌که بمن سپرده‌ای هر جا که منم بامن باشند تا جلالی را که بمن عطا کردی به بینند زیرا که تو پیش از بنای جهان مرا دوست میداشتی.
- ۲۵- ای پدر عادل ، عالم ترا نشناخته است ولی من ترا شناختم و اینان دانستند که تو مرا فرستاده‌ای .
- ۲۶- نام ترا بایشان شناساندم و بایشان خواهم فهماند تا دوستی که بمن نموده‌ای در ایشان و من نیز در آنان باشیم».

بخش هجدهم

گرفتاری عیسی

- ۱- عیسی اینرا گفت و با شاگردانش بآنسوی نهر قدرون جائیکه در آن باغی بود رفت و شاگردانش وارد آن شدند .
- ۲- یهودا تسلیم کننده وی نیز آنجا را میدانست زیرا که عیسی بسا شاگردانش در آنجا بسیار جمع شده بودند .
- ۳- سپس یهودا از نزد رؤسای کاهنان و فریسیان دسته‌ای از سربازان و خادمان را برداشت و با چراغها و مشعلها و اسلحه بآنجا آمد .
- ۴- چون عیسی از همه آنچه که براو خواهد آمد آگاه بود، بسویشان آمد و گفت : «کرا میطلبید؟»
- ۵- باو پاسخ دادند : «عیسی ناصری را» عیسی بایشان گفت : «من او هستم» و یهودا تسلیم کننده او با ایشان ایستاده بود .
- ۶- آنگاه چون بایشان گفت : «من او هستم» بعقب رفتند و بزمین افتادند .
- ۷- باردیگر از ایشان پرسید : «کرا میطلبید؟» گفتند : «عیسی ناصری را»
- ۸- عیسی پاسخ داد : «بشما گفتم که من او هستم پس اگر مرا میطلبید اینها را بگذارید بروند» .
- ۹- تا آن سخنیکه گفت : «از آنانیکه بمن سپرده‌ای یکی هلاک نگردیده است» تمام گردد .
- ۱۰- شمعون پطرس شمشیری داشت ، آنرا کشید و غلام رئیس کاهنان را زد و گوش راستش را برید . و نام آن ملکوس بود .

۱۱- عیسی بپطرس گفت: «شمشیرت را در غلاف بگذار، آیا پیااله ایرا که پدر بمن عطا کرد نمی نوشم؟»

عیسی در حضور حنان و قیافا و انکار پطرس

۱۲- سپس دسته سربازان و رئیس و خادمان یهود عیسی را گرفتند و او را بستند .

۱۳- ویرا نخست نزد حنان آوردند زیرا که او پدرزن قیافا که در آنسال ریاست کاهنان را داشت بود .

۱۴- قیافا آنکسی بود که با یهودیان شور نمود و گفت: «بهرت آنست که یک مرد بخاطر ملتی بمیرد».

۱۵- شمعون پطرس و شاگردی دیگر بدنیال عیسی می آمدند و آن شاگرد پیش رئیس کاهنان آشنا بود پس با عیسی بخانه رئیس کاهنان داخل شد .

۱۶- اما پطرس در آستانه در بیرون ایستاد. آن شاگردی که رئیس کاهنان ویرا می شناخت خارج شد با دربان سخن گفت و پطرس را داخل کرد .

۱۷- پس کنیز دربان بپطرس گفت: «آیا تو از شاگردان این مردی؟» گفت: «نیستم».

۱۸- غلامان و خادمان چون هوا سرد بود پیش آتش ایستاده بودند و خود را گرم میکردند . پطرس نیز با ایشان ایستاده بود و خود را گرم میکرد .

۱۹- سپس رئیس کاهنان از عیسی درباره شاگردان و تعلیمش پرسید.

۲۰- عیسی در پاسخ وی گفت: «من آشکارا بعالم سخن گفتم و همه وقت در کنیسه ها و در معبد، جائیکه یهودیان در آن جمع می آیند، تعلیم دادم

و از چیزی مخفیانه سخن نگفته‌ام .

۲۱- چرا از من میپرسی؟ از کسانی که شنیدند که بایشان چه گفته‌ام پرس زیرا که آنان آنچه را که گفته‌ام میدانند .

۲۲- و چون اینرا گفت یکی از خادمان که ایستاده بود بعیسی سیلی زد و گفت: «آیا بر رئیس کاهنان چنین پاسخ میدهی؟»

۲۳- عیسی بوی گفت: «اگر بدگفتم ببدی شهادت بده و اگر بخیر بود ، پس برای چه مرا میزنی؟»

۲۴- سپس حنان او را بسته نزد قیافا رئیس کاهنان فرستاد .

۲۵- و شمعون پطرس ایستاده بود و خود را گرم میکرد. پس بوی گفتند: «آیا تو از شاگردانش نیستی؟» او انکار کرد و گفت: «نیستم».

۲۶- یکی از غلامان رئیس کاهنان که از خویشان آنکسی بود که پطرس گوشش را برید باو گفت: «آیا من ترا در باغ باوی ندیدم؟»

۲۷- پطرس باز هم انکار نمود و هماندم خروس بانگ زد .

عیسی در حضور پیلاطس

۲۸- سپس عیسی را از نزد قیافا به فرمانداری آوردند . صبح بود و ایشان وارد فرمانداری نشدند تا نجس نشوند و از خوردن فصح باز نمانند .

۲۹- پیلاطس بنزد ایشان آمد و گفت: «بر این مرد چه شکایتی دارید؟»

۳۰- در پاسخ وی گفتند: «اگر این عامل بدی نبود بتو تسلیمش نمی‌کردیم».

۳۱- پیلاطس بایشان گفت: «اورا بگیرید و بر حسب قانون خود برضد او حکم کنید». یهودیان بوی گفتند: «اجازه نداریم کسیرا بکشیم».

۳۲- تا سخن عیسی را که گفته بود بکدامین مرگ باید بمیرد ، تمام گردد .

عیسی پادشاه یهود

۳۳- آنگاه پیلاتس یکبار دیگر وارد فرمانداری شد و عیسی را خواند

و باو گفت: «آیا تو پادشاه یهودی؟»

۳۴- عیسی پاسخ داد: «آیا تو اینرا از خود میگوئی یا دیگران درباره

من بتو گفته اند؟»

۳۵- پیلاتس گفت: «مگر من یهود هستم؟ ملت تو و رؤسای کاهنان

ترا بمن سپرده اند. پس چه کرده ای؟»

۳۶- عیسی پاسخ داد: «کشور من از این عالم نیست. اگر کشورم

از این عالم بود نگهبانان من برای آنکه بدست یهودیان تسلیم نشوم

جنگ میکردند ولی اکنون کشور من از اینجا نیست.»

۳۷- پیلاتس بوی گفت: «پس تو پادشاهی؟» عیسی پاسخ داد: «تو

گفتی که پادشاهم. من برای این زائیده شدم و برای این بجهان

آمدم که بحق شهادت بدهم و هر که از حق است صدای مرا میشنود.»

۳۸- پیلاتس بوی گفت: «حق چیست؟» اینرا گفت و باز بنزد یهودیان

رفت و بایشان گفت: «هیچ علتی برضد این شخص نیافتم.»

۳۹- عادت شما اینست که در فصیح بخاطر شما يك تن را آزاد کنم.

آیا میخواهید پادشاه یهود را آزاد کنم؟»

۴۰- باز هم فریاد زدند و گفتند: «نه اینرا، بلکه برابارا» و برابا

دزدی بود.

بخش نوزدهم

سخریه عیسی بوسیلهٔ سربازان

- ۱- سپس پیلطس عیسی را گرفت و او را تازیانه زد .
- ۲- و سربازان تاجی از خار بافتند، آنرا بر سرش نهادند، جامه‌ای قرمز باو پوشانیدند .
- ۳- و در حالیکه نزد وی می‌آمدند میگفتند : سلام ای پادشاه یهود « و باوسیلی میزدند .

این آن مرد است

- ۴- پیلطس بازخارج شد و بایشان گفت ، اینک او را نزد شما بیرون می‌آورم تا بدانید که هیچ علتی بر ضد وی نمی‌یابم .
- ۵- عیسی با تاجی از خار و جامهٔ قرمزی بیرون آمد و پیلطس بایشان گفت : «این آن مرد است!»
- ۶- چون رؤسای کاهنان و خادمان او را دیدند فریاد زدند و گفتند : « او را بر چلیپا کن ، او را بر چلیپا کن !» پیلطس بایشان گفت : « شما او را بگیریید و بر چلیپایش کنید زیرا من بر ضد وی علتی نمی‌یابم.»
- ۷- یهودیان بوی گفتند : « ما قانون داریم و طبق قانون ما چون خود را بسر خدا قرار داده است مستوجب مرگ است.»

پیلطس برای آزادی عیسی میکوشد

- ۸- چون پیلطس این سخن را شنید بر ترسش افزود .
- ۹- بار دیگر بفرمانداری داخل شد و بعیسی گفت : « کجائی هستی ؟» عیسی بوی هیچ پاسخی نداد .

۱۰- پیلاتس بوی گفت: «آیا با من حرف نمیزنی؟ آیا نمیدانی من قدرت آنرا دارم که ترا بر چلیپا کنم و نیز بر آزار کردنت قادرم؟»
۱۱- عیسی پاسخ داد: «بر من هیچ قدرتی اگر از بالا بتو عطا نشده بود نداری و باین سبب کسیکه مرا بتو تسلیم نمود، گناه بزرگتری دارد.»

۱۲- از این پس پیلاتس میخواست او را آزاد کند ولی یهودیان فریاد میزدند و میگفتند: «اگر او را آزاد گردانی دوست قبصر نیستی، زیرا هر که خود را پادشاه قرار میدهد با قیصر مخالفت و مقاومت میکند.»

۱۳- چون پیلاتس این سخنان را شنید عیسی را بیرون آورد. سپس بر کرسی قضا، درجائیکه «لیتوستراتس» میگویند و عبرانی «جبعتا» مینامند، نشست.

۱۴- و زمان تهیه فصح نزدیک ساعت ششم بود. بیهودیان گفت: «این پادشاه شماست!»

۱۵- اما ایشان فریاد بر آوردند: «اوراببر، او را ببر، بر چلیپایش کن.» پیلاتس بایشان گفت: «آیا پادشاهتان را بر چلیپا کنم؟» رؤسای کاهنان پاسخ دادند: «برای ما پادشاه دیگری بجز قیصر نیست.»

بر چلیپا کردن عیسی

۱۶- آنگاه او را برای چلیپا کردن بایشان تسلیم نمود. عیسی را برداشتند و با او رفتند.

۱۷- و در حالیکه چلیپای خود را حمل میکرد بسوی جائیکه جمجمه و عبرانی جلجله مینامند رفت.

۱۸- آنجائیکه او را بر چلیپا نمودند ، دو تن دیگر با وی بودند و عیسی در میان ایشان بود.

۱۹- پیلطس عنوانی نوشت و آنرا بر چلیپا نهاد و در آن نوشته بود : «عیسی ناصری پادشاه یهود».

۲۰- یهودیان بسیاری آن عنوان را خواندند زیرا جائیکه در آن عیسی بچلیپا شده بود نزدیک شهر و نوشته عبرانی و یونانی و لاتینی بود .

۲۱- رؤسای کاهنان یهود پیلطس گفتند : «نویس پادشاه یهود بلکه بنویس : خود گفته است پادشاه یهودم» .

۲۲- پیلطس گفت «آنچه نوشتم ، نوشتم» .

تقسیم کردن لباس عیسی

۲۳- چون او را بچلیپا نمودند سربازان جامه‌اش را برداشتند و از آن چهار قسمت ، برای هر سرباز قسمتی ، قراردادند . پیراهن را نیز برداشتند . پیراهن دوخته نبود بلکه همه آن از بالا بافته شده بود .

۲۴- پس بیکدیگر گفتند : «آنرا پاره نکنیم بلکه قرعه بر آن بیاندازیم تا از آن که شود» . تا نوشته‌ایکه میگوید : «در میان خود جامه مرا تقسیم کردند و بر پیراهنم قرعه انداختند» کامل شود . اینست آنچه سربازان کردند .

آخرین سخنان عیسی

۲۵- مادرش و خواهر مادرش مریم کلوپا و مریم مجدلیه نزد يك صلیب عیسی ایستاده بودند .

۲۶- چون عیسی مادر و شاگردی را که دوست میداشت ایستاده دیدد بمادرش گفت : «ای زن این پسر توست» .

۲۷- آنگاه بشاگردگفت: «این مادرت است!» و از آن دم، شاگرد او را پیش خود برد .

۲۸- پس از آن عیسی، چون دید همه چیز کامل شده است، برای اینکه نوشته نیز کامل گردد، گفت: «تشنه‌ام!»

۲۹- در آنجا ظرفی پر از سرکه نهاده شده بود . ایشان اسفنجی پر از سرکه بر سر نی گذاشتند و بدھانش نزدیک کردند .

۳۰- عیسی سرکه را که گرفت، گفت: «تمام شد». سرش را پائین آورد و جان سپرد .

ضربت زدن با نیزه بعیسی

۳۱- چون روزتهیه بود برای آنکه اجساد روی چلیپاباقی نمانند، زیرا که آن روز شنبه بزرگ بود، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پاهایشان را بشکنند و ایشانرا ببرند .

۳۲- سربازان آمدند و ساقهای اولی و دومی را که با او برچلیپا کشیده شده بودند، شکستند .

۳۳- اما چون نزد عیسی آمدند و او را دیدند که مرده است ساقهایش را نشکستند، ولی یکی از سربازان با نیزه پهلویش را شکافت و ۳۴- بیدرنگ خون و آب خارج شد.

۳۵- و کسیکه دید شهادت داد و شهادتش راست است . و او میدانده راست میگوید تا شما نیز ایمان بیاورید.

۳۶- زیرا این برای آن واقع شد تا نوشته ایکه میگوید: «استخوانی از وی را نمی شکنید» کامل شود.

۳۷- و نوشته دیگری گفت: «بکسیکه طعن کردند خواهند دید».

تدفین عیسی

۳۸- سپس یوسف رامه‌ای که شاگرد عیسی بود (اما اینرا از ترس یهود پنهان میداشت) از پیلاتس درخواست کرد که جسد عیسی را بگیرد. پیلاتس بوی اجازه داد. پس آمد و جسد عیسی را گرفت.

۳۹- و نيقودمس کسیکه قبلا شبی نزد عیسی آمده بود، آمد و نزدیک صد رطل مخلوطی از مرو و عود با او بود.

۴۰- آنگاه جسد عیسی را برداشتند و برسم تکفین یهودیان، در کفن با عطرها پیچیدند.

۴۱- و در جائیکه عیسی بچلیپا شده بود باغی و در باغ گور تازه‌ای بود که هنوز هیچکس را در آن نهاده نشده بود.

۴۲- بسبب «تهیه» یهود، چون گور نزدیک بود، عیسی را در آن قرار دادند.

بخش بیستم

گور خالی

۱- اول هفته که هنوز تاریکی باقی بود، مریم مجدلیه بسرگور آمد و دید که سنگ از گور غلطانده است.

۲- پس شتافت و نزد شمعون پطرس و شاگرد دیگری که عیسی او را دوست میداشت رفت و بایشان گفت: «سرور را از گور بردند و نمی‌دانیم او را کجا نهادند».

- ۳- پطرس و شاگرد دیگر ، خارج شدند و بگور روی آوردند .
- ۴- هر دو شتاب میکردند و شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاد و نخست بسرگور رسید .
- ۵- خم شد ، کفن را نهاده دید ولی داخل نشد .
- ۶- آنگاه شمعون پطرس بدنبالش رسید ، داخل گور گردید و کفن نهاده شده را دید .
- ۷- ولی دستمال را که بر سر او بود با کفنها نهاده نشده بود بلکه پیچیده و جائی در کناری بود .
- ۸- در این هنگام شاگرد دیگری که نخست بسوی گور آمده بود داخل شد ، دید و ایمان آورد .
- ۹- زیرا که هنوز نوشته رانمی دانستند که «باید از میان مردگان برخیزد» .
- ۱۰- شاگردان بجاهای خود رفتند .
- ظهور عیسی بر مریم مجدلیه
- ۱۱- اما مریم بیرون گور ایستاده بود و در حالیکه می گریست بسوی گور خم شد .
- ۱۲- پس دو فرشته را با لباس سفید دید که در جائیکه عیسی نهاده شده بود یکی نزدیک سر و دیگری پیش پا نشسته بودند .
- ۱۳- و باو گفتند : «ای زن ، برای چه گریه میکنی؟» بایشان گفت : «سرور مرا بردند و نمیدانم کجایش نهادند» .
- ۱۴- و چون اینرا گفت متوجه پشت سر خود شد و عیسی را ایستاده دید ولی ندانست که عیسی است .
- ۱۵- عیسی باو گفت : «ای زن برای چه گریه میکنی ؟ کرامیطلبی؟» گمان

کرد که اوباغبانی است و بوی گفت: «ای آقا، اگر تو اورا برده ای بمن بگو کجایش گذاشتی تا من اورا برگیرم».

۱۶- عیسی بوی گفت: «ای مریم!» او مستوجب شد و گفت: «ربونی که معنی آن (ای استاد) است .

۱۷- عیسی باو گفت: « مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدرم صعود نکرده ام ولی پیش برادرانم برو و بایشان بگو: من بسوی پدرم و پدرتان، خدایم و خدایتان ، صعود میکنم».

۱۸- مریم مجدلیه آمد و بشاگردان خبر داد که: « سرور را دیدم و او بمن چنین گفت».

ظهور برشاگردان

۱۹- شب آن روز که اول هفته بود در حالیکه درهای آنجائیکه شاگردان بسبب ترس از یهودیان جمع بودند قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: « درود بر شما».

۲۰- چون اینرا گفت ، دستها و پهلوی خود را بایشان نشان داد . چون شاگردان سرور را دیدند شاد گشتند .

۲۱- بار دیگر بانان گفت: « درود بر شما . چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما را میفرستم».

۲۲- چون اینرا گفت ، برایشان دمید و گفت: «روح القدس را بگیرید.

۲۳- کسانی که گناهان شان را آمرزیدید آمرزیده، میشوند و آنانیکه بستید بسته میشوند» .

«توما»

۲۴- اما توما یکی از دوازده تن که باو توأم میگفتند هنگامیکه عیسی

آمد با ایشان نبود .

۲۵- شاگردان دیگر بوی گفتند: « سرور را دیدیم». بایشان گفت: « اگر من جای میخهارا در دستهایش نمیبینم و انگشت را در جای میخها نگذارم و دست خود را در پهلویش ننهیم، ایمان نمی آورم».

۲۶- پس از هشت روز بار دیگر شاگردان در خانه و توما با ایشان بود . عیسی در حالیکه درها قفل بود وارد شد و در میان ایستاد و گفت : «درود بر شما».

۲۷- سپس بتوما گفت: « انگشت را بیاور و باینجا بگذار و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و پهلوئی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه مؤمن باش».

۲۸- تومادر پاسخ وی گفت: « سرور من ، و خدای من !»

۲۹- عیسی باو گفت : « ای توما، تو چون مرا دیدی ایمان آوردی ، خوشا بحال کسانی که ندیدند و ایمان آوردند».

سرانجام

۳۰- و معجزات دیگری که عیسی در حضور شاگردان خود کرد بسیار است که در این کتاب نوشته نشده است .

۳۱- اینها نوشته شد تا ایمان بیاورید که عیسی مسیح پسر خداست، تا با ایمان آوردن بنام او، برای شما زندگانی باشد .

بخش بیست و یکم

ضمیمه : ظهور عیسی در کنار دریاچه

۱- پس از آن عیسی خود را بردریای طبری به شاگردان ظاهر کرد و این

- چنین بایشان ظاهر شد .
- ۲- شمعون پطرس و تو ما که باو توأم میگفتند و نتنائیل اهل قافای جلیلی و پسران زبدی و دوتن دیگر از شاگردانش جمع بودند .
- ۳- شمعون پطرس بایشان گفت: « من بروم ماهی بگیرم ». بوی گفتند : « ما نیز با تومی آئیم ». پس خارج شدند و بکشتی نشستند و در آن شب چیزی صید نکردند .
- ۴- چون صبح شد عیسی بر کنار دریا ایستاد اما شاگردان ندانستند او عیسی است .
- ۵- پس عیسی بایشان گفت : « ای فرزندان آیا نزد شما چیزی خوراکی هست؟ » گفتند : « نه » .
- ۶- بایشان گفت : « دام را بطرف راست کشتی بیاندازید، تا بیابد ». پس آنرا انداختند و از بسیاری ماهی نمی توانستند آنرا بکشند .
- ۷- آن شاگردی که عیسی او را دوست میداشت به پطرس گفت : « او سرور است ». چون شمعون پطرس شنید که : سرور است چون برهنه بود جامه را در میان بست و خود را بدریا افکند .
- ۸- اما شاگردان دیگر با کشتی آمدند زیرا که از زمین مگر نزدیک دو بست ذرع دور نبودند و دام ماهی را کشیدند .
- ۹- چون بزمین فرود آمدند آتش نهاده و بر آن ماهی و نان دیدند .
- ۱۰- عیسی بایشان گفت : « از ماهی که اکنون گرفتید بیاورید » .
- ۱۱- شمعون پطرس بالا رفت و دام را پراز صد و پنجاه ماهی بزرگ بر زمین کشید . و با وجود این کثرت ، دام پاره نشد .
- ۱۲- عیسی بایشان گفت : « بیائید و بخورید ». احدی از شاگردان جرات پرسیدن اینکه « تو که هستی » نکرد زیرا که میدانستند ، او سرور است .

۱۳- عیسی نزدیک آمد، نانی و همچنین ماهی را گرفت و بایشان داد.
۱۴- و این بار سوم بود که عیسی پس از آنکه از میان مردگان برخاست خود را بشاگردانش ظاهر نمود .

بر تری پطرس

۱۵- پس از آنکه خوردند عیسی بشمعون پطرس گفت: «ای شمعون پسر یوحنا آیا مرا از اینها بیشتر دوست میداری؟» بوی گفت: «آری، ای سرور، تو میدانی که ترا دوست میدارم!» باو گفت: «بره‌های مرا بچران».

۱۶- بار دیگر باو گفت: «ای شمعون پسر یوحنا آیا مرا دوست میداری؟» بوی گفت: «آری ای سرور میدانی که ترا دوست میدارم!» باو گفت: «بره‌های مرا بچران»

۱۷- بار سوم باو گفت: «ای شمعون پسر یوحنا آیا مرا دوست میداری؟» پطرس از اینکه بار سوم باو گفت: مرا دوست میداری، غمگین شد و گفت: «ای سرور تو همه چیز را میدانی، تو میدانی که ترا دوست میدارم!» بوی گفت: «میشهای مرا بچران» .

۱۸- برآستی، برآستی بتو میگویم که چون جوان بودی کمر خود را میبستی و هر کجا که میخواستی میرفتی اما چون پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگری ترا میبندد و ترا بجائیکه نمی خواهی میبرد» .

۱۹- این را گفت تا بکدامین مرگ خدا را تجلیل میکند اشاره کرده باشد و چون این را گفت باو فرمود: «بدنبال من بیا!»

۲۰- پطرس توجه کرد و آن شاگردی را که عیسی دوست میداشت (همانکه هنگام شام نیز سرش را بر سینه وی گذاشت و گفت: ای

- سرور آنکه ترا تسلیم میکند کیست؟) دید که از پی ایشان می آید.
- ۴۱- چون بطرس او را دید بعیسی گفت: «ای سرور برای اوچه؟»
- ۲۲- عیسی بوی گفت: «اگر میخواهم که اوتا زمانیکه می آیم بماند بتو چه؟ تو مرا دنبال کن!»
- ۲۳- این سخن که آن شاگرد نخواهد مرد در میان برادران منتشر شد؛ اما عیسی باونگفته بود اونمی میرد بلکه گفته بود اگر میخواهم که اوتا زمانیکه می آیم بماند بتوجه؟
- دومین سرانجام
- ۲۴- این همان شاگرد است که شاهد آن امور بوده و هم او نویسنده آنست و ما دانستیم که شهادتش راست است .
- ۲۵- و چیزهای بسیاری دیگر هستند که عیسی بجا آورد که اگر يك بيك نوشته شود گمان ندارم خود جهان نیزپهنای صفحات نوشته را داشته باشد .

پایان

1

*